



نوشتار فرهنگ

شماره ۳۰۳ - پاییز
زمستان ۱۴۰۱

فصلنامه ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای (فرهنگ مکتوب)

- صاحب امتیاز: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- مدیر مسئول: حامد علی اکبرزاده
- سردبیر: توحید اسدی
- همکاران تحریریه
- مریم چهرقانی، محمدحسین برخ،
عبدالله عابدی فر، عرفان حاجی پروانه،
مرجان حاجی رحیمی، محبوبه رحمانیان
- طراح جلد: مجید کیانی پور
- صفحه‌آرا: جعفر خدادی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فخر رازی، خیابان

شهدای ژاندارمری، پلاک ۷۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.isba.ir

پست الکترونیکی: Neveshtar@isba.ir

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۸۳۸۱، ۶۶۴۹۱۳۳۸، ۶۶۴۰۲۷۱۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰ هزار تومان



سازمان انتشارات

سرمقاله

تکنوپولی و وضعیت فرهنگی ما..... ۴

تذکره در متون دانشگاهی و از متون تالیفات

ضرورت اتصال متون دانشگاهی به برنامه درسی..... ۷

اسلامی سازی علوم و تفسیر داده های علمی..... ۱۳

فقدان مرز مشخص بین کار اصیل و جعلی..... ۱۶

شکاف عمیق بین سیاست پژوهی و سیاست گذاری در آموزش عالی..... ۲۰

قضاوت خویش در آینه مقعر غرب..... ۲۴

پارادایم کپی و دانشگاه اخلاقی..... ۳۴

فرهنگ و نوآوری

نظام نوآوری؛ صنایع فرهنگی و توسعه فرهنگی..... ۴۲

لزوم تعامل اثربخش عناصر نوآوری در پیشبرد معنادار صنایع فرهنگی..... ۴۵

تبدیل فرهنگ به کالا و ابزار سلطه..... ۴۹

کارآفرینی در فرهنگ؛ فصل مشترک میان کارآفرینی، هنر و اقتصاد..... ۵۲

فرهنگ مکتوب

دانشی که بین خطوط کهن نادیده گرفته می شود..... ۵۶

چرخ نیلوفری دانش به دست دانشگاهیان..... ۶۲

پرسش های بنیادی از صنعت نشر ایران..... ۶۶

آقابزرگ تهرانی، کتاب شناس بزرگ جهان اسلام..... ۷۵

- راهبردهایی برای آینده نشر (۲)..... ۸۰
- نمایشگاه یا فروشگاه کتاب؟..... ۸۳
- معرفی و نقد کتاب..... ۸۸
- نگاهی به آنچه در سمت اتفاق افتاده است..... ۱۲۳
- مرجعیت علمی سازمان سمت را احیای کنیم..... ۱۲۸
- راتلج بزرگ‌ترین ناشر دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی جهان..... ۱۳۴
- به بلندای کلیمانجارو..... ۱۳۶

سمت کتاب‌های نگاه‌های به آثار و خدمات زنده یار دکتر احمد احمدی

- اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد..... ۱۴۰
- صداقت و اخلاص در عمل و گفتار..... ۱۴۴
- معلم اخلاق بر مسند مدیریت..... ۱۴۷
- تسلیم برهان..... ۱۵۰
- فیلسوف روش..... ۱۵۶
- روشنگری لایه‌های بنیادین شناخت با دید انتقادی..... ۱۶۱

سر مقاله

تکنپولی و وضعیت فرهنگی ما

وقتی همه به اینترنت تعظیم می‌کنند

حامد علی اکبرزاده

این اسطوره کدام طرف از خیر و شرش برطرف دیگرش غلبه داشته است، این را قرن‌ها بعد می‌توان دقیق‌تر فهمید.

از قضا این تکنولوژی یا همان علم تکنولوژیک بیش از هر چیزی در فرهنگ بروز و ظهور داشته است و نقطه اوج تجلی فرهنگی تکنولوژی در صنعت فرهنگ است. «آدورنو» درست متوجه شده بود که «صنعت فرهنگ» از منظری تکنولوژیک، همه چیز را در سیطره خویش درآورده است، به تعبیر دیگر صنعت فرهنگ شامل سینما، موسیقی و... از صد سال پیش تا امروز مهم‌ترین ابزار اعمال قدرت و هژمونی فرهنگی غرب در بستری تکنولوژیک بوده است. صنعت فرهنگ با ظهور اینترنت وارد عرصه جدید و عجیبی شده است، این عرصه شدت و قوت بسیار بیشتری نسبت به دیگر صنایع فرهنگی دارد و تقریباً تمامی صنایع فرهنگی اعم از موسیقی و فیلم و نشر را ذیل اقتدار خویش آورده است. گراف نیست که بگوییم صنایع فرهنگی امروز در برابر اینترنت تعظیم می‌کنند و تکنولوژیست‌های حرفه‌ای، پیوسته در این گوشه و آن گوشه عالم به تسبیح این غول ظاهراً نامتناهی عرصه ارتباطات می‌پردازند. هیچ

ما در ایران همچنان که اغلب از منظر فرهنگی به امور نگاه نمی‌کنیم، درباره نسبت فرهنگ و تکنولوژی نیز همین وضعیت را داریم، به تعبیر دیگر ما تقریباً هیچ وقت به تکنولوژی از منظری فرهنگی نگاه نکرده‌ایم و برای آن از منظری فرهنگی برنامه‌ریزی جدی نداشته‌ایم. آنچه مسلم است تکنولوژی بر فرهنگ تأثیر دارد و از سوی دیگر نیز فرهنگ می‌تواند روی تکنولوژی اثرگذار باشد، اما پیش از آنکه این نسبت را بسنجیم باید خود تکنولوژی و خود فرهنگ را درست فهم کنیم. من در این مجال نمی‌خواهم به مفهوم فرهنگ پردازم چرا که این مفهوم به‌صورت ارتکازی در اذهان همه اهالی فرهنگ وجود دارد اما به جملاتی کوتاه درباره تکنولوژی بسنده خواهم کرد.

تکنولوژی ابزار نیست، نوعی نگاه است و نوعی زیستن، این نگاه از دل غرب جدید و فلسفه و علم جدید بیرون آمده است. این نگاه به دنبال تصرف و احاطه بر اشیا است و در این وضعیت انسان و اراده آزادش به‌عنوان سوژه، بر مسند قدرت نشسته‌اند. تکنولوژی، اسطوره امروز بشر است، چنانکه «فایرابند» می‌گفت علم امروز اسطوره بشر است و واقعاً هم معلوم نیست که

که نمی‌توان امروز بدون تکنولوژی زیست و مواجهه با تکنولوژی امروز دیگر به شکل سلبی آن امکان ندارد. زیستن با تکنولوژی تقدیر و حوالت تاریخی ماست. چاره کار ما مواجهه ایجابی با تکنولوژی است و گام نخست این مواجهه مثبت آن است که آگاهی جامعه در برابر این وضعیت را هر روز افزایش دهیم. بر همین اساس معتقدم که در کشورهایی مانند ایران که صاحبان تکنولوژی نیستند، استفاده از تکنولوژی باید به شکلی آگاهانه انجام شود، البته اگر هوش مصنوعی و امثال آن چنین اجازه‌ای به ما بدهند. به هر حال برای این که این بهره‌مندی آگاهانه باشد ابتدا باید نسبت فرهنگ و تکنولوژی را در بستری عالمانه و با توجه به فضای فرهنگی کشورمان واکاوی کنیم تا به الگوهای کلی و بومی برای مواجهه ایجابی برسیم و در مرحله بعد سیاست‌های حوزه فرهنگ، علم و فناوری را بر مبنای آن تنظیم کنیم. روشن است که در این فرآیند نهادهایی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی نقش بسیار مهم و برجسته‌ای دارند و البته روشن‌تر آن است که این فرآیند مواجهه احتمالاً طولانی و حتی تمام‌نشده است، بنابراین نباید سطحی و ژورنالیستی به آن نگرست و درباره اش حرف زد. باید به رابطه فرهنگ و تکنولوژی فکر کرد و از آن سخن گفت، باید به این سوال پاسخ داد که آیا در جهان آینده که احتمالاً تکنولوژی قدرت بیشتری می‌یابد، خرده‌فرهنگ‌ها و به‌طور کلی امر فرهنگی زنده خواهند ماند؟

تکنولوژی در طول تاریخ تا این حد بر زندگی بشر سیطره نیافته و نتوانسته به این میزان بر ادراکات و دریافت‌های انسان اثر بگذارد، انسان امروز در حصار تکنولوژی اینترنت است و بعید است به این زودی از این حصار خارج شود. اثرگذاری فرهنگی اینترنت را در سطح اجتماعی بسیار روشن‌تر می‌توان شهود کرد، رفتارهایی که امروزه بخش قابل توجهی از جامعه ما از خود بروز می‌دهد شاید حاکی از نوعی حرکت ناخودآگاه اجتماعی به سمت «تکنوپولی» در فضای اینترنت و فناوری اطلاعات باشد، تکنوپولی وضعیتی است که فرهنگ جامعه، تسلیم محض تکنولوژی شده است و توان کنش و واکنش ندارد. تکنوپولی دشمن تنوع فرهنگ‌ها و زبان‌هاست، در این وضعیت تنها یک زبان و فرهنگ واحد و استاندارد مطلوب است و اتفاقاً اینترنت رسیدن به این زبان واحد را بسیار تسهیل می‌کند.

این تکنوپولی حتی اگر در جامعه ما محقق نشده باشد، نشانه‌هایی از حرکت به سمت آن را می‌توان مشاهده کرد، حرکتی که اگر استمرار و اشتداد یابد جامعه را به ورطه نیهیلیسم و پوچی خواهد کشاند و این یک زنگ خطر است. این زنگ خطر جدی است چون صاحبان صنایع فرهنگی و به‌ویژه اینترنت برای آن پول و سرمایه صرف می‌کنند و قرار است چندین برابر این پول به جیب آن‌ها برگردد. سرمایه‌داری جدید از طریق اینترنت و «اقتصاد پلتفرمی» خود را زنده نگه داشته است و هیچ ابایی ندارد که برای حیات «تکاشری» خویش، دیگری را قربانی کند، حتی اگر این دیگری فرهنگ باشد.

راه چاره در برابر این وضعیت که به نظر من واقعی است، چه می‌تواند باشد؟ صد البته

تحويل در متون دانشگاہی؛
از متن قافرا متن

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی ذوعلم

ضرورت اتصال متون دانشگاهی به برنامه درسی

فقدان نهاد متولی برنامه‌ریزی درسی برای دانشگاه

گرفت که میان حاکمان وقت کشور و جناح‌های استعماری جهان وابستگی عمیقی وجود داشت. به تعبیر مرحوم جلال آل احمد، دانشگاه‌ها در آن دوران موظف بودند تا نیروی مورد نیاز دولت را در جهت اجرای اهداف استعماری غرب، تأمین کنند. اگرچه این هدف به دلیل عدم کنترل نیروی حاکم وقت، بر تمام لوازم اجرایی این برنامه محقق نشد و اساتید ریشه‌دار دانشگاه آن زمان به همراه دانشجویان و بافت عمیقاً متدین جامعه آن روز، مانع از تحقق کامل این اهداف شدند، اما به هر شکل این پروژه در دستور کار قرار داشت؛ در نتیجه طراحی نظام آموزشی ما یک طراحی درون‌زا و برخاسته از ارزش‌ها و آرمان‌های ملی و دینی ما نبود. در جریان انقلاب اسلامی، دانشگاه نیز با تحولی جدی مواجه شد و نیروی انقلاب توانست دانشگاهی را که برای خدمت به غرب تأسیس شده بود، به تسخیر آرمان‌های خویش در بیاورد که منجر به تلاش‌های عملیاتی خوبی در این زمینه شد و بیشتر این تلاش‌ها برخاسته از درون خود دانشگاه بود. اساتید جوان و خلاق، دانشجویان متعهد و انقلابی و مدیران جهادی که طی این چند دهه در دانشگاه حضور داشتند، نیروی محرک این پیشرفت‌ها محسوب می‌شدند.

حجت‌الاسلام والمسلمین علی ذوعلم متولد سال ۱۳۳۴ در اصفهان بوده و پیش از این در سمت‌هایی چون مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و پیش از دو سال نیز به‌عنوان رایزن فرهنگی ایران در پاکستان فعالیت داشته است. وی از دی‌ماه سال ۱۳۹۷ تا اردیبهشت ۱۳۹۹ در جایگاه رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش فعالیت داشت. با او در خصوص تحول متون درسی دانشگاهی و الزامات آن به گفت‌وگو پرداخته‌ایم.

” درباره کلیت و ضرورت ایده تحول متون که چه ضرورتی آن را ایجاب می‌کند و چه اندیشه‌ای در پس آن است، توضیح بفرمایید؟ نهاد دانشگاه نه تنها نهاد انتقال علم و فناوری، بلکه عنصر نوآوری و تحول در جامعه است؛ به نحوی که ساخت افکار در یک جامعه، معلول تفکرات و اندیشه‌هایی است که در بستر دانشگاه تولید شده و جریان پیدا می‌کنند. شکل‌گیری نهاد دانشگاه نیز در کشور ما، به لحاظ تاریخی، در دورانی صورت



نهاد برنامه‌ریزی درسی و تربیتی در دانشگاه‌ها است. چندین سال قبل که در دفتر تألیف آموزش و پرورش حضور داشتم، چنین فقدانی در دانشگاه به نظر آمد. دانشگاه، به‌طور متمرکز از وجود چنین دفتری که به صورت علمی متون درسی را به یک برنامه درسی متصل کند، محروم است؛ هرچند گستردگی رشته‌ها و عناوین درسی نیز مانع بزرگی پیش روی تحقق چنین ایده‌ای است.

نکته مهم این است که اگر متون درسی و ایده تحول متون به یک برنامه درسی معتبر و مدون متصل نبوده و پیاده‌کننده اهداف تدریجی آن نباشد؛ آنگاه مشخص نمی‌شود که تلاش‌های پراکنده در این حوزه، چقدر به تحقق یک نظام‌نامه کلی و معتبر کمک خواهد کرد و هزینه‌هایی که در این زمینه صورت می‌گیرد، منجر به فایده خواهد شد.

” پرسش ما را با نمونه‌ای تاریخی آغاز می‌کنم: در برنامه درسی قدیم حوزه اجتهاد فقهی، هدفی بود که برای فراگیری طلاب طرح می‌شد و هر متنی که خوانده می‌شد در راستای نزدیک شدن به این هدف و تقویت قوه اجتهاد صورت می‌گرفت. وقتی شما درباره برنامه درسی دانشگاه صحبت می‌کنید، مرادتان برنامه‌ای است که فی‌المثل در رشته‌های علوم انسانی به چه هدفی منجر می‌شود که لازم باشد برای تحقق آن نیاز، برنامه و متون درسی منحصر به فردی تولید کنیم؟

در مورد دانشگاه هنوز که هنوز است چنین ابهامی وجود دارد. این سوال مهمی است که هویت دانشگاه ایرانی چیست و غایت، کارکرد و چشم‌انداز اهداف آن، چه باید باشد. البته اصل تقطن به این مطلب، امیدبخش و نویدبخش

امروز نیز ما هنوز به بازطراحی در کارکرد، رسالت، چشم‌انداز و مجموعه مؤلفه‌هایی که شکل‌دهنده دانشگاه است نیازمندیم؛ چراکه میزان و کیفیت تأثیر تلاش‌های این چند دهه، در جهت تغییر مثبت روند دانشگاه، به‌سوی یک دانشگاه آرمانی محل بحث و گفت‌وگو است.

آنچه گفته شد مربوط به تحول دانشگاه به صورت کلی بود، اما در بحث تحول متون باید گفت که «متن» برآمده از برنامه درسی دانشگاه است و برنامه درسی اعم از متن است و اهداف، رویکردها و برنامه‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. یکی از مواردی که ما همچنان از فقدان آن رنج می‌بریم، این است که برنامه درسی دانشگاه ما برنامه‌ای جامع، کامل و قابل ارائه نیست؛ در حقیقت متون تألیف شده به پیشینه منسجم فکری متصل نیستند؛ بلکه باتوجه به ارتكازاتی که در ذهن استادان مؤلف محترم وجود دارد، به رشته تدوین درمی‌آیند. امروز نیاز ما در زمینه تدوین برنامه‌های درسی و تربیتی، شکل‌گیری

درباره آموزش و پرورش به یک نظریه تحولی - به طور نسبی - دست پیدا کردیم و ساحت‌های انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه ما درباره تحول متون آموزش و پرورش مدون شده و مورد اجماع نسبی بین آموزش و پرورش، فرهنگیان، متخصصان دانشگاهی تعلیم و تربیت و متخصصان حوزوی تعلیم و تربیت قرار گرفته است، باید چنین امری را نیز درباره متون درسی دانشگاه الگوسازی کنیم؛ چراکه چنین محصولی به علت توانایی مورد استناد قرار گرفتن، آورده بسیار ارزشمندی است. جالب است که امروز در خود جهان غرب نیز کارکرد و هویت دانشگاه به چالش کشیده شده و آن نگاهی که مثلاً در قرن شانزدهم نسبت به «یونیورسیتی» وجود داشت، اکنون از جهات بسیاری تعدیل و نقد شده است. در نتیجه، ما در این زمینه می‌توانیم از برخی آثار ترجمه‌ای مرتبط و نقدهای وارد شده نیز بهره بگیریم. در واقع امروز، ما از یک ایده جامع در خصوص هویت، کارکرد، وظایف و اهداف دانشگاه ایرانی بی‌بهره‌ایم و چه خوب است که دانشگاه از تجربه موفق و مدون آموزش و پرورش در این زمینه نیز استفاده کند؛ چراکه چهره‌های اساسی در آن شورا خود چهره‌های دانشگاهی هستند. اگر چنین چیزی محقق شود، تازه سنگ بنای نخستین تحول در دانشگاه گذاشته می‌شود؛ سنگ بنایی که هم موجه باشد، هم متقن باشد و هم در عین شفافیت مورد اجماع صاحب‌نظران باشد. نباید چنین تصور کرد که ما چون قدم‌هایی در خصوص تحول متون دانشگاه برداشته‌ایم، لزوماً می‌بایست در ادامه مسیر همان قدم‌ها را ادامه دهیم، خیر! می‌توان سطح بالاتری را تعریف کرد و برای این کار گام دوم تحول در

فلسفه دانشگاه و فلسفه علم در نگاه اسلام ناب، با فلسفه دانشگاه و فلسفه علم در نگاه غربی دچار یک تضاد و شکاف عمیق می‌شود که البته آشتی‌ناپذیر هم هستند. این شکاف به این معنا نیست که از تجارب و روش‌ها نمی‌توان استفاده کرد؛ به عبارت دیگر در نگاه اسلام ناب امر سیاسی و علم نمی‌توانند از یکدیگر جدا شوند؛ زیرا جوهر هر دو به امر واقع می‌رسد و آن امر واقع انسانی است که می‌خواهد به سوی تعالی برود

است. به طور اجمالی می‌توان برخی از کارکردها، از جمله پیش بردن دانش و تأمین نیروی انسانی مورد نیاز بخش‌های مختلف جامعه و اثرگذاری بر جریان رشد فکری جامعه را برای آن برشمرد؛ اما اینکه ساختارها و ضوابط کنونی دانشگاه با این اهداف چه نسبتی دارند، خود بحث جداگانه‌ای خواهد بود. در واقع می‌توان گفت که در حال حاضر کارکرد دانشگاه در حوزه‌های فنی و پزشکی، محدود به تربیت نیروی کار مورد نیاز جامعه و در حوزه علوم انسانی انتقال دیدگاه‌های رایج پیشین به دانشجویان فعلی است. در حقیقت ما حاصل متون فعلی علوم انسانی، نقل دیدگاه‌ها است، نه نقد و جمع‌بندی آن‌ها و آماده‌سازی و تجهیز ذهن دانشجو در این زمینه‌ها.

این ابهام به درستی ناشی از این است که هنوز نهادی که متولی برنامه‌ریزی درسی برای دانشگاه باشد، وجود ندارد و ای‌بسا خود نهاد جهاد دانشگاهی را بتوان یکی از بهترین گزینه‌ها برای تفویض چنین وظیفه‌ای دانست. ما اگر

دانشگاه را تعریف نمود؛ چراکه علاوه بر تجربه‌های عملی این چند دهه در عرصه تحول - که برخی با استقبال دانشگاهیان و برخی با پس‌زدگی آن‌ها مواجه شد و برخی ایده‌های خوب و کاربردی و برخی ایده‌های ناپخته بودند - در حوزه نظری و نظریه‌پردازی پیرامون دانشگاه نیز ما تجربه‌های بسیار خوبی کسب کرده‌ایم که تجربه‌های فلسفی جهانی نیز در این رابطه وجود دارد. با استفاده از این‌ها و تجربه دانشگاه‌هایی که بعد از انقلاب و با اهداف خاصی؛ مانند دانشگاه امام صادق، دانشگاه ادیان و مذاهب، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، دانشگاه رضوی، دانشگاه آزاد اسلامی و... شکل گرفت، می‌توان جهت ترسیم دانشگاه طراز انقلاب اسلامی حرکت کرد، زیرا داعیه برپایی تمدن نوین اسلامی را داریم و معتقدیم که دانشگاه اگر پیشگام این حرکت نباشد، عضو مهمی برای پیشبرد چنین هدفی است. برای تحقق چنین هدفی، لازم است نشست‌ها و هم‌اندیشی‌هایی ترتیب داده شود تا هسته اولیه نخبگانی پیرامون این مسئله شکل بگیرد و در یک فرایند علمی اندیشه‌ورزانه متقن جمعی و جامع به این سنگ بنای نخستین دست پیدا کند تا بر اساس آن شاید بتوان نظریه انقلاب اسلامی درباره دانشگاه استخراج شود؛ گرچه در این بحث‌ها هیچ زمان حرف نهایی وجود ندارد، اما دست‌کم می‌توان بستری برای طرح بحث‌ها فراهم کرد. با این کار تکلیف درباره بحث‌های مهم و کلانی نظیر چگونگی مدیریت دانشگاه، پژوهش دانشگاهی و ارتباط دانشگاه‌ها با اقتصاد، صنعت، حاکمیت و حوزه نیز مشخص خواهد شد. ما ده‌ها سال است که درباره وحدت حوزه و دانشگاه سخن می‌گوییم، این خوب است، اما تا

وقتی که این حرف در نظام‌واره کلان وضع مطلوب دانشگاه ننشسته و جایگاه مطلوب خود را پیدا نکرده باشد اثرگذار نخواهد بود.

” به گفته منطق‌دانان کلاسیک، هر علم مشتمل بر موضوع، مسائل و غایت است؛ با توجه به اینکه ما سیستمی به اسم سیاست داریم که غایت مخصوص به خودش را دارد و هر علمی نیز به‌عنوان یک سیستم، طبعاً از غایت مخصوص به خود برخوردار است؛ چقدر این امکان وجود دارد که وقتی از زاویه سیاست به علوم نگاه می‌کنیم، بین غایت علوم و غایت سیاست هم‌پوشانی وجود داشته باشد؛ آیا این اساساً ممکن است؟

در آنچه امروزه تحت عنوان سیاست رایج جهانی وجود دارد، مطلقاً چنین امکانی نیست؛ چراکه موضوع سیاست به این معنا «قدرت» است و مسئله آن راه‌های «کسب قدرت» از طرق ابزارهای مادی و غیرمادی است. در این سه قرن اخیر این گفتمان، گفتمان غالب بوده و امر سیاست نیز بیش از گذشته به سوی مادی شدن حرکت کرده است. این حرکت ناشی از آن است که امر سیاست بر یک جهان‌بینی مادی بنا شده و به صورت یک اصل موضوعه نیز در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که «مگر ممکن است در سیاست به چیزی جز قدرت مادی اندیشید؟»

حال اگر نگاه اسلام ناب را به سیاست مورد بررسی قرار دهیم - همان‌طور که علامه جعفری در کتاب «اصول حکمت سیاسی در اسلام» مورد بحث قرار داده‌اند - امر یک‌سره متفاوت خواهد بود. در این صورت سیاست عبارت خواهد بود از «تدبیر جامعه بر اساس غیایاتی که در خلقت

و معرفتی در خصوص عالم خلقت به آدمی اعطا کند و او را یک سطح از واقعیت مادی بالاتر ببرد. همین جا است که فلسفه دانشگاه و فلسفه علم در نگاه اسلام ناب، با فلسفه دانشگاه و فلسفه علم در نگاه غربی دچار یک تضاد و شکاف عمیق می‌شود که البته آشتی‌ناپذیر هم هستند. این شکاف به این معنا نیست که از تجارب و روش‌ها نمی‌توان استفاده کرد؛ به عبارت دیگر در نگاه اسلام ناب امر سیاسی و علم نمی‌توانند از یکدیگر جدا شوند؛ زیرا جوهر هر دو به امر واقع می‌رسد و آن امر واقع انسانی است که می‌خواهد به سوی تعالی برود. نگاه سکولار درصدد مخدوش کردن، انکار کردن و سرکوب کردن این امر واقع است، درحالی‌که ابداً امکان سرپوش‌گذاری و سرکوب در این زمینه وجود ندارد. امر توحید و تعالی توحیدی در فطرت انسان بماهو انسان نهاده شده و انسان می‌خواهد به این سو برود، درحالی‌که سیاست امروزی می‌خواهد مانع از این سیر شده و انسان را به بردگی خویش درآورد. این‌گونه می‌شود که علم ابزاری و قدرت‌زده، خود تبدیل به وسیله‌ای برای این قدرت مادی و سیاست مادی می‌شود؛ لذا شاهدیم که اکثر پیشرفت‌های امروز علم در مسائل نظامی حاصل می‌شود و بزرگ‌ترین بودجه‌ها به نهادهای نظامی اختصاص داده می‌شود. همچنین امروزه بخش مهمی از اقتصاد کشورهای غربی با چرخ فروش و طراحی تسلیحات می‌چرخد، در نتیجه بحران‌سازی در دستور مستقیم کار قرار می‌گیرد تا این اقتصاد همواره پویایی خود را حفظ کند. در اینجا ابزار رسانه نیز به کمک می‌آید و با پوشاندن مقصود اصلی پروپاگاندا خود را در ذهن مخاطب القا می‌کند.

انسان و ایجاد جامعه بشری تکویناً وجود دارد» در نتیجه سیاست، تدبیر ورزی عقلانی و اخلاقی خواهد بود تا زمینه دست‌یابی فرد و جامعه را به غایات عقلانی و اخلاقی خود فراهم کند. این‌که این تعریف امروز چقدر ممکن، محقق و قابل تحقق است، خود مسئله دیگری است. ممکن است کسی از همان ابتدا بگوید این تصویری یوتوپیک از سیاست و جامعه است و بشر مدت‌ها است از اتوپیا عبور کرده است؛ اما مسئله این است که عبوری صورت نگرفته، چراکه هنوز هم امر یوتوپیک مبنای حرکت بشر قرار می‌گیرد، با این تفاوت که تنها این تصویر یوتوپیک تغییر کرده و در قیاس با مدینه فاضله عقلانی و اسلامی، تنها سقف این آرمان و آرزو کوتاه‌تر شده است. درباره علم هم بحث از همین قرار است. اگر علم را به معنی واقعیت کشف‌شده طرح کنیم؛ یعنی گزاره‌ها و نظام‌واره‌های معرفتی که از واقع حکایت می‌کنند، در این صورت علم اساساً امام و پیشوای سیاست خواهد بود و این همان چیزی است که مدنظر حکمت اسلامی و اسلام ناب است. اگر شما به معارف اهل‌بیت نگاه کنید، خواهید دید که در بحث امامت بسیار به علم امام تأکید می‌شود و این به معنای آن است که اساساً علم است که پیش‌برنده کار امامت است؛ چراکه هدف جامعه اسلامی حرکت به سوی کسب علم و معرفت است. اگر این‌طور تفسیر کنیم، علم و سیاست همسو خواهند بود؛ اگر سیاست «تدبیر جامعه برای دستیابی به حیات معقول باشد» این علم خواهد بود که توان تحقق چنین امری را خواهد داشت. در این نگاه اساس دین هم بر همین امر بوده؛ زیرا فلسفه نزول وحی این است که نگاهی واقع‌بینانه

است «چقدر ما در نظام آموزشی خود - تاکنون - به دنبال این بودیم تا استاد و مؤلفی تحول یافته تولید کنیم تا بر اساس نگاه‌های عقلانی و منطقی و در بستر ایدئولوژی اسلامی به تألیف متون بپردازد؟» اگر این تربیت در چنین بستری صورت بگیرد، ما خواهیم توانست به تحول واقعی دست پیدا کنیم که این به مبناسازی، کار مدون، عمیق و جمعی احتیاج دارد. کارهایی که تاکنون انجام داده‌ایم دست‌ورزی‌های خوبی بوده و خود این طرح بحث هم نتیجه و پیامد همین کارهایی است که تاکنون انجام شده؛ در نتیجه من هرگز در پی نفی راهی که از سر گذرانده‌ایم نیستم. این شور، ناشی از همان خواست استقلال فرهنگی است که امام برای نخستین بار طرح فرمود، شهید مطهری آن را نظریه پردازی کرد و مقام معظم رهبری نیز به امتداد آن پرداخت. این خواست بنیادی بسیار موضوع مهمی است، هر چند کج‌فهمی‌هایی هم درباره آن وجود دارد؛ مانند اینکه «به هیچ وجه نباید از یافته‌های غربی استفاده کرد و کتاب‌های آن‌ها را باید یکسره به گوشه‌ای انداخت» و این کج‌فهمی‌ها علاوه بر اینکه ابداً درست نبوده و با بدیهیات اسلام از جمله «حکمت را ولو از اهل نفاق فراگیرید» در تعارض است، اما موجب شده‌اند که در کنار تحریف‌ها و غرض‌ورزی‌های دشمنان - من جمله برجسته کردن نقاط منفی و سعی در بدنام کردن بزرگان و بدبین کردن مردم - برخی حساسیت‌ها و اصطکاک‌های نابجا برای اهالی اندیشه کشورمان ایجاد شود. ما به‌عنوان نخستین گام اصلاحی در این زمینه موظفیم زمینه و فرصتی برای اندیشیدن و بازاندیشی درباره این امور را در سطح جامعه فراهم کنیم.

بین علم و عالم و معلوم وحدت وجود دارد؛ به این معنا که شما اگر بخواهید متن تحول یافته‌ای تولید کنید، این جز از یک مؤلف تحول یافته بر نخواهد آمد؛ اگر بخواهید مؤلف تحول یافته نیز داشته باشید، بایستی دانش تحول یافته در جان او نشسته باشد

” شما در جایی فرموده‌اید «معنای واقعی شعارهای انقلاب و دولت طراز باید به درستی تبیین شود» با توجه به این مبنای نظری که طرح شد آیا ما تا به حال در جهت تحقق تحول مد نظرمان در دانشگاه، گامی برداشته‌ایم؟ اگر آری چه موانعی پیش رو بوده و در نهایت دو گام دوم باید چه اتفاقی بیافتد؟

در خصوص مسئله دانشگاه، استادان و دانشجویان، امام خمینی بیانات بسیاری دارند که سخنان بسیار محکمی است و در آن تفاوت‌های باریک نگاه انقلابی و اسلامی با نگاه رایج به دقت بیان شده است. مقام معظم رهبری نیز در این خصوص سخنان مفصلی ایراد فرموده‌اند.

ما اگر به بیانات این دو امام رجوع کرده و از گفته‌های استادانی چون آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح و دیگر علما، همچنین علمای سلف؛ همچون ملاصدرا، استفاده کنیم به این نکته خواهیم رسید که بین علم و عالم و معلوم وحدت وجود دارد؛ به این معنا که شما اگر بخواهید متن تحول یافته‌ای تولید کنید، این جز از یک مؤلف تحول یافته بر نخواهد آمد؛ اگر بخواهید مؤلف تحول یافته نیز داشته باشید، بایستی دانش تحول یافته در جان او نشسته باشد. حال پرسش این

گفت‌وگو با دکتر عبدالله معتمدی، رییس دانشگاه علامه طباطبائی

اسلامی‌سازی علوم و تفسیر داده‌های علمی

تبدیل تحول علوم انسانی در دانشگاه به گفتمان

جایگاه علمی از یک پشتوانه غنی دانشی برخوردار است و به نوعی متن‌های مرجع تلقی می‌شوند و در محافل علمی نگاه انتقادی به آن‌ها وجود ندارد. به‌عنوان مثال، در رشته روان‌شناسی یک مجموعه آماری تشخیصی وجود دارد که هر چند سال یک‌بار به صورت بین‌المللی منتشر می‌شود و اصطلاحاً به آن DSM می‌گویند. کار این مجموعه مکتوب به‌عنوان یک متن درسی، طبقه‌بندی اختلالات روانی است. مجموعه‌ای از دانشمندان جهان در یک انجمن علمی بین‌المللی مطالعات خود را روی هم ریخته و تبدیل به یک متن علمی می‌شود که مورد وثوق همه کشورهاست.

۲. دانشگاه مکانی است که استادان صاحب‌نظر در آن وجود دارند. یک استاد برای یک درس لزوماً از یک منبع استفاده نمی‌کند، ممکن است در کوتاه‌مدت هر بخش را از یک منبع تدریس کرده و در درازمدت خود استاد یک متن مناسب برای هر سرفصل تولید نماید که این یک روش متداول در دانشگاه است.

در عین حال در دانشگاه، حین عبور از یک دوره به دوره بعد مثلاً از ارشد به دکتری، آزمون‌های کتبی وجود دارد که توانایی علمی دانشجویان را بررسی می‌کند. در هر درس منابعی موجود است که قوام و پشتوانه

عبدالله معتمدی (زاده ۱۳۴۱ در شهرکرد) روان‌شناس و استاد تمام دانشگاه علامه طباطبائی است که از بهمن ماه ۱۴۰۰ به ریاست این دانشگاه منصوب شد. از جمله سوابق ایشان می‌توان به عضویت در هیئت امنای دانشگاه‌های منطقه اصفهان، عضویت در کمیته هماهنگی آمایش آموزش عالی، عضویت در کارگروه روان‌شناسی شورای تحول علوم انسانی و عضویت در کارگروه روان‌شناسی اشاره کرد. معتمدی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار به بررسی جایگاه متن درسی در نظام دانشگاه پرداخت و از منظر رشته روان‌شناسی چهار مؤلفه تحول متون درسی را تعریف و تبیین کرد. در ادامه به متن کامل این گفت‌وگو پرداخته خواهد شد.

” به نظر شما متن و کتاب درسی چه جایگاهی در نظام آموزش عالی دارد؟

در دانشگاه متن و کتاب درسی به دو شکل مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱. متنی‌هایی در دانشگاه وجود دارند که از لحاظ

ما از چهار موضع باید به چهار موضوع نگاه کنیم. مواضع اسلامی‌سازی، بومی‌سازی، روزآمدسازی و کارآمدسازی بوده و موضوعات نیز استاد، کتاب، دانشجو و پایان‌نامه هستند. باتوجه به مقدمه‌ای که فرمودید اگر بخواهیم از این ۴ موضع به متن نگاه داشته باشیم، چه متنی مطلوب است؟ و این متن قرار است پس از این ملاحظات چه بازدهی داشته باشد؟

یک موضوع اصلی که بعد از پیروزی انقلاب مورد توجه قرار گرفت، بحث تحول در علوم به‌ویژه در علوم انسانی است. طی انقلاب فرهنگی در ایران و مدتی که دانشگاه‌ها تعطیل شد، این بحث مطرح شد که فرایندی را فراهم نماییم که دانشی که دانشجویان می‌آموزند به فرهنگ و عقاید ما نزدیک باشد؛ لذا دروس عمومی در رشته‌ها گنجانده شد. بحث دیگری که مطرح شد این بود که این علوم انسانی در دانشگاه‌های ما، چقدر مبتنی بر فرهنگ ماست؟

باتوجه به این که منابع علوم انسانی منابع غربی بودند، مطرح شد که لازمی داشتن علوم انسانی متناسب با جامعه، این است که علوم انسانی متحول شوند. شورای تحول، تحت نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی راه‌اندازی شد و موظف شد بحث تحول علوم انسانی را بررسی کند. یکی از تصمیمات این شورا این است که علوم انسانی به سمت کاربردی، بومی، روزآمدی و اسلامی شدن پیش رود.

۱. علوم انسانی که امروزه داریم بر اساس مطالعات بومی خودمان نیست، مثلاً وقتی در دانشگاه ما درباره سالمند بحث می‌شود، سالمندی مورد نظر است که در جامعه غربی مطالعه شده است و اطلاعات مستقل کمتری از سالمندان ایران داریم. علوم انسانی وقتی به



علمی بهتری نسبت به منبعی که استاد تولید کرده، دارد؛ بنابراین ممکن است استادی که کتاب خودش را به‌عنوان منبع تدریس می‌کند، پیشنهاد کند دانشجویان منابع دیگر را نیز مطالعه کنند. بنابراین دانشگاه علی‌رغم این که متن محور نیست، درعین حال استادان متونی را تعیین می‌کنند و این متون توسط استادان بر اساس سلیقه و توانایی علمی تعیین می‌شود که برخی متون هم که متون متقن و قوی هستند. نقش استاد از نقش متن خیلی برجسته‌تر است.

” در سخنرانی دکتر حداد عادل گفته شد که

دانش علوم انسانی مبتنی بر یک فلسفه است و آنچه ما امروز شاهد آن هستیم این است که علوم انسانی بر یک پارادایم پوزیتیویستی مبتنی است که به انسان نگاه مادی‌گرایانه دارد.

از این داده‌ها شکل بگیرد.

” پس به نظر شما بحث اسلامی‌سازی و ایدئولوژی بودن علم، دخلی در داده‌های علم ندارد پس کسی نمی‌تواند از این رهگذر به دست‌کاری داده‌ها متهم شود.

یک بخش ماجرا همین است و یک بخش دیگر این که خود فرهنگ اسلامی تولید مفهوم و معانی می‌کند و نه تنها به مفسر کمک می‌کند که بتواند بر اساس نوع نگاهش داده‌ها را تفسیر کند؛ بلکه خود این دیدگاه اسلامی موضوع و مفهوم مطالعه را هم پیدا می‌کند.

” به‌طورکلی چه چالش‌های نظری و اجرایی پیش روی طرح تحول وجود دارد؟

نخست اینکه تحول در علوم انسانی کار ساده‌ای نیست و باید به‌عنوان یک موضوع بلندمدت به آن نگاه کرد. دیگر اینکه متأسفانه تعریف دقیقی از تحول وجود ندارد و همین باعث شده که سوءتفاهم‌هایی ایجاد شود، از جمله اینکه برخی فکر می‌کنند باید دانش بشری امروز را دور بریزیم و از ابتدا چرخ را اختراع کنیم.

نکته مهم این است که باید تلاش کنیم تحول در علوم انسانی در دانشگاه‌های ما تبدیل به یک گفتمان شود. حتی افراد مخالف، مخالفت‌های خود بیان کنند تا بتوانیم از طریق این گفت‌وگوهای متفاوت متقابل، مفهومی را که ادعا می‌کنیم تحول علوم انسانی باید در این ۴ شاخصه باشد را نشان دهیم.

در مقوله علم، یک دیتا وجود دارد و یک تفسیر. بومی‌سازی مربوط به داده‌ها است و اسلامی‌سازی مربوط به تفاسیری که قرار است از این داده‌ها شکل بگیرد.

درد جامعه ایرانی می‌خورد که مطالعات آن در ایران انجام شده باشد که این یعنی بومی‌سازی.

۲. یکی از مشکلات علوم انسانی کاربردی نبودن آن است. رشته‌های علوم انسانی باید کاربردی و کارآمد شوند. در دانشگاه‌ها ۲۰ سال از تدوین بسیاری از دروس رشته‌های علوم انسانی گذشته و بررسی نشده‌اند. باید مناسب پیشرفت‌های امروز منابع را روزآمد کنیم.

۳. اسلامی‌سازی: دانش علوم انسانی مبتنی بر یک فلسفه است و آنچه ما امروز شاهد آن هستیم این است که علوم انسانی بر یک پارادایم پوزیتیویستی مبتنی است که به انسان نگاه مادی‌گرایانه دارد.

دانش امروز در مورد ساحت‌های دیگر انسان نظری ندارد. وقتی صحبت از اسلامی‌سازی می‌کنیم، عمدتاً به منابع و روش‌ها توجه می‌کنیم و معتقدیم علوم انسانی جدید باید مبتنی بر مبانی انسان‌شناسی اسلامی، هستی‌شناسی اسلامی و ارزش‌شناسی اسلامی باشد. اگر قرار باشد این اتفاقات بیفتد، حتماً باید برنامه‌های درسی تغییر کنند، باید متناسب با این ۴ شاخصه محتوا تولید کنیم و استادان باید نسبت به اهمیت این ۴ موضوع واقف باشند.

جمع‌بندی سخن این است که در مقوله علم، یک دیتا و یک تفسیر وجود دارد. بومی‌سازی مربوط به داده‌ها است و اسلامی‌سازی مربوط به تفاسیری که قرار است

گفت‌وگو با دکتر محسن صادقی

فقدان مرز مشخص بین کار اصیل و جعلی

حقوق مالکیت فکری در تضاد با حقوق بشر یا همسو با آن: لزوم توافق با یک راهکار میانه

سازمان جهانی تجارت اشاره کرد.

پس از این و با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی برخی افراد متوجه شدند که حقوقشان در محیط اینترنتی نقض می‌شود، در نتیجه مطالبه‌ای عمومی در راستای به‌روز شدن این اسناد شکل گرفت. بر پایه این احساس ضرورت و مطالبه جمعی سازمان جهانی مالکیت فکری در سال ۱۹۹۶ دو سند مستقل تحت عنوان WCT و WPPT را در مورد حمایت از حق تکثیر «کپی‌رایت» در محیط اینترنتی وضع کرد که روی قوانین خیلی از کشورها از جمله آمریکا اثر گذاشت.

امروزه نیز اهمیت مالکیت فکری نه تنها کمتر، بلکه روزبه‌روز بیشتر شده است؛ چراکه این اموال ارتباط نزدیکی با اقتصاد دارند و اساس اقتصاد دانش‌بنیان نیز بر این است. ما امروز مشاهده می‌کنیم که رمزارزها، شبکه‌های اجتماعی و.. مصادیقی از مالکیت فکری را ایجاد کرده‌اند که به‌خودی‌خود به بحث حقوق آنها اقتضا می‌کند؛ یعنی حقوق مالکیت فکری بیشتر پرداخته شود. کتاب‌های دیجیتال، وب‌سایت‌ها و.. از این قاعده مستثنا نیستند.

”از جمله چالش‌هایی که در خصوص محصولات با ارزش معنوی مثل کتاب‌ها و نسخ خطی وجود دارد، این است که این محصولات برای «در دسترس عموم قرار گرفتن»، تولید می‌شوند. از سوی دیگر نیز هر

محسن صادقی دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است. از جمله فعالیت‌های علمی ایشان می‌توان به نگارش مقالات متعدد علمی-پژوهشی در حوزه حقوق مالکیت فکری و سایر گرایش‌های حقوقی اشاره کرد. وی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار از چارچوب حقوقی مالکیت فکری و خلأهای قانونی پیرامون آن سخن می‌گوید. مشروح این گفت‌وگو از قرار ذیل است.

” لطفاً پیشینه‌ای مختصر درباره شکل‌گیری ایده حقوق مالکیت فکری و کلیات آن طرح بفرمایید.

کشورهایی که موافقت‌نامه (TRIPS) را شکل داده بودند، به این نتیجه رسیدند که امروزه گرایش عمومی به سوی اموال فکری سوق پیدا کرده و اموال فیزیکی روزبه‌روز کم‌اهمیت‌تر می‌شوند و این نیز خود در حالی است که با شکل‌گیری اقتصاد دانش‌بنیان معادلات تولید دستخوش دگرگونی شده است؛ در نتیجه ضرورت اتخاذ این تصمیم هویدا شد که اسناد بین‌المللی تبیین مالکیت ادبی، هنری و فکری ایجاد شود. از جمله مهم‌ترین این اسناد می‌توان به کنوانسیون برن و موافقت‌نامه (TRIPS)



شود؛ چون اگر حمایتی صورت نگیرد، پس از مدتی کار جدیدی تولید نمی‌شود، کارها بی کیفیت شده و منافع مصرف‌کننده تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ مثلاً در بحث دارو، فرض کنید اگر از کسی که واکسن کرونا را اختراع می‌کند حمایت نکنیم، دیگر کسی انگیزه‌ای برای اختراع دارو پیدا نمی‌کند، در نتیجه مصرف‌کننده نخستین کسی است که متحمل ضرر می‌شود.

وقتی این دو عقیده را در کنار هم قرار دهیم، متوجه می‌شویم که هر دو درست‌اند؛ اما از جنبه‌ای برای جمع بین این دو باید به راهکاری میانه برسیم و آن این است که باید تا جایی از پدیدآوردن آثار فکری حمایت کنیم و حق انحصاری به آن‌ها بدهیم که از مالکیت خصوصی خود سوءاستفاده نکنند و اگر سوءاستفاده‌ای اتفاق بیفتد، در جهت منافع عمومی به مالکیتشان تخصیص می‌زنیم.

قانون‌گذار برای پدیدآورنده‌ای که از حق انحصاری خود سوءاستفاده می‌کند، راهکارهایی نیز در نظر گرفته است؛ مثلاً شخصی که یک واکسن بسیار ضروری را اختراع کرده ولی برای تولید انبوه آن موافقت نمی‌کند، قانون‌گذار می‌گوید: وزارت بهداشت اجازه دارد که یک مجوز اجباری صادر کند تا شرکت‌های داروسازی بتوانند از آن استفاده کنند و هزینه متعارفی هم به مالک ایده داده می‌شود.

کدام از این محصولات به نحوی از ارزش‌های مادی برخاسته، یا در ارتباط با آن‌ها فرصت فراهم شدن یافته‌اند و از امر مادی قابل انفکاک نیستند. حال اگر کسی به عنوان ورثه یک صاحب اثر، کتاب یا نسخه‌ای خطی را که ارزش معنوی‌اش از آن منفک نیست، در مالکیت طلق خود قرار دهد و از انتشار آن جلوگیری کند، از یک طرف با مالکیت خصوصی مواجهیم و از طرفی هم ماهیت آن شیء انتشار آن است. به نظر شما این چالش چگونه قابل حل است؟

این پرسش، پرسشی بسیار اساسی است. شما اگر ادبیات داخلی و خارجی را ببینید، از سال‌ها قبل که بحث مالکیت فکری مطرح شد، همواره موافقان و مخالفانی داشته است. عده‌ای مخالف مالکیت فکری بودند چون عقیده داشتند که حقوق مالکیت فکری باعث ایجاد حق انحصاری شده، رقابت را در بازار از بین می‌برد، منافع عمومی تحت تأثیر قرار می‌گیرد، قیمت کتاب، کالاها و.. افزایش پیدا می‌کند و دسترسی بسیاری از افرادی که به لحاظ اقتصادی در شرایط پایین‌تری هستند دشوار می‌شود.

بسیاری از طرفداران حقوق بشر نیز به این قضیه استناد می‌کردند که حق دسترسی به دانش، سلامت و اطلاعات جزو حقوق بنیادین بشری است و در نتیجه حقوق مالکیت فکری با این حق بشری در تعارض است.

در مقابل این عقیده، عده‌ای معتقدند که اگر به اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کنیم، در همین اعلامیه احترام به حق مالکیت خصوصی هم وجود دارد. حقوق بشر، مجموعه حقوق بسیطی است که در آن هیچ حقی بر حق دیگری برتری ندارد.

همچنین از سوی دیگر، حمایت از منافع عمومی اقتضا می‌کند که از پدیدآوردن آثار فکری حمایت

وجود دارد؛ اینکه به لحاظ جرم‌شناسانه، چه راهی برای مؤلف وجود دارد که اثبات کند این کار در عرض کار مشابه به حساب می‌آید نه کپی آن؟ آیا ممکن است کسی که مجرم نیست، مجرم تلقی شود؟

این پرسش نیز پرسشی بنیادین است که یک جنبه نظری و یک جنبه عملی دارد.

جنبه نظری این است که وقتی قوانین کشورهای مختلف را در این زمینه بررسی می‌کنیم، نکته‌ای که عموماً به آن تصریح شده این است که در حوزه ادبی و هنری کاری مورد حمایت است که اصیل باشد.

کار اصیل نیز، کاری است که برگرفته از شخصیت پدیدآورنده بوده و کپی نباشد؛ اما معیار روشنی هم برای مرز بین کپی و اصیل مشخص نیست و چندان هم روشن نیست که اقتباس تا چه حدی معجاز است. در قانون ایران نیز امر از همین قرار است و هیچ معیاری وجود ندارد.

جنبه عملی اینکه وقتی دعوی حقوقی مطرح می‌شود، بازپرس‌ها یا قضاتی که به مباحث مالکیت فکری آشنایی ندارند، خودشان را جای یک مصرف‌کننده نوعی می‌گذارند و می‌گویند: این کار که بیشترش کپی است؛ اما قضاتی که در این مسئله آشنایی بیشتری دارند، موضوع را به کارشناس ارجاع می‌دهند.

اگر بخواهیم از نظر حقوقی یک معیار ارائه دهیم باید بگوییم اگر کار، کاری باشد که از دید عرف تخصصی آن کار، نوآوری قابل توجهی نداشته باشد، کپی تلقی می‌شود.

”در خصوص این دو مسئله بنیادین، چه رویکردی در قانون کشور ما به لحاظ فلسفه حقوقی وجود دارد تا چه حدی فراگیری و پاسخگویی دارد و چه خلأهایی در آن پدیدار است؟“

در قوانین ایران، اصل بر حمایت مالکیت خصوصی گذاشته شده و برای پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری حقوقی انحصاری در نظر گرفته شده است؛ ولی

فلسفه وجودی اموال فکری این است که در جهت رفاه مردم باشند. قانون مالکیت مخترع یا نویسنده را محترم می‌داند اما تا جایی که با رسالت اصلی اموال فکری در تعارض نباشد. از نظر حقوقی نیز مبنای این امر در این است که وقتی من به‌عنوان مثال کتابی می‌نویسم، از طبیعت و مردم الهام می‌گیرم، بنابراین این مال فکری از ابتدا یک مال مشاع است که دو مالک آن مردم و من هستیم؛ من از مزایای مادی این مال استفاده می‌کنم و از نظر معنوی هم این خلق به من منتسب است ولی بعد از این باید اجازه دهم مردم از آن استفاده کنند

” افرادی که به‌طور رادیکال طرفدار مالکیت خصوصی هستند، باز این مسئله را به نوعی نقض مالکیت خصوصی می‌دانند.

این مسئله هم قابل پاسخ است. فلسفه وجودی اموال فکری این است که در جهت رفاه مردم باشند. قانون مالکیت مخترع یا نویسنده را محترم می‌داند؛ اما تا جایی که با رسالت اصلی اموال فکری در تعارض نباشد. از نظر حقوقی نیز مبنای این امر در این است که وقتی من به‌عنوان مثال کتابی می‌نویسم، از طبیعت و مردم الهام می‌گیرم، بنابراین این مال فکری از ابتدا یک مال مشاع است که دو مالک آن مردم و من هستیم؛ من از مزایای مادی این مال استفاده می‌کنم و از نظر معنوی هم این خلق به من منتسب است؛ ولی بعد از این باید اجازه دهم مردم از آن استفاده کنند.

” یکی از مواردی که اخیراً اتفاق افتاد، فیلم «قهرمان» آقای اصغر فرهادی بود که درباره آن ادعای کپی بودن شد. نکته‌ای که هست این است که در بحث‌های فرهنگی چالش خاصی

کار اصیل نیز، کاری است که برگرفته از شخصیت پدیدآورنده بوده و کپی نباشد، اما معیار روشنی هم برای مرز بین کپی و اصیل مشخص نیست و چندان هم روشن نیست که اقتباس تا چه حدی مجاز است. در قانون ایران نیز امر از همین قرار است و هیچ معیاری وجود ندارد

تا یک سال حبس مجازات دارد؛ ولی برای نقض کپی‌رایت در محیط اینترنتی، با وجود اینکه لطمه بیشتری به پدیدآورنده وارد می‌شود، ۳ تا ۶ ماه حبس در نظر گرفته شده است.

نکته چهارم اینکه امروزه شبکه جهانی اینترنت ایجاب می‌کند که یک اثر باید در سطح بین‌المللی مورد حمایت قرار بگیرد؛ اما در کشور ما تنها آثاری مشمول حمایت هستند که برای اولین بار در داخل چاپ، تکثیر یا منتشر شده باشند و قانون نرم‌افزاری ما نیز وضع را از این بدتر کرده است.

در قانون ۴۸ گفته شده است: اگر چاپ، تکثیر یا انتشار در ایران باشد کافی است؛ اما قانون نرم‌افزار گفته است؛ همه چاپ، تکثیر و انتشار باید در ایران باشد. پنجم، تعیین دادگاه صالح و قانون حاکم بر دعوا در مواردی که اختلافات جنبه بین‌المللی دارد؛ مثلاً برخی از تهیه‌کنندگان ما با بعضی از تهیه‌کنندگان ترکیه‌ای فیلم سینمایی مشترک می‌سازند، اگر مشکلی پیش بیاید در قانون کدام کشور باید بررسی شود؟

در آخر باید گفت که در حال حاضر لایحه‌ای به‌عنوان «لایحه جامع کپی‌رایت» وجود دارد که متأسفانه سال‌ها است که در صف تصویب قرار گرفته است. بسیاری از این مشکلات فوق‌الذکر نیز در آن لایحه قرار داده و پیش‌بینی شده است؛ اما مجلس آن را در اولویت کار خود قرار نداده و هنوز تصویب نشده است.

برای حمایت از حقوق عمومی راهکارهایی در نظر گرفته‌اند؛ مثلاً مدت حمایت از حقوق خصوصی، موقت در نظر گرفته شده است و استثنائاتی بر حقوق انحصاری پیش‌بینی کرده‌اند.

ما برای جمع بین مالکیت خصوصی و عمومی نیاز داشتیم که در قوانین، تحولاتی دیده شود؛ ولی متأسفانه چنین چیزی دیده نشده است؛ یعنی همان رویکردی که در سال ۱۳۴۸ داشتیم را در قوانین پیشرفته بعدی نیز حفظ کرده‌ایم.

نکته جالب‌توجه این است که قانون‌گذار در ماده ۶۲ وقتی می‌خواهد درباره کپی‌رایت در محیط اینترنتی قانون وضع کند، به قانون سال ۴۸ احواله می‌دهد. این در صورتی است که قانون ناظر به فضای غیر اینترنتی، نمی‌تواند اقتضانات این محیط را تأمین کند.

اگر بخواهیم نارسایی‌های قانونی کشورمان را بررسی کنیم، اشاره‌ای گذرا به چند نکته الزامی است:

اول اینکه خیلی از مصادیق جدید در قوانین ما به‌عنوان موضوع مشمول حمایت، دیده نشده است. عده‌ای از حقوق‌دانان می‌گویند: چون در قانون ۴۸ تعدادی را به صورت حصری بیان کرده، مصادیق جدید را شامل نمی‌شود و عده‌ای می‌گویند: چون آن قانون برای قبل است مصادیق جدید را هم شامل می‌شود. در این مسئله البته اختلاف نظر وجود دارد.

دوم، قانون‌گذار خیلی از مصادیق حقوق را پیش‌بینی نکرده؛ مثلاً ماده ۶۲ قانون تجارت الکترونیک می‌گوید: اگر یک اثر ادبی و هنری در محیط اینترنت نقض شود، حقوق مادی پدیدآورنده این‌گونه حمایت می‌شود و از حقوق معنوی هیچ صحبتی نکرده است؛ درحالی‌که برای بسیاری از پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری، جنبه‌ی معنوی مهم‌تر است.

سوم، ضمانت اجراهایی که در قانون پیش‌بینی شده است، کاملاً ناکافی هستند و جنبه پیشگیری ندارند؛ مثلاً برای نقض کپی‌رایت در محیط فیزیکی، ۶ ماه

سیاست گذاری آموزشی بر مبنای نسبت دانشگاه ایرانی با میراث پیشین

شکاف عمیق بین سیاست پژوهی و سیاست گذاری در آموزش عالی

نقدهایی بنیادین برخاسته از اندیشه های بنیان گذار انقلاب

وجود دارند که به دلیل بستر و پلتفرم ویژه متن و کتاب انحصاری آن باشند؛ اما بنیان همانی است که دانشگاه بر آن استوار است. با این مقدمه باید فی الفور به سراغ سه محور مهم انتقاد امام خمینی به دانشگاه و آموزش عالی پس از انقلاب؛ به عنوان جدی ترین و بنیادی ترین نقد، پس از پیدایی و پدیداری چنین سیستمی در ایران برویم. امام خمینی این سه محور را چنین عنوان می کنند: (۱) وارداتی بودن، (۲) غرب گرا بودن و (۳) ناکارآمد بودن برای جامعه ایرانی. این سه نقد مهم ترین و بنیادی ترین نقدهای تاریخ آموزش عالی بود که تا آن زمان به آن وارد آمده بود و لازم است مراد از هر یک را مشخص کنیم.

شاید در وهله اول چنین به نظر برسد که دو مؤلفه وارداتی بودن و غربی بودن نسبت به همدیگر همپوشانی دارند، اما در واقع وارداتی بودن آموزش عالی و مواد آن از منظر حضرت امام لزوماً به معنای غرب گرا بودن نیست؛ وارداتی بودن، بیش از آنکه ناظر به محتوا باشد، به شکل و صورت آموزش نظر دارد و بیشتر به معنای گسست از نهاد آموزش قدیم است. بدین معنا که ما خود سابقه و تجربه ای بسیار سترگ و غنی در زمینه فرم آموزشی داریم که در دوران ایرانی - اسلامی، به هیئت نهاد پر سابقه حوزه متجلی می شود؛ نهادی که نه تنها

مالک شجاعی جشوقانی استادیار فلسفه معاصر در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است و متأثر از اندیشه های امام خمینی (ره) اعتقاد دارد، وارداتی بودن، غرب گرا بودن، ناکارآمد بودن برای جامعه ایرانی مهم ترین و بنیادی ترین نقدهایی است که می توان به دانشگاه و آموزش عالی در ایران مطرح ساخت.

این سه نقد مهم ترین و بنیادی ترین نقدهای تاریخ آموزش عالی بود.

” لطفاً به طور مختصر مقدمه ای در باب آسیب شناسی متون درسی دانشگاهی بفرمایید.

نخستین چیزی که باید به آن اشاره کرد این است که نسبت متون درسی به دانشگاه نه نسبت جزء و کل، بلکه در واقع نسبت عصاره و فشرده چیزی به خود آن است. تمام آن چیزی که در دانشگاه می گذرد در متون درسی مندمجاً موجود است؛ بنابراین هر آسیمی که نسبت به متون درسی مد نظر ما باشد، اولاً و بالذات به خود دانشگاه بازمی گردد، گرچه اموری هم در متون درسی



بعد از انقلاب و پس از طرح این مباحث دغدغه‌هایی متناسب با آموزش عالی مطرح شد که یکی از آن‌ها جهاد دانشگاهی بود. نتیجه این همه تلاش‌ها این بود که ما در آموزش عالی علی‌رغم این‌که خیز بلندی برای به‌کارگیری فرهنگ خود برداشته‌ایم؛ اما تأملات در باب دانشگاه ایرانی و نسبت آن با سنت ما هنوز از آن جنس تأملات نیست که بتواند به جمع‌بندی نهایی رسیده و منتهی به سیاست‌گذاری جدید شود. خاطرم هست در فاصله بین سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ معاون وزیر علوم در جلساتی با مضمون نقد کارکرد دستگاه اجرایی وزارت علوم حضور داشتند، آنجا در پاسخ به هر بحثی پیرامون وضعیت آموزش و... که با ایشان مطرح شد، ایشان دو سنخ استدلال کلی مطرح می‌کردند؛ یک سنخ استدلال‌هایی از این دست که فی‌المثل «شاخص‌های جهانی به ما می‌گویند نسبت استان به دانشگاه فلان به بهمان است، نسبت فارغ‌التحصیلان خانم به آقا باید یک عددی باشد و...» هسته این استدلال‌ها این است

تا حضور معصومین علیه‌السلام کشیده می‌شود و مستقیماً به منبع فیض ایشان متصل است؛ بلکه خود نیز در دوران غیبت دست به خودترمیمی‌ها و تجربه‌اندوزی‌های بسیار زده و میراثی شایان را فراهم آورده است. نقد «وارداتی بودن» مرحوم امام دلالت بر این امر دارد که با وجود چنین نهاد پرسابقه‌ای، چرا باید فرمی از آموزش را بدون محک زدن آن با میراث و تجربه پیشین، عیناً رونوشت کرد و مجدداً به تماشای تجربه‌اندوزی و آزمون و خطای آن نشست؟ این نقد نقدی عقلایی است که بر مبنای حکم عقل سلیم «من جرب المجرب حلت به الندامة» صادر شده است.

نقد دوم، بحث «غرب‌گرایی» است؛ برخلاف مورد پیشین که ناظر به صورت آموزش است، این نقد به محتوای آموزش عالی برمی‌گردد. امام رحمة‌الله علیه در نقد «غرب‌گرایی» مستقیماً به ترویج فرهنگ و ارزش‌های غربی نظر دارد که خواسته و ناخواسته همراه با آن صورت‌ظاهری به درون خزیده و فکر و روح دانشجویان را رفته رفته دربرمی‌گیرد. ارزش‌هایی که گاه نه تنها با سنت‌های آیینی و باستانی و شعائر دینی و مذهبی ما در تضاد است؛ بلکه در برابر عقل سالم و فطرت معصوم آدمی نیز قرار می‌گیرد. این جنبه از جهت تأثیر مخرب و منفی گسترده‌ای که دارد در کانون نقد امام خمینی (ره) قرار دارد و بعدها نیز توجه مسئولان بیشتر از هر چیزی به این مشکل متوجه شد.

نقد دیگر نقد «کارآمدی» است که یکی از درخشان‌ترین فقرات این نقد به شمار می‌آید؛ حتی اگر در فرم و محتوا نیز به میراث و روح اصیل خود مراجعه کنیم از این امر بی‌نیاز نیستیم که تلاش‌های علمی خود را با خواسته‌ها و حوائج روز خود و مقتضیات زمانه مطابقت دهیم.

سلبی و تخریبی می‌کند.

” به نظر می‌رسد اگر بخواهیم توضیحات شما را بنا بر نظریه سیستم‌ها صورت‌بندی کنیم، باید بگوییم که در ایران هنوز جفت‌بندی درستی بین سیستم دانش با سیستم‌های سیاست، دین و فرهنگ و سنت شکل نگرفته است؛ چرا؟

قصد ندارم در پاسخ به این سوال از چیزی به نام ضعف یا انحطاط دانشگاه ایرانی صحبت کنم؛ چون اتفاقاً به نظرم یکی از خودآگاه‌ترین و خوداندیش‌ترین نهادهای ما نهاد علم است و اساساً نفس درگرفتن چنین بحثی از سوی اهالی دانشگاه خود به همین توانایی اشاره دارد؛ اما این توانایی و فضیلت نمی‌تواند مانع از این شود که بگوییم این نقد ابتدائاً بر خود دانشگاه‌ها وارد نیست.

مجموعه گفت‌وگوهایی با آقای دکتر معین تحت عنوان تاریخ شفاهی آموزش عالی ایران چاپ شده که گرچه در جلد سوم بیشتر به سمت مباحث سیاسی رفته است، اما جلد اول و دوم این کتاب نکات جالبی دارد که به‌عنوان تجارب یک وزیر قابل استفاده است. نکته‌ای که ایشان می‌گویند این است: زمانی که ما می‌خواستیم قانون هیئت امنای دانشگاه‌ها را تصویب کنیم، از طرف خود دانشگاه‌ها از این ایده چندان استقبال نشد؛ چون دانشگاهی که یک مدرسه بزرگ است و به هیچ جا پاسخ‌گو نیست، چرا برای خودش دردسر ایجاد کند؟ این یک نمونه روشن از مسئولیت‌گریزی خود دانشگاه نسبت به این موضوع است.

اما انحصار این ناتوانی به نظام دانشگاه کاملاً صحیح نیست. بخشی از ایراد نیز مستقیم به سیستم سیاست‌باز می‌گردد. نظام حکمرانی ما مسائش را کمتر به نظام دانشگاه عرضه کرده و پاسخ‌خواسته است؛ هم از طرف خود نهادها آمادگی نیست و هم از طرف نظام حکمرانی تقاضایی نیست و این

امام رحمة الله علیه در نقد «غرب‌گرایی» مستقیماً به ترویج فرهنگ و ارزش‌های غربی نظر دارد که خواسته و ناخواسته همراه با آن صورت‌ظاهری به درون خزیده و فکر و روح دانشجویان را رفته‌رفته در بر می‌گیرد. ارزش‌هایی که گاه نه تنها با سنت‌های آیینی و باستانی و شعائر دینی و مذهبی ما در تضاد است، بلکه در برابر عقل سالم و فطرت معصوم آدمی نیز قرار می‌گیرد. این جنبه از جهت تأثیر مخرب و منفی گسترده‌ای که دارد در کانون نقد امام خمینی ره قرار دارد و بعدها نیز توجه مسئولان بیشتر از هر چیزی به این مشکل متوجه شد.

که چیزی به نام شاخص جهانی وجود دارد و ما باید بر اساس آن شاخص‌ها فعالیت کنیم. سنخ دوم استدلال ایشان نیز این بود که فی‌المثل «از آنجا که جزو احکام برنامه پنجم توسعه است و در برنامه پنجم، فصل هفت، بند ۱۰ ما را موظف کرده که در آموزش عالی این کارها انجام دهیم اگر ما فلان کار را انجام ندهیم مجلس وزیر را استیضاح می‌کند و سازمان برنامه و بودجه نیز دیگر به ما پاسخ نمی‌دهد.»

نتیجه‌گیری من از طرح این دو بحث این است که ما فارغ از آسیب‌های بنیادینی که در نقد جامع امام خمینی عنوان شده بود، آسیب‌های مهمی از جنس پیش‌گفته در زمینه اجرایی کردن آن دستورالعمل‌ها و برطرف کردن مواضع نقدها هستیم؛ به عبارت دیگر در حال حاضر گپ بین سیاست‌پژوهی آموزش عالی و سیاست‌گذاری آموزش عالی بزرگترین آفتی است که نقش‌آفرینی

سو بوده، نشانگر دو عنصر مهم و اساسی است؛ ۱. بلوغ سیستم دانش که خود را به نحو مستقل و غیر وابسته مطرح می‌کند و ۲. احتیاج و تقاضای سایر سیستم‌ها به این نظام.

اگر بخواهیم بر همین اساس به مشکل اساسی ایران در این زمینه اشاره کنیم، باید بگوییم که نه تنها سیستم دانش به بلوغ خود نرسیده و احساس طفولیت و صغارت بر آن مستولی است؛ بلکه ناکارآمدی و ناخودارجاعی سیستم سیاست و اقتصاد ما بر نقص‌ها و حوائج ایشان به سیستم دانش نیز پرده انداخته و نوعی حس بی‌نیازی غلط را در آن‌ها ایجاد کرده است. بنابراین به عقیده من مشکل اساسی دانشگاه در ایران، ناشی از این دو مؤلفه است: اول، طفولیت و صغارت سیستم دانش و دوم، ناکارآمدی سیستم دولت و سیستم اقتصادی.

خود سبب شده که خرده نظام‌ها، دانش و پژوهش متناسب خودشان را خود به عهده گرفته‌اند.

” درباره تقاضای سیستم سیاست از سیستم دانش، کیچر - دانشگاه پژوه - به صورت افراطی معتقد است که سیستم دانش کاملاً باید در اختیار دموکراسی باشد، به این معنا که حتی موضوعات دانشگاه و مسائل پژوهشی نیز باید توسط مردم تعیین شود، به این ترتیب که دانشگاه بیشتر نقش کاربری را دارد که معین می‌کند چه درست و چه نادرست است. با این مقدمه آیا تصویری که نظام سیاست در ایران به شکل مخصوص خود از دانشگاه دارد، چنین تصویری است که باعث شده تا به حال جفت‌بندی صحیح و سالمی بین این دو نظام به وجود نیاید؟

شاید بهتر باشد برای پاسخ به این سؤال اشاره‌ای به تاریخ دانشگاه داشته باشیم. دانشگاه‌ها ابتدا در بستر و زمینه‌های مذهبی - الهیاتی شکل گرفتند و به نوعی کارگزار دستگاه دینی محسوب می‌شدند. تنها وجود چنین رابطه‌ای است که می‌تواند خشم کلیسا در برابر نظریات تازه پیدای عصر روشنگری را توجیه و تفسیر کند. در پی فروریزی این مرجعیت، سیستم دانش رفته‌رفته برای خود استقلال پیدا کرد و شاید بتوان اساساً چنین گفت که بنیاد عصر جدید بر استقلال سیستم دانش و دانشگاه است. پس از این استقلال، همان‌طور که طبیعت هر نهاد مستقلی در عالم اجتماع است، همواره بین سیستم‌های مختلف و سیستم دانش، بر سر تصاحب یا حداقل تأثیرگذاری روی آن کشاکش وجود داشته است، در واقع می‌توان گفت تاریخ دانشگاه در عصر جدید تاریخ چنین کشاکشی است. این کشاکش مدام صرف نظر از اینکه در هر برهه پیروزی و چیرگی نسبی از آن کدام سمت و

بت‌خانه فهرست‌نویسی که خدایان کاغذی می‌سازد

قضاوت خویش در آینه مقعر غرب

توهم توسعه علمی از طریق افزایش تعداد مقالات در فهرست ISI

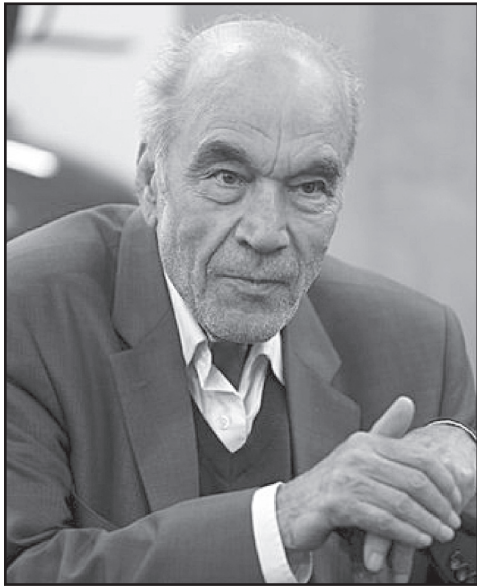
رضا داوری اردکانی

می‌آورد که طالبان، به مقاله‌های مورد نظر خود به آسانی دست یابند و البته با رجوع به آن می‌توان پیشرفت علم در جهان و در کشورها را با تقریب اندازه گرفت و سطح علم کشورها را سنجید. پیداست که فهرست‌آی‌اس‌آی به‌عنوان میزان سنجش چندان دقیق نیست؛ اما به‌رحال یکی از موازینی است که باید با میزان‌های دقیق‌تر تکمیل شود. دانشمندان ما هم از چندین سال پیش به اهمیت چاپ مقاله‌ها در مجله‌های آی‌اس‌آی پی برده‌اند و در این کار کم و بیش اهتمام کرده‌اند. این اهتمام به‌ویژه از جهت سیاسی و حفظ حیثیت کشور موجه است، زیرا سرعت رشد پیشرفت علمی و تناسب یا بی‌تناسبی پژوهش در کشورها و رتبه علمی هر کشور را به تقریب معلوم می‌کند. تا اینجا نه‌تنها هیچ اشکالی بر آی‌اس‌آی وارد نیست؛ بلکه اقبال به آن شایسته و لازم به نظر می‌رسد. قضیه وقتی دشوار می‌شود که آی‌اس‌آی نه‌فقط ملاک مطلق در رتبه‌بندی علمی کشورها و تعیین مقام و مرتبه دانشمندان می‌شود؛ بلکه مقام بلندی پیدا می‌کند و به صورت هیکل مقدسی در می‌آید که چون و چرا در مطلق بودن آن جهل و کفر به شمار می‌رود. در این صورت چه بسا که آی‌اس‌آی به‌کلی بی‌فایده و حتی مضر شود. آی‌اس‌آی را باید همان که هست بازشناخت و

در حدود ۱۰ سال پیش يك روز یکی از دانشمندان صدیق کشور که قدرش چنانکه باید شناخته نشده است، به من گفت وصیت‌نامه می‌نویسی؟ پرسیدم کدام وصیت‌نامه؟ گفت مقالات را خواندم. بوی وصیت‌نامه می‌داد. شاید آن بزرگوار درست حس کرده بود. اکنون که ۱۰ سال پیرتر شده‌ام و باید برای شنیدن بانگ رحیل مهیاتر باشم (و البته نیستم) به صراحت عرض می‌کنم که این نوشته جزئی از وصیت يك دانشگاهی پیر به همکاران خویش است. وصیتی که در آن دعوت به اندیشیدن و هم‌سخنی غالب است. همه اهل نظر و دانشمندان و دانشگاهیان و ارباب مدیریت و سیاست علم کشور را به خواندن این نوشته دعوت می‌کنم.

فقدان درک صحیح از ISI

آی‌اس‌آی سازمان خوبی است که حدود پنجاه سال پیش تأسیس شده است. این سازمان مقاله‌هایی را که در مجله‌هایی که به رسمیت شناخته و چاپ شده است، فهرست می‌کند و وسیله‌ای فراهم



نوشتن مقاله در مجله‌های آی‌اس‌آی را از جهتی مفید می‌دانم. اصلاً فهرست‌نویسی چیزی نیست که کسی با آن مخالف باشد؛ ولی آی‌اس‌آی در دانشگاه‌های ما صرف یک مرکز فهرست‌نویسی و اطلاع‌رسانی نیست، بلکه میزان و ملاک علم و تعیین‌کننده صلاحیت علمی دانشگاهیان ماست، چنانکه هرکس با آنجا نسبتی دارد و در مجله‌های مورد قبولش مقاله می‌نویسد، دانشمند مسلم است و کسی که توفیق وصلت با آن را نیافته، در دایره دانایی جایی ندارد. مع هذا حرفی نیست، مقاله‌نویسی در مجله‌های آی‌اس‌آی را تشویق کنیم؛ اما الزام دانشمندان به این کار و موکول کردن ارتقا در مراتب دانشگاهی به داشتن مقاله در آی‌اس‌آی نشانه خوبی نیست و شاید با روح علم ناسازگار باشد. این الزام‌ها که با نظر به بعضی ملاحظه‌های سیاسی توجیه می‌شود، تدبیری است که نه سیاست‌مداران، بلکه دانشگاهیان نه چندان آشنا با سیاست اتخاذ کرده‌اند. اکنون همچنان از آی‌اس‌آی دفاع می‌کنند که گویی کعبه و مقصد

پذیرفت و از آن فایده برد. آی‌اس‌آی مرکزی است که مقاله‌ها را فهرست می‌کند و البته مقاله‌های همه مجله‌ها در فهرست آن نمی‌آید. شاید تعداد مجله‌های ایرانی که مقالات آن فهرست می‌شود از عدد انگشتان یک دست کمتر باشد و چه خوب است که اگر می‌خواهیم میزان پژوهش‌ها و مقاله‌های دانشمندان کشورمان در آن بیشتر منعکس شود، تعداد این مجله‌ها افزایش یابد. از ابتدا چون تازه وارد راه علم‌سنجی شده بودیم، تلقی صحیحی از آی‌اس‌آی نداشتیم و ملاک و میزان نداشتیم (و اگر هم داشتیم و داشته باشیم به‌طور معمول به ملاک‌های خودی اعتماد نمی‌کنیم) ناگزیر آی‌اس‌آی را ملاک مطلق علم و جهل فرض کردیم و به کسی که مقالاتش در فهرست آی‌اس‌آی درج نشده است، نمره صفر دادیم و او را در علم بی‌صلاحیت دانستیم. این یک ظلم ساده نیست، بلکه می‌تواند اقدامی در جهت سست کردن رشته ارتباط علم با جامعه علمی کشور و فراهم ساختن مجال برای ظاهرسازی و مقاله‌پردازی باشد. این ظلم ناشی از یک جابه‌جایی کوچک است. علاقه و اعتقاد پژوهندگان و متصدیان اداره علم کشور به آی‌اس‌آی چندان هم بی‌وجه نیست. عمود و ستون اصلی خیمه و خانه علم باید اصلی وحدت بخش و قابل دلبستگی باشد، چنانکه برای تأسیس و قوام عالم علم باید در جست‌وجوی چنین اصلی بود. البته آی‌اس‌آی که در زمره اقتضاها و ضرورت‌های تمرکز قدرت علم و تکنولوژی است، نمی‌تواند اصل بنیان‌گذار خانه علم ما باشد و چنین خانه‌هایی هرگز نمی‌تواند بنا شود.

آی‌اس‌آی یک مرکز فهرست‌نویسی و اطلاع‌رسانی است و در همین حد باید آن را پذیرفت. لازم نیست بگوییم که من با فهرست‌نویسی مخالف نیستم و

می مانند؛ ولی این‌ها هیچ‌کدام موجب نمی‌شود که آی‌اس‌آی به کعبه علم و مطاف دانشمندان بدل شود. می‌گویند آی‌اس‌آی ملاک مطلق نیست، بلکه یکی از ملاک‌ها و در زمره ملاک‌های دیگر است. اگر این طور فکر می‌کنند سیاست‌گذاران بدی هستند و مراتب را نمی‌شناسند یا قصد توجیه دارند. وقتی نوشتن مقاله در آی‌اس‌آی شرط لازم باشد و کسی که صد مقاله محققانه دارد اگر در فهرست آی‌اس‌آی چیزی نداشته باشد، دانشمند شناخته نمی‌شود و ارتقا به درجات دانشیاری و استادی بر او حرام است، آی‌اس‌آی دیگر در ردیف ملاک‌های دیگر نیست؛ بلکه ملاک قطعی و تعیین‌کننده و مطلق است. در این باب خیلی سخن‌ها می‌توان گفت. یکی این که چرا تا این اندازه به خود بی‌اعتمادیم و حکم را به دیگران وا می‌گذاریم. آیا در مجله‌های خارجی مقالات سطحی بی‌پایه چاپ نمی‌شود و هرچه چاپ می‌شود اعتبار علمی دارد؟ در زمانی که علم در حال جهانی شدن است و زبان جهانی، برای خود اختیار می‌کند با این جهانی شدن مخالفت نکنیم؛ اما اصرار هم نداشته باشیم که کارگر این

نهایی علم است و اگر به آن رو کنیم، رستگار می‌شویم و بی‌اعتنایی به آن عین کفر و جهل است. نیت آنان به احتمال قوی نیت خیر است؛ اما تدبیرشان یا بهتر بگویم تحکم‌شان هیچ سودی برای علم کشور ندارد. مهم‌ترین حجتی که در دفاع از الزام به نوشتن مقاله در آی‌اس‌آی دارند این است که ما ملاک دقیق دیگری نداریم. پاسخ این است که هر جا علم هست ملاک هم هست، پس بگردیم و ملاک یا ملاک‌ها را پیدا کنیم. علم زمان ما که کمتر نظری و بیشتر تکنیکی و تکنولوژیک است، اثرش را در توسعه نشان می‌دهد. در دانشگاه هم باید نظر و حکم دانشمندان اهل نظر معتبر باشد. ما تا وقتی که به دانشگاهیانمان اعتماد نکنیم، نظام علم و پژوهش نمی‌توانیم داشته باشیم. این بی‌اعتمادی گاهی با نوعی تحقیر و خشونت نیز توأم می‌شود، چنانکه این عین خشونت و بی‌احترامی به دانش و دانشمند است که تصدیق صلاحیت علمی او را به نوشتن مقاله در فلان مجله موکول کنند. علم هر کجا باشد، علم است. علم به مجله‌ها اعتبار می‌دهد و نه بالعکس. اصلاً تاریخ که به ملاک‌هایی مثل آی‌اس‌آی نیاز ندارد. چه بسا کسانی که پیش از آی‌اس‌آی به دنیا آمده‌اند و نام آی‌اس‌آی را نشنیده‌اند و حتی در زمان آی‌اس‌آی بوده‌اند و به آن کاری نداشته‌اند؛ جهان، آنان را صاحب نظر و دانشمند می‌شناسد و شاید از میان کسانی که صدها بار نامشان در فهرست آی‌اس‌آی آمده است، در آینده هیچ نماند و این همه مقاله‌سازی باد هوا باشد.

چنانکه گفتم از آی‌اس‌آی به‌عنوان یکی از ملاک‌های توسعه علم و به‌ویژه برای مقایسه کشورها تا حدی می‌توان استفاده کرد. همچنین بر دانشمندان و استادان فرض است که زبان‌های مرکز جهان علم را فراگیرند که اگر فراگیرند، از علم باز

ما از ابتدا تلقی صحیحی

از آی‌اس‌آی نداشتیم و چون تازه وارد راه علم‌سنجی شده بودیم و ملاک و میزان نداشتیم (و اگر هم داشتیم و داشته باشیم به‌طور معمول به ملاک‌های خودی اعتماد نمی‌کنیم) ناگزیر آی‌اس‌آی را ملاک مطلق علم و جهل فرض کردیم و به کسی که مقالاتش در فهرست آی‌اس‌آی درج نشده است، نمره صفر دادیم و او را در علم بی‌صلاحیت دانستیم

عمود و ستون اصلی خیمه و خانه علم باید اصلی وحدت بخش و قابل دلبستگی باشد چنانکه برای تأسیس و قوام عالم علم باید در جست‌وجوی چنین اصلی بود

جهانی شدن شویم و ادای این وظیفه را خدمت به علم کشور قلمداد نکنیم. سعی کنیم که علم و تکنولوژی را به زبان خودمان بنویسیم تا این زبان با آن‌ها انس پیدا کند و بدانیم که این انس زمینه لازم پیشرفت علم است. وانگهی نوشته اگر علمی و تحقیقی است به هر زبانی که باشد جای خود را باز می‌کند و اگر ساختگی و قلابی باشد فقط به درد شهرت و تبلیغات بازار سوداگری علم - که به تازگی دائر شده است - می‌خورد و خدا کند که مقاله‌سازان و سوداگران متاع علم، راه بهره‌مندی و برخوردار از بودجه پژوهش را به خود منحصر نسازند و پژوهشگران دقیق و صبور را مایوس و منزوی نکنند.

تبدیل مرکز آی اس آی به کعبه مقاله‌سازان با بعضی تصمیم‌ها و اقدام‌های دیگر مناسبت دارد و افراط و تفریط به آن محدود و ختم نمی‌شود. دانشگاه‌ها اغلب به مقاله‌های استادان اگر در مجله‌های غیرمنتسب به دانشگاه یا مراکز علمی چاپ شوند یا نشانی از خودی بودن در آن ظاهر نباشد، نمره نمی‌دهند یا نمره بسیار کمی می‌دهند. معنی این تلقی این است که علم مهم نیست؛ بلکه دانشگاه مهم است. ملاک هم مقام علمی استاد نیست؛ بلکه تعلق و انتساب به دانشگاه است. اگر بنویسند که او استاد دانشگاه تهران است و مقاله‌اش در مجله‌های دارای عنوان علمی - پژوهشی چاپ شود، نمره‌ای می‌گیرد و اگر این شرایط حاصل نباشد مقاله‌اش اعتبار ندارد و یا مثلاً در حدود

یک‌دهم نمره و امتیاز به آن تعلق می‌گیرد. دادن عنوان علمی - پژوهشی به مجله‌ها هم گرچه موجه به نظر می‌آید، در کشور ما صورت و وجه خوبی نداشته است. اگر وزارت علوم و تحقیقات و فناوری هیأت‌هایی از استادان را مأمور می‌کرد که مجله‌ها را پیوسته زیر نظر داشته باشند و اعتبار آن‌ها را معین کنند و حتی در صورت لزوم به آن‌ها تذکراتی بدهند، می‌شد به مجله‌هایی که آن‌ها را علمی - پژوهشی دانسته‌اند، اعتماد کرد؛ اما این که شرایط صوری سخت، مقرر شود و یک اداره پس از مدت‌ها و حتی گاهی سال‌ها مکاتبه حکم «ثابت و دائم» به علمی - پژوهشی بودن یا نبودن مجله‌ای بدهد، وضع همین می‌شود که اکنون وجود دارد؛ یعنی بسیاری از مجله‌های دارای عنوان علمی - پژوهشی، مجله‌های مهجور و کم خواننده‌اند و مقالاتی را که دانشگاهیان به حکم وظیفه رسمی برای ارتقا و داوطلبان دوره‌های دکتری به ملاحظه رعایت مقررات می‌نویسند، چاپ می‌کنند و گمان نمی‌کنم کسانی که بر حسب تعلق خاطر علمی، پژوهش می‌کنند، اگر نیازی به ارتقای شغلی نداشته باشند، علاقه و اصراری به درج مقالات خود در این مجله‌ها داشته باشند؛ زیرا این مجله‌ها خوانندگان کمتری دارد.

در این موارد عیب اصلی این است که تحکم و حکم رسمی جای علم و حقیقت را می‌گیرد؛ یعنی مقاله‌هایی علمی است که رسماً علمی و تحقیقی شناخته شود و درجه علمی - پژوهشی هم با حکم رسمی معین می‌شود. اگر بگویند این حکم تحکم عالمانه است و از سوی دانشمندان اعمال می‌شود، غافلند که دانش ابژکتیو است و تحکم ندارد. دانشمندان هم اگر تحکم کنند، کار خلاف علم یا لاقبل غیرعلمی کرده‌اند.

من یک بار اصرار به نوشتن مقاله در مجله‌های

**آی اس آی يك بنگاه فهرست نویسی است
و مقالات علمی را فهرست می کند و خوب
است که این مقالات فهرست شود اما
با فهرست کردن و فهرست نویسی علم
بوجود نمی آید و پیشرفت نمی کند**

افزایش مقالات، علم پیشرفت نمی کند به ویژه که مقصود و غرض هم نه علم، بلکه رسیدن به فلان رتبه و داشتن فلان تعداد مقاله باشد. ممکن است ما با همین تعداد مقالات که می نویسیم به نظم علمی و جهان علم راه یابیم؛ اما بدانیم که ممکن است تعداد این مقالات ده برابر شود و در علم کشور تحول اساسی روی ندهد. سیاست علم نانوشته و غیر رسمی کشور ما دو عیب اساسی و عمده دارد.

یکی این که بر مبنای اصل انباشت و افزایش کمی پژوهش ها و مقالات قرار دارد و این افزایش در آن، عین پیشرفت تلقی می شود (این اصل در هیچ يك از فلسفه های علم معاصر اعتبار ندارد. پوپر و لاکاتوش و فیرابند و کوهن همگی این تلقی را مردود می دانند). عیب دیگر این است که این سیاست با تحکم اجرا می شود. این دو عیب، فرع عیب اساسی تری است. ما طرح سیاست علم را از سنخ آرای همگانی می دانیم و فکر نمی کنیم که برای ورود در این کار باید صاحب نظر بود، گویی هرکس در هر رشته علمی درس خوانده باشد، سیاست علم را هم می شناسد. این دو اصل به هیچ وجه معتبر نیست. البته خوب است که پژوهش توسعه یابد، اما با افزایش مقالات کار تمام نمی شود. اگر بتوان با تحکم به همه مقصودها رسید (که البته نمی توان رسید)، علم و تفکر تسلیم تحکم نمی شود و وقتی تحکم بی اساس باشد، سیر عادی امور را مختل می کند، بی آنکه به جای آن راهی بگشاید. ما اکنون بر اثر توسعه کمی آموزش که گاهی از آن شکوه می کنیم، استعدادهای بیشتری را می توان کشف کنیم و حتی اگر دانشمندان مقیم خارج از کشور را در محاسبه خود منظور نکنیم، تعداد دانشمندان مان کم نیست. در وهم ما موجه به نظر می آید که همه آن ها را

خارجی را دعوت به صدور کالای علم به خارج و نوعی مهاجرت روحی دانشمندان خواندم، کسانی آزرده شدند. اگر سخن من خطا است آزرده گی چه وجهی دارد؟ به جای آزرده شدن، بطلان آن را نشان دهند و بگویند پژوهش کردن و نوشتن مقاله و بسته بندی کردن و صدور آن به خارج چه فوائد و محسناتی دارد. بی تردید چاپ و انتشار مقالات دانشمندان ما در مطبوعات مهم بین المللی مایه افزایش اعتبار و حیثیت علمی کشور است و از این حیث قدر ایرانیان دانشمند مقیم خارج از کشور هم که مقاله می نویسند، نباید مجهول باشد. علم گرچه مایه شرف و حرمت و سرافرازی است؛ اما در عصر ما آن را تنها برای سرافرازی نمی جویند. خیلی خوب است که کشور ما کشوری دانش پرور باشد و در کنار کشورهایی که به اصطلاح مراکز علم جهان اند، قرار گیرد؛ اما این امر چنانکه گاهی می پندارند، به صرف افزایش تعداد مقالات و تکلیف کردن دانشگاهیان به نوشتن مقاله و چاپ و انتشار آن در آی اس آی تحقق نمی یابد. کشوری که در منطقه مرکزی علم و تکنولوژی قرار ندارد، اگر بخواهد به آن مرکز بپیوندد بی تردید باید به بنیادکردن نظام پژوهش اهتمام روزافزون داشته باشد و با این اهتمام است که تعداد مقالات و گزارش های تحقیقی افزایش می یابد. این قضیه را همیشه نمی توان معکوس کرد؛ یعنی به صرف

نمی‌شود) امتیازها و جوایزی می‌دهد. این رویه از الزام بهتر است و نتیجه بهتر هم می‌دهد. دوباره می‌گویم که رتبه علمی کشور با اقدام‌های رسمی و تکلفات اداری بالا نمی‌رود.

این قسمت گفتار را خلاصه کنم. آی‌اس‌آی یک نگاه فهرست‌نویسی است و مقالات علمی را فهرست می‌کند و خوب است که این مقالات فهرست شود، اما با فهرست کردن و فهرست‌نویسی علم به وجود نمی‌آید و پیشرفت نمی‌کند. علم باید وجود داشته باشد تا فهرست‌نویسان کتاب‌ها و مقالات علمی را فهرست کنند. کتاب و مقاله را دانشمندان هرگز و هیچ‌جا برای درج عنوان آن‌ها در فهرست نوشته‌اند و این کشف زمان ما و به‌ویژه تلقی بعضی از نویسندگان مقالات علمی ما از علم است که پژوهش را باید برای ثبت در فهرست انجام داد. دانشمندان هم مثل همه مردم علاقه دارند که نام خود و کشورشان بلند و عزیز باشد و باید فکر کنند که چگونه مقام و جایگاه علمی کشور را ارتقا دهند؛ اما این کار با اقدام‌های صوری و الزام و اکراه نتیجه نمی‌دهد یا نتیجه عکس می‌دهد. یک نکته دیگر هم برای اهل تظن و صاحبان نظر بگویم. اگر نظر این است که دانشمندان مقالات خود را به زبان انگلیسی بنویسند، الزام و اجبار دیگر ضرورت ندارد. زیرا زبان، قدرت رسمی و مرکز قدرت، زبان انگلیسی است و جهان به سرعت به سوی برکنند ریشه اصالت‌ها و همگانی شدن ظاهری‌ها و رسوم متناسب با آن می‌رود و چه بسا زبان انگلیسی (البته صورت بندری و بازاری و رستورانی آن و نه زبان شکسپیر و دیکنز) همه‌جایی شود. این که این وضع با فرهنگ‌ها و عقل‌ها چه می‌کند، بحثی است که شرح آن در حوصله این یادداشت نیست.

کسی که یک زبان - و معمولاً این يك زبان، زبان

فلسفه و علوم انسانی از زبان جدا نیستند. این گمان که زبان وسیله است و معانی با آن منتقل می‌شود، اگر وجهی داشته باشد در مطالب تکراری عادی است، اما معانی تازه در زبان و با زبان پدید می‌آید، به همین جهت ما هنوز در ترجمه مطالب فلسفه جدید و مقالات و کتاب‌های علوم انسانی دشواری‌هایی داریم. این علوم هنوز در خانه زبان فارسی فرود نیامده‌اند و تا نیابند، بنیاد نمی‌گیرند. ما برای بنیاد کردن علم (همه علوم) به فلسفه و علوم انسانی و به زبان مناسب این علوم نیاز داریم

مکلف کنیم که حداقل يك مقاله در مجله‌ها مورد قبول آی‌اس‌آی بنویسند. مقاله نوشتن خوب است، اما توقعی که از آن داریم برآورده نمی‌شود. به جای این تدبیرها بهتر است که به خود و به دانشمندان مان اعتماد کنیم و به جای این که آن‌ها را در اضطراب جست‌وجوی ناشر مقاله قرار دهیم، به فکر این باشیم که به نحوی وضع مقاله‌نویسی پراکنده و نوشتن مقالات بی‌ارتباط را تغییر دهیم و در پی یافتن و طرح مسائل علمی خاص کشور باشیم و برای حل آن مسائل پژوهش کنیم. آن‌ها هم که نگران خدمت به علم جهانی‌اند بدانند که اگر به جست‌وجوی مسائل حقیقی (و رسیدنی، نه شنیدنی و تقلیدی) بپردازیم، به مسائل کلی و جهانی علم هم می‌رسیم و چون به عالم علم راه یافتیم، آن مسائل را بهتر درک می‌کنیم و راه پژوهش پیش پایمان باز می‌شود. این کار خوبی است که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به دانشمندانی که مقالات خوب در مجله‌های آی‌اس‌آی می‌نویسند گمان نکنیم که مقاله بد در این مجله‌ها چاپ

مادری است - را خوب نمی‌داند و با آن انس ندارد، در کار علم و پژوهش توفیق چندانی به دست نمی‌آورد. اگر بگویند که زبان علم، زبان ریاضی است و این زبان با فرهنگ‌ها نسبت مساوی دارد، گرچه سخن‌شان اندیشیده نیست؛ اما در مورد تکنولوژی و علوم می‌پایه خوانده می‌شود، وجهی دارد. یعنی اگر بتوان از روی مسامحه پذیرفت که زبان فیزیک و مکانیک، زبان جهانی ریاضی است، در شعر و هنر و فلسفه و علوم انسانی قضیه صورت دیگر دارد. از آنجا که ما با شعر و هنر و فلسفه بیشتر تعارف می‌کنیم و علوم انسانی را هم چندان به چیزی نمی‌گیریم، قدر زبان را هم نمی‌دانیم و آن را وسیله و در عداد وسایل رفع نیازها می‌دانیم؛ ولی زبان عین تفکر است، نه این که تفکر زبان را هر چه باشد به کار برد. این معنی بسیار دشوار است و می‌دانم که به آسانی فهمیده نمی‌شود. با این وجود، نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. شاید ذکر مقدمه‌ای کمک کند که تا حدی به اهمیت زبان در علوم انسانی توجه کنیم.

در نگاه رسمی دانشگاهی تمایل بر این است که به ترجمه اهمیت ندهند. می‌گویند ترجمه، کار علمی نیست. زیرا قیاس کار را با مقاله و کتاب ریاضی (زبان علوم فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و زیست‌شناسی و مهندسی و کشاورزی، زبان ریاضی است) می‌گیرند. در این علوم، ترجمه چندان دشوار نیست؛ اما ترجمه یک کتاب (از شعر و رمان نمی‌گویم) جامعه‌شناسی یا اقتصاد از عهده مترجمی که ترجمه الفاظ زبان نوشته را بداند بر نمی‌آید. زیرا مترجم باید مطالب کتاب را در زبان خود بیندیشد. به این جهت، چنین کتابی اگر خوب ترجمه شود کتابی تازه است یعنی مترجم شریک نویسنده می‌شود. کتاب فلسفه و جامعه‌شناسی و حتی اقتصاد را لفظ

به لفظ نمی‌توان به زبان دیگر برگرداند و اگر مترجمی چنین کند، کار بیهوده‌ای کرده است پس ترجمه کتب علوم انسانی و اجتماعی را با ترجمه یک کتاب ریاضی نباید قیاس کرد. در این حوزه ترجمه خوب از تألیف‌های معمولی ضروری‌تر و با ارزش‌تر است.

اگر کسی به کتاب ترجمه فارسی «اکونومی پولیتیک» «سیسموندی» که «رضا ریشار» و «محمدحسن شیرازی» در زمان ناصرالدین شاه آن را ترجمه کرده‌اند، نظری بیندازد، این معنی را به خوبی در می‌یابد. مترجمان عنوان کتاب را «آداب مملکت‌داری» ترجمه کرده‌اند. ترجمه مطالب را هم با ترجمه عنوان قیاس کنید. علوم اجتماعی و انسانی جدید را ما تأسیس نکرده‌ایم و هر چه از این علوم داریم از راه ترجمه به دست آورده‌ایم. هنوز هم از ترجمه بی‌نیاز نشده‌ایم و باید ترجمه کنیم تا این علوم کم‌کم در زبان ما بومی شوند و جایی پیدا کنند. علوم انسانی و اجتماعی زبانی دارند و همراه با آن زبان به وجود می‌آیند. اقتباس این علوم هم در طی جریانی صورت می‌گیرد که زبان اقتباس‌کننده مهبای پذیرفتن معانی و مفاهیم فرارسیده از خارج می‌شود. هیچ علمی را از زبان نمی‌توان انتزاع کرد؛ اما علوم انسانی با زبان و در زبان قوام پیدا می‌کند. البته اگر یک جامعه‌شناس یا جغرافیادان حاصل بعضی از پژوهش‌هایش را به زبان غیرفارسی بنویسد تا خوانندگان بیشتری از آن بهره‌مند شوند، کار خوبی کرده است، اما پیش از آن باید مطالب را در زبان خود آزموده باشد و سپس بتواند به زبان میزبان هم فکر کند. همه دانشمندان - دانش‌شان هر چه باشد - از آنجا که در پژوهش به فکر نیاز دارند و فکر در زبان صورت می‌گیرد به زبانی (و معمولاً به زبان مادری) فکر می‌کنند، اما فلسفه و علوم انسانی از زبان جدا نیستند. این

جزئی از نظم زندگی و کارساز آن شود. این تمییز و تشخیص، بی‌مدد فلسفه و علوم انسانی ممکن نمی‌شود. این‌ها هم در اصالت خودشان با زبان و در زبان پدید می‌آیند. ما هنوز این سعی را تمام نکرده‌ایم و به پایان نبرده‌ایم. یکی از کمک‌های علوم انسانی می‌تواند این باشد که ملاک‌های پیشرفت علم و راه‌های آن را نشان دهد و بفهماند که برای توسعه علم باید شرایط را مهیا کرد و صرف الزام به نوشتن مقاله به زبان خارجی و چاپ آن در مجله‌های کشورهای دیگر کارساز نیست و شاید گاهی نشانه ناآشنایی با طبیعت علم باشد. تکرار می‌کنم که اگر با تحکم کاری بتوان کرد، علم را با تحکم و با اتخاذ تدابیر اداری پیش نمی‌توان برد (چنانکه اگر در حال جوشیدن و رشد کردن هم باشد، آن را متوقف نیز نمی‌توان کرد).

شنیده‌ام که گفته‌اند اگر هر یک از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها یک مقاله در آی‌اس‌آی داشته باشند، ایران در عداد ۱۰ کشور برتر علمی جهان قرار می‌گیرد. من وقتی این را شنیدم، گفتم چرا نوشتن دو مقاله را پیشنهاد نکنیم تا یکی از پنج کشور صاحب علم باشیم؟ این ظاهراً تدبیر خوبی است؛ ولی بهتر آن است که عجلتاً آن را مخفی بداریم، زیرا اگر کشورهایی که در ردیف‌های بالاتر از ما قرار دارند مثل ما متوجه شوند که با ثبت مقاله بیشتر در فهرست آی‌اس‌آی علمشان ترقی می‌کند، شاید به هر یک از پژوهندگان و دانشمندان تکلیف کنند که هر یک دو مقاله بنویسند. در آن صورت این خطر وجود دارد که ما رتبه فعلی را هم از دست بدهیم. من به علم کشورم و به دانشمندان آن جسارت نمی‌کنم. فقط می‌خواهم بدانم که آیا درد علم و آموزش و فرهنگ در کشور ما کمبود مقاله در فهرست آی‌اس‌آی است و مؤسسات علمی و وظیفه‌ای جز این ندارند که به هر وسیله‌ای این

مقاله نوشتن خوب است، اما توقعی که از آن داریم برآورده نمی‌شود. به جای این تدبیرها بهتر است که به خود و به دانشمندان مان اعتماد کنیم و به جای این که آن‌ها را در اضطراب جست‌وجوی ناشر مقاله قرار دهیم، به فکر این باشیم که به نحوی وضع مقاله نویسی پراکنده و نوشتن مقالات بی‌ارتباط را تغییر دهیم و در پی یافتن و طرح مسائل علمی خاص کشور باشیم و برای حل آن مسائل پژوهش کنیم

گمان که زبان وسیله است و معانی با آن منتقل می‌شود اگر وجهی داشته باشد در مطالب تکراری عادی است؛ اما معانی تازه در زبان و با زبان پدید می‌آید، به همین جهت ما هنوز در ترجمه مطالب فلسفه جدید و مقالات و کتاب‌های علوم انسانی دشواری‌هایی داریم. این علوم هنوز در خانه زبان فارسی فروز نیامده‌اند و تا نیایند، بنیاد نمی‌گیرند. ما برای بنیاد کردن علم (همه علوم) به فلسفه و علوم انسانی و به زبان مناسب این علوم نیاز داریم. علوم انسانی در غرب زمانی به وجود آمد که ریاضی و فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی به وجود آمده بود. برای این که جای همه چیز و از جمله علوم در نظم جهان متجدد معین شود و این نظم صورت علمی پیدا کند، اقتصاد و جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی و.. پدید آمد. نظم تجدید با برنامه‌ریزی پدید نیامده بود؛ اما توسعه تجدید یا تجددمآبی جز با برنامه‌ریزی میسر نمی‌شود و برنامه‌ریزی با علوم انسانی صورت می‌گیرد؛ پس نیاز جهان در حال توسعه به علوم انسانی نیاز مضاعف است. در جهان متجددمآب که علم را از مرکز آن فرا می‌گیرند باید فراگرفته‌ها در جای خود قرار گیرد تا

اگر قرار است ما اینجا پژوهش کنیم و حاصل آن را به خارج بفرستیم چرا از فرار یا مهاجرت مغزها شکوه داریم؟ دانشمندان مقیم خارج از کشور هم مقاله می‌نویسند و خیلی آسان آثارشان را چاپ می‌کنند. اگر قرار است به اینجا بیایند و حقوق از مراکز علمی کشورشان بگیرند و مقاله به زبان خارجی برای صدور به خارج بفرستند، آیا بهتر نیست که همان‌جا بمانند و از شرایط و امکاناتی که در اختیارشان قرار دارد، بهره‌مند شوند؟ اگر وظیفه دانشمندان نوشتن مقاله و فرستادن آن به خارج است چرا باید از فرار مغزها ناراضی باشیم

دهد؛ اما دانشمند وظیفه مطالعه و پژوهش را با تعلق خاطر و بدون هیچ تکلف انجام می‌دهد و البته باید خاطرش از جهت معاش آسوده باشد. این که گاهی اظهار می‌شود که برای پیشرفت علم بودجه پژوهشی را باید افزایش داد، حرف درستی است. اجرای برنامه پژوهش بدون بودجه کافی میسر نمی‌شود؛ اما دانشمند فروشنده کالای علم نیست که هر وقت مشتری پیدا شد کالایش را بفروشد؛ بلکه او با طیب خاطر دل به علم سپرده است و اگر در شرایطی قرار گیرد که نتواند به علم بپردازد، ابتدا احساس آزردگی می‌کند و اگر موانع راه علم برطرف نشود چه بسا که ارتباطش با آن قطع شود و شاید که به شغل علمی اکتفا کند. از زمان عباس میرزا که محصل به خارج اعزام کردند تا دهه‌های اخیر که باب پژوهش کم و بیش گشوده شد، اشخاص بسیار مستعدی در رشته‌های ریاضی و نجوم و فیزیک و شیمی و مهندسی درس خواندند که اگر در محیط و شرایط مساعد برای

کمبود را جبران کنند؟ به‌طور معمول مقاله‌هایی که برای بالابردن ارقام و آمار نوشته می‌شود سطحی و بی‌مایه است. ما به جای این که به دانشمندان مجال بدهیم که تأمل و تحقیق کنند و آثار خوب پدید آورند، آن‌ها را ملزم نکنیم که رفع تکلیف کنند و مقاله بی‌مایه برای مجله‌ها بفرستند و احياناً نوشته‌های خود را با پرداخت پول آگهی چاپ کنند. من تردید ندارم از همان اول که گفتند دانشگاهیان برای ارتقا باید مقاله به زبان خارجی بنویسند، حسن نیت داشتند. معتقدان به آی‌اس‌آی هم اغلب اهل حسن نیت‌اند؛ اما حسن نیت کافی نیست. هر کاری که می‌کنیم باید وجه آن را بدانیم و از آن مقصودی داشته باشیم. آی‌اس‌آی شاید یک ملاک کمی غیردقیق برای شناخت وضع علم در کشورها باشد و این غیردقیق بودن در مورد کشورهای که زبانشان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و اسپانیایی و عربی نیست و به‌ویژه با تصنع و تکلف جایی در فهرست آی‌اس‌آی می‌جویند، کاملاً آشکار است. کسانی که با حسن نیت تکلیف و الزام کردند که همه دانشگاهیان باید نامشان در فهرست آی‌اس‌آی ثبت شود وگرنه لایق عنوان دانشمند نیستند، ظاهراً علم را با شغل و استاد را با کارمند یکی گرفته‌اند. علم به یک اعتبار شغل است و استادان هم در استخدام دانشگاه‌ها هستند و به‌ویژه وظیفه تدریس و پژوهش را چنانکه مقرر است باید انجام دهند؛ ولی علم و پژوهش شغلی در میان دیگر شغل‌ها نیست و وظایف علمی را بر طبق مقررات نمی‌توان انجام داد، مگر آنکه غرض نمایش و تظاهر و رفع تکلیف باشد. علم برای این که راه بسط و پیشرفت بیوید باید در زمین خاصی ریشه داشته باشد و دانشمندان به آن ریشه متصل و وابسته باشند. دانشمند از آن حیث که آدمی است و کار می‌کند، وظایفی بر عهده دارد که باید انجام

تا حاصل آن را صادر کند. اگر این گروه اخیر بگوید که به حکم علاقه در کشورش مانده است، قدر تعلق خاطر به وطن را باید دانست؛ اما گروه دیگر هم همواره نشان داده است که رشته‌های تعلق به کشور و فرهنگ خود را کم و بیش حفظ کرده است. این دو گروه تفاوتشان این است که یکی در استخدام مراکز علمی داخل کشور است و یکی دیگر از اینجا حقوق نمی‌گیرد و به گرت هم نیازی ندارد و نگران افزایش و کاهش مقدار و میزان بودجه پژوهش نیست. وقتی مهاجرت جان‌ها یا مهاجرت علم را تصویب و توصیه می‌کنیم، چرا باید نگران مهاجرت تن‌ها باشیم؟ می‌گویند در بیان مطلب غلو شده است. ارسال مقاله به خارج از کشور مهاجرت جان نیست و مگر نه این است که علم باید انتشار یابد. این اعتراض در صورتی موجه است که فایده پژوهش و مقاله صرف انتشار آن در خارج نباشد؛ بلکه در کشور به کار آمده باشد و جایی در طرح جامع علم کشور پیدا کرده باشد. این مطلب مهم را در فصل دیگر کتابی که درباره سیاست علم ایران می‌نویسم؛ ان شاء الله شرح خواهم داد. وقتی پژوهشی واجد این شرایط باشد، برای جهانی شدنش تکلف لازم نیست. علم نور است و نور مخفی نمی‌ماند و همواره در همه جا جوینده و خریدار دارد.

این مقاله با عنوان «توهم توسعه علمی از طریق افزایش تعداد مقالات در فهرست ISI» سال ۱۳۸۶ در شماره ۳۷۱۰ روزنامه ایران منتشر شده است.

رشد علم قرار می‌گرفتند، در عداد دانشمندان بزرگ در می‌آمدند و پژوهش‌های مهم می‌کردند؛ اما وقتی به کشور بازگشتند، در بهترین صورت به شغل علمی مشغول شدند؛ یعنی به مدرسه و دانشگاه رفتند و آنچه را که فراگرفته بودند، به دانشجویان آموختند. اگر دیدیم که دارالفنون تحلیل رفت و به دبیرستان تبدیل شد و دانشگاه‌ها هم با حفظ نام دانشگاه از حیث صفت به دبیرستان نزدیک شدند از آن رو بود که ما شأن علم را در نیافتیم و به آن دل نسپردیم و آن را وسیله انگاشتیم. هنوز هم از این گمان کاملاً منصرف نشده‌ایم. اگر گاهی آثار تعلق به علم را در جاهایی می‌بینیم و دانشمندانی داریم که جانشان کم و بیش با علم یگانه شده است و پژوهش‌های مهم و مؤثری به خصوص در طب و بیولوژی و فیزیک کرده‌اند، در مقابل یک تمایل قوی وجود دارد که علم نه فقط موضوع یک مسابقه بلکه مایه شهرت و تبلیغات تلقی شود.

نکته دیگری بگویم و سخن را پایان دهم. اگر قرار است ما اینجا پژوهش کنیم و حاصل آن را به خارج بفرستیم چرا از فرار یا مهاجرت مغزها شکوه داریم؟ دانشمندان مقیم خارج از کشور هم مقاله می‌نویسند و خیلی آسان آثارشان را چاپ می‌کنند. اگر قرار است به اینجا بیایند و حقوق از مراکز علمی کشورشان بگیرند و مقاله به زبان خارجی برای صدور به خارج بفرستند، آیا بهتر نیست که همان‌جا بمانند و از شرایط و امکان‌هایی که در اختیارشان قرار دارد، بهره‌مند شوند؟ اگر وظیفه دانشمندان نوشتن مقاله و فرستادن آن به خارج است چرا باید از فرار مغزها ناراضی باشیم؟ در این صورت ما دو نوع مهاجرت مغزها داریم. یکی این که دانشمند از کشور می‌رود و در جای دیگر اقامت می‌کند و به مطالعه و پژوهش می‌پردازد. دیگر این که در کشور خود می‌ماند و پژوهش می‌کند

سیاست‌گذاری بین‌المللی‌سازی دانشگاه در غیاب تصمیمات اخلاقی

پارادایم کی و دانشگاه اخلاقی

چگونه می‌توان مفاهیم اخلاقی را درباره نهادها تعریف کرد؟

عبدالله عابدی‌فر

نظام‌های اخلاقی به هم پیوسته بوم‌شناختی در یک فرایند عقلانی پدید نیامده‌اند؛ بلکه منعکس‌کننده بسط تاریخی و پویایی حقوق و اخلاق در رابطه با ایجاد ارزش‌های جدید هستند. البته این امر، در یک فضای ایدئولوژیکی و سیاسی خاصی رخ داده است که دانشگاه را به‌عنوان مجموعه‌ای از اعمال، باورها و عقلانیت‌ها ساخته است، نظریه‌هایی که ما به‌طور سنتی به‌کار می‌بردیم، ممکن است اکنون در بوته پرسش و بررسی قرار گیرند.

در تحقیقی با عنوان شکل‌گیری دانشگاه اخلاقی (گالانت، ۲۰۱۱) بر مجموعه‌ای از پژوهش در مورد تقلب، ضعف قوانین پذیرش، جعل پژوهش و سرقت علمی تمرکز کرده است؛ با این استدلال که اگر یک آکادمی فاسد را مجاز بدانیم، چه امیدی برای جامعه وجود دارد؟ این مجموعه بر دو سوال تمرکز دارد: چرا فساد تحصیلی رخ می‌دهد و در برابر آن چه باید کرد؟ گالانت دیدگاهی سیستمی اتخاذ و پیشنهاد می‌کند که فساد باید به‌عنوان بخشی از یک رویکرد کل‌نگر به‌جای اختلال در عملکرد فردی در نظر گرفته شود. رویکردها و سؤالات مشابهی نیز در دیگر انواع مؤسسات آموزشی از جمله در سطح آموزش متوسطه مطرح شده است. فناوری‌های جدید، «cutting» و «pasting» را آسان کرده‌اند و اینترنت پر از مشکلات ناشی از سرقت علمی دانشجویان و استادان و مسائلی

«آکادمی اخلاقی؟ دانشگاه به‌مثابه نظام اخلاقی» عنوان مقاله‌ای است از مارک تسر، مایکل پیترز و لیز جکسون که در آن نویسندگان به بررسی اهمیت و پیچیدگی‌های دانشگاه به‌عنوان آکادمی اخلاق پرداخته‌اند. نویسندگان چستی، چگونگی و چرایی دانشگاه‌ها به‌عنوان شبکه‌ای از سیستم‌های اخلاقی در حال تکامل را از دیدگاه محققان و کارشناسان بین‌المللی بررسی کرده‌اند. در ادامه خلاصه‌ای از این مقاله را از نظر می‌گذرانیم.

دانشگاه‌ها را می‌توان به‌عنوان شبکه‌ای در حال تکامل از سیستم‌های اخلاقی در نظر گرفت که بر آموزش، پژوهش، خدمات و مدیریت حاکم است. با این حال نظام دانشگاه در حال تغییر است؛ قوانین جدید، روش‌های جدید کار و ایده‌های جدید را به مجموعه عملکرد خود افزوده است. اکنون دانشگاه‌ها مجموعه زیادی از مقررات و سیاست‌های داخلی و خارجی دارند که موضوعاتی از جمله تقلب، تحقیق در مورد انسان، صداقت علمی آکادمیک، پژوهش در مورد حیوانات، اخلاق محیطی و... را پوشش می‌دهند. این



ارزیابی خطرات و منافع) و عدالت (رویه‌ها و نتایج منصفانه) توجه نظام‌مندی کردند.

بسیاری از دانشگاه‌ها و نهادهای آکادمی اکنون بیانیه‌هایی در مورد صداقت علمی آکادمیک برای دانشجویان و کارکنان دارند که شامل رویه‌های مربوط به کمیته‌های انضباطی، جلسات استماع و همچنین دوره‌های آموزشی هستند. در ادامه این روند، مجله اخلاق علمی آکادمیک در سال ۲۰۰۳ و مجله بین‌المللی صداقت آموزشی در سال ۲۰۰۵ تأسیس شدند. «اخلاق» همواره از دیدگاه نهادی در برابر فردی بررسی می‌شود که بر اساس قوانین و سیاست‌های دانشگاه مورد قضاوت قرار می‌گیرد. به‌ندرت اخلاقی وجود دارد که توجه خود را به خود نهاد معطوف کند. با این حال، برخی از نویسندگان نگاه اخلاقی را به دانشگاه تئولبرال معطوف می‌کنند تا از یک «ضایعه اخلاقی» صحبت کنند که مدیریت را جایگزین اخلاق کرده و از گفتمان بازسازی اخلاقی دفاع می‌کند.

اخلاق دانشگاهی متزلزل در دوران کووید-۱۹

آکادمی و دانشگاه‌ها به‌عنوان نهاد از نظر اخلاقی

است که از «پارادایم کپی» سرچشمه می‌گیرد. اخیراً پژوهش‌های اخلاقی در مورد صداقت آکادمیک مطرح شده که در اصل بر اساس قانون چهارگانه قدیمی (وظیفه، غرور، قدرت و عزت‌نفس) در قرن هجدهم بود و به تازگی مفهومی متمایز یافته است که در بین دانشجویان و استادان به تعلق و اخلاق انتشار معروف است. این مفهوم معاصر که به دلیل اختلالات فنی در نوشتار دانشگاهی به چالش کشیده شد، در دهه ۱۹۹۰ با کار مک‌کیب (۱۹۹۲) و مک‌کیب و تروینو (۱۹۹۳) در مورد تقلب و سایر اشکال عدم صداقت آکادمیک شروع به کار کرد. اخیراً شاهد خدمات ناشناس پولی هستیم که به دانشجویان امکان می‌دهد در عرض ۲۴ ساعت یک اثر مکتوب را از طریق سایه‌نویسانی دریافت کنند که می‌توانند هم‌کلاسی آن‌ها باشند یا افرادی که در آن سوی جهان زندگی می‌کنند.

اگرچه اخلاق پژوهش تا حدودی تثبیت شده؛ اما با تأکید بیشتر بر غرامت نهادی، دستخوش تغییراتی نیز شده است. اکنون دانشگاه‌ها برای تحقیق، آموزش و ارزیابی‌هایی که شامل شرکت‌کنندگان انسانی می‌شود کد اخلاقی دارند که بر «ریسک آسیب» برای شرکت‌کنندگان تحقیق، رضایت داوطلبانه و مالکیت اطلاعات (البته این لیست هنوز کامل نیست) متمرکز است. اخیراً، این کدها همه اشکال «فریب» را از بین برده و قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای حفظ حریم خصوصی و رازداری وضع و نگرانی‌هایی در مورد حساسیت اجتماعی و فرهنگی اضافه کرده‌اند. در اوایل قرن بیستم هیچ مقرراتی در مورد استفاده اخلاقی از سوژه انسانی در تحقیقات وجود نداشت. کد اخلاقی نورنبرگ که در سال ۱۹۴۸ مطرح شد، به ضرورت رضایت داوطلبانه سوژه انسانی اشاره داشت و در دهه ۱۹۷۰ بود که دانشگاه‌ها به حمایت از سوژه انسانی بر اساس احترام به افراد (رضایت آگاهانه)، سودمندی

جهان بیرونی و سیاره زمین و ایده ارتباط بین انسان و غیر انسان پوشش داده می‌شود. سهم رو به رشد آینده و چشم‌انداز سیاره‌ای ما، موقعیت دانشگاه‌ها و برنامه‌های استراتژیک آن‌ها را نشان می‌دهد که چگونه به جای درک فضای گسترده‌تر پیوند جمعی، صرفاً به یک دانشجوی درآمده و هزینه و پرداخت تحویل می‌یابد. همان‌طور که کوی ادامه می‌دهد، «انسان‌سازی یکی از راه‌هایی است که می‌تواند ملاحظات اخلاقی را فراتر از انسان‌ها گسترش و راهی برای تغییر سیاست‌ها و شیوه‌های آموزشی ارائه دهد در نتیجه از درک آموزش‌های خوب حمایت می‌کند.» به نحو مشابهی جاندریک و مک لارن در اثر خویش، گفت‌وگوی جالبی درباره معنای روشنفکر بودن در آکادمی از موقعیت آموزش انتقادی در بافت پسادیجیتالی معاصر ارائه کردند. آن‌ها با برجسب زدن گرتا تونبرگ به‌عنوان یک روشنفکر عمومی پسادیجیتالی، مدعی هستند می‌توان در نظر گرفت که این برای روشنفکری عمومی در دانشگاه‌های ما چه معنایی دارد: شاید مفهوم‌سازی مجدد از مفهوم پراکسیس انتقادی باشد. در خوانش آن‌ها از تونبرگ، تونبرگ شخصی است اخلاقی و در عین حال تکنوکرات: فردی که دانشگاهیان معاصر می‌توانند از وی تقلید کنند.

**نظام‌های اخلاقی به هم پیوسته
بوم‌شناختی در یک فرایند عقلانی پدید
نیامده‌اند، بلکه منعکس‌کننده بسط
تاریخی و پویایی حقوق و اخلاق در رابطه
با ایجاد ارزش‌های جدید هستند. البته
این امر، در یک فضای ایدئولوژیکی و
سیاسی خاصی رخ داده است که دانشگاه
را به‌عنوان مجموعه‌ای از اعمال، باورها و
عقلانیت‌ها ساخته است**

بی‌طرف نیستند و در طول قرن‌ها و حتی اخیراً، سوگیری‌های نهادی آشکار و پنهان داشته‌اند. هاروی و مالمن (۲۰۱۹) روش معلمان جدید را بررسی کردند که به استرالیا مهاجرت و آموزش عالی را تجربه کرده‌اند. آن‌ها ارزش‌های سرمایه خانوادگی و زبانی را مورد بررسی قرار دادند؛ زیرا دانشجویان مهاجر جدید با چالش‌هایی مواجه بودند، به‌ویژه زمانی که نقاط قوت فرهنگی‌شان در قبال دانشگاه‌ها و موارد مرتبط موانع ساختاری ایجاد می‌کرد. جالب اینکه آن‌ها استدلال می‌کردند شناخت کمی از سرمایه زبانی در دانشگاه وجود دارد. فاکولته استدلال می‌کند از آنجایی که منطق نئولیبرالی بر اخلاق دانشگاه حاکم است، تحرک رو به رشد دانشجویان بین‌المللی و روندهای جهانی و سیاست‌گذاری در مورد بین‌المللی‌سازی، با عدم شکل‌گیری تصمیمات اخلاقی، و کسب درآمد از طریق رقابت هوشمندانه و استخدام افراد با پرداخت شهریه مرتبط است. در برخی موارد، دانشجویان بین‌المللی فریب دانشگاه‌هایی را می‌خوردند که در واقع مؤسسات منفعت‌طلبی دور از اخلاق آکادمیک و حرفه‌ای هستند. دانشگاه‌ها و مؤسسات این‌چنینی بیشتر از دانشجویانی سود می‌برند که در پی بین‌المللی‌گرایی هستند. شیوه‌های تربیتی در دوره‌های اخلاق که ماهیت هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی دارد، دچار مشکل می‌شوند. همان‌طور که کوی (۲۰۲۰) اشاره می‌کند «آموزش و پرورش با معضلی مواجه است: سیاست و عمل عمدتاً در جهت‌گیری انسان‌گرایانه هستند، باین‌حال آموزش چالش‌های زیست‌محیطی برای رویارویی با این چالش به حرکتی فراتر از دیدگاه‌های اومانیستی - به آگاهی پسانسان‌گرایی - نیاز دارد. این بیانیه تفکر فعلی پیرامون آکادمی اخلاقی را با یک سوال مطرح می‌کند. تمرکز بر لیست پیمان و «نسبت دانشجوی به کارکنان» نشان‌دهنده مشکلات و مسائلی است که در روابط

است. لیتل جان (۲۰۲۰) به وضوح به آن می‌پردازد:

.. دانشگاهیان در حال بازسازی شیوه تدریس خودشان در طول بحران کووید-۱۹ هستند. برای اطمینان از اجرای عادلانه آموزش آنلاین، دانشگاهیان و کسانی که از آن‌ها حمایت می‌کنند، باید بر دو حوزه تمرکز کنند. اول، استادان دانشگاه باید در تدریس از دانشجویان پرس‌وجو کنند تا تدریس درست را در آموزش آنلاین شناسایی کنند. ثانیاً، دانشگاهیان برای نشان دادن راهبردهای خودتنظیمی به دانشجویان برای یادگیری و استفاده از فناوری برای حمایت از این شیوه‌های اساسی به کمک و راهنمایی نیاز دارند. به جای ارائه دوره‌ها و آموزش‌ها، توسعه حرفه‌ای مربیان احتمالاً در عملکرد روزمره آن‌ها ادغام می‌شود. با اینکه همه این‌ها پیچیده و چالش‌برانگیز است، فرصتی را برای ما فراهم می‌کند تا آینده بهتری برای یادگیری دانشجویان بسازیم. درحالی‌که تمرکز فعلی بر تولید و انتشار محتوای دیجیتال بسیار مهم است، تعامل دانشجویی و دانشگاهی برای آموزش حیاتی است. مهم‌تر از همه، ما باید از فناوری‌ها با روش‌هایی استفاده کنیم که ارتباطات انسانی بهتر و عادلانه‌تری را تقویت کند که پایه‌های یادگیری انسانی را تحکیم بخشد.

به سوی اخلاق تعامل

اخلاق تعامل در آکادمی تا حدودی با مفهوم «آزادی»، «رهایی از ظلم»، «مدیریت» و «ایدئولوژی» مرتبط است. آکادمی‌ها به مثابه افراد و اجتماع ممکن است به طور موازی در پی رهایی از محدودیت‌هایی باشند که دانشگاه‌ها به مثابه بازیگران باهوش و قدرتمند بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند. بورسیه تحصیلی مرتبط نشان می‌دهد که چگونه دانشگاه‌ها می‌توانند در برابر ظرفیت‌های عاملین آکادمی دیگر به نحو مشکل‌ساز فشار بیاورد.

برخی از نویسندگان نگاه اخلاقی را به دانشگاه نئولیبرال معطوف می‌کنند تا از یک «ضایعه اخلاقی» صحبت کنند که مدیریت را جایگزین اخلاق کرده و از گفتمان بازسازی اخلاقی دفاع می‌کند

یکی از جنبه‌های موفقیت تونبرگ فناوری است. برخی دیگر ساختار رسانه‌های معاصر، دوران جوانی او و حمایت والدین و معلمان او هستند و جنبه دیگری که ما از نادیده گرفته شدن آن متنفریم، درخشش تونبرگ است - او در میان میلیون‌ها نوجوان توانسته کاری را انجام دهد که کس دیگری انجام نداده است. ما معتقدیم که گرتا تونبرگ یک معلم واقعی فکری و انتقادی عمومی پسادیجیتال است. حقیقت را به قدرت می‌گوید، مفروضات نظری سرمایه‌داری معاصر را به چالش می‌کشد، سازماندهی می‌کند، شبکه می‌سازد، فعالیت می‌کند، حس جمعی ما را می‌گستراند و عمل جمعی را امکان‌پذیر می‌کند. درحالی‌که تونبرگ نمی‌توانست از سیستم‌های آموزشی سنتی فاصله بگیرد، درس‌های مهمی را به دنیا می‌آموزد. همچنین باعث می‌شود که بسیاری از ما بخواهیم در مورد در بحث‌های زیست‌محیطی بیشتر بیاموزیم. همه ما نمی‌توانیم مانند گرتا تونبرگ شویم؛ اما دانستن کار و نظریات او موجب بهبود نظریه‌ها و عملکردهای ما می‌شود.

تجربیات کنونی ما - روش تدریس در دنیای کووید ۱۹ - و کل آموزش آنلاین، اخلاق در دانشگاه را بیشتر در موقعیتی متزلزل قرار داده است. یاندریک تجربیات بیش از ۸۰ دانشگاه در بیش از ۱۰ کشور را جمع‌آوری و مستند کرده است که بسیاری از این داستان‌ها مستقیماً به ایده آکادمی اخلاقی اشاره می‌کنند. این داستان‌ها درباره آموزش آنلاین نیستند؛ بلکه پاسخ‌های بحرانی هستند که شاید اخلاق دانشگاه‌ها و سیستم‌های آن‌ها را مهم‌تر کرده

از آنجایی که منطق نتولیبرالی بر اخلاق دانشگاه حاکم است، تحرک رو به رشد دانشجویان بین‌المللی و روندهای جهانی و سیاست‌گذاری در مورد بین‌المللی‌سازی، با عدم شکل‌گیری تصمیمات اخلاقی، و کسب درآمد از طریق رقابت هوشمندانه و استخدام افراد با پرداخت شهریه مرتبط است

دنیاى ایدئال را با ناخوشی‌های اجتماعى خطرناک از جمله خصومت، شکنجه و خشونت مستمر مقایسه می‌کنند. با توجه به این که چنین فلسفه زنده‌ای بیشتر به تغییر زندگی کسانی که خود را وقف آن می‌کنند مرتبط است، ممکن است افراد عادى بیشتر آن را در مورد چگونگی مراقبت بهتر از خود و تغییر موقعیت‌های نامطلوب در جوامع خود آزمایش کنند؛ به عبارت دیگر، آدم‌های غیر حرفه‌ای که یک فلسفه زنده را مشق می‌کنند، ممکن است تجربیات تضعیف‌کننده زندگی واقعی را به هنر خوب زندگی کردن تبدیل کنند. در معنایی بسیار عمیق، این نوع تخیل ساختگی در درون همه ما به صورت تجربه زیسته روزانه هست - در فریادهای جمعی ما علیه خشونت، درد، مصیبت و ظلم انعکاس می‌یابد. همان‌طور که ما در برابر چیزی که انسانیت ما را از بین می‌برد، چیزی که ما را علیه دیگران و خودمان می‌شوراند، مخالفت می‌کنیم، فلسفه‌ای زنده از خواستن بهتر، محبت برانگیزتر، مهربان‌تر، انسانی‌تر را به منصف ظهور می‌رسانیم. واید به این موضوع توجه دارد که گاهی اوقات از اصطلاح استعمارزدايي چقدر آزادانه استفاده می‌شود. زمانی که علیه خشونت و حشیانه موج اول استعمار استفاده شد او خواستار بازاندیشی شرایط و هدف اصلی آن است و این مقاله را با نقل قولی زیبا از پاپاستفانو به پایان می‌رسانیم که از این پیچیدگی‌ها

برای دستیابی به این هدف، یک نمونه خوب ایده «رهایی» در نشر آکادمی است. برای مثال، هود در مورد مسیری می‌نویسد که مجله اکسس باید طی می‌کرد تا هویتش را تحت «پرسا آگورا» به دست آورد نه اینکه تحت سیاست‌ها، اعمال و محدودیت‌های محیط دانشگاه قرار گیرد. درحالی که دانشگاه‌ها مدعی اند همه کارها را به نفع کارکنان خود و پروژه‌هایی که مدیریت می‌کنند انجام می‌دهند، معمولاً پیامدهای ناخواسته کاملاً برعکس است. سیاست و اداره دانشگاه‌ها ارتباط تنگاتنگی با جامعه گسترده‌تر دارد. بحث دیگر پیرامون این موضوع، ایده استعمارزدايي و چگونگی ارتباط آن با موقعیت اخلاقی کنونی ما، همچنین به تعهد ما به اصول دانشگاه‌ها است. فلسفه زنده در چنین فضایی چه نقشی دارد؟ با این حال، برای ما دانشگاه استعماری نیز در رابطه با اخلاق مفهوم مهمی است. چنین اصطلاحی طی طریق و تعهدی را به رسمیت می‌شناسد که ما نسبت به فضای متفاوت و دیگر دانشگاه داریم، فضایی که به مثابه فضایی اخلاقی ارائه می‌شود که می‌توانیم در آن حضور داشته باشیم. واید (۲۰۲۰) می‌گوید:

هنگامی که فلسفه زنده‌ای را برای استعمارزدايي به کار گیریم در پی این هستیم که آکادمی‌ها را تشویق کنیم تا به این فکر کنند که تحقیقات آن‌ها - در رابطه با آموزش، یادگیری و دانش پژوهی - چگونه می‌تواند تصورات ساختگی جامعه‌ای را برانگیزاند که در آن مردم درگیر تکرارها و مبادله آزادانه ایده‌ها هستند. چنین جامعه‌ای حتی ممکن است جامعه‌ای خیالی باشد که در آن افراد با وجود تفاوت‌هایی که به نظر می‌رسد آشتی‌ناپذیر هستند، در تعامل زندگی می‌کنند. افراد حتی ممکن است اختلافات را کنار بگذارند و ترکیب آزادانه ایده‌های کثرت‌گرایانه انسانیت مشترک را تشویق کنند. هنگامی که چنین فلسفه زنده‌ای افراد را به تجربیات واقعی خود بازمی‌گرداند، زندگی در

دانشگاه‌ها را شناسایی کنند و درعین حال راه‌حل‌های ممکن برای بهبود رفتار آکادمیک را تقویت کنند، اخیراً به مسئله اخلاق آکادمیک پرداختند. کارلین وضعیت کنونی آکادمی را در رابطه با اخلاق نقد می‌کند و شباهت‌هایی بین ریشه‌های عرفانی توتالیتاریسم قرن بیستم و ایدئولوژی مترقی کنونی که در آموزش عالی وجود دارد ترسیم می‌کند. درحالی‌که این مقاله عمدتاً به‌عنوان نقدی بر ترقی‌گرایی معاصر در آکادمی می‌پردازد، برای پاسخ به بحران اخلاقی کنونی که توسط عرفان مدرن ایجاد شده است نیاز به بازسازی یک اخلاق متعالی داریم. آینه ماهون در مقاله‌اش «به‌سوی آموزش عالی: تأمل، شفقت و اخلاق به‌مثابه سرعت‌گیر» از آثار نویسندگانی چون سالی رونی، جان ویلیامز و دیوید فاستر والاس در کاوش دقیق «سرعت‌گیری» و اصطلاحات مشابه آن استفاده می‌کند. ماهون هم به ضعف دانشگاهیان و دانشجویان دانشگاه قرن بیست‌ویکم توجه دارد. همان‌طور که بحث شد، این دانشجویان دارای انبوهی از هویت‌های متضاد هستند. به عقیده ماهون شاید بهتر باشد که ما دانشجویان کمتری با دقت بیشتری جذب کنیم. بروس مک فارلین در مقاله «آکادمی نتولیرال: ایضاح تغییر هنجارهای آکادمیک در عصر عملکرد بیش‌ازحد انتظار» مدعی‌ست که نتولیرالیسم همیشه به‌عنوان یک رژیم حاکم بر سیستم‌های مبتنی بر بازار و رقابت ارائه می‌شود نه به‌عنوان مجموعه‌ای از شیوه‌هایی که استانداردهای اخلاقی آکادمی را

و ایده‌ها سخن می‌گوید و اینکه در نهایت چگونه می‌توانیم اخلاق را با عدالت پیوند دهیم و ما را با این سؤال روبه‌رو می‌کند که کلید نظام ارزش شناختی دانشگاه‌ها در اختیار کیست.:

ارتباط مفهومی و سیاسی ابعاد عدالت را می‌توان به پیش‌بینی‌های درونی ساختار بصری استریوسکوپ یا برجسته‌بینی (ادراک یا توهم عمق استریوسکوپ) تشبیه کرد. فناوری استریوسکوپ به «عملکردهایی که در مغز رخ می‌دهد» مربوط می‌شود، زمانی که ذهن «آنچه را که چشم می‌بیند» تفسیر می‌کند و «فاصله نسبی اشیا از بیننده و بعد عمق آن اشیا» را ارزیابی می‌کند. رؤیت مجموعه‌ای از تصاویر را امکان‌پذیر می‌کند که در خارج از دستگاه مشاهده، می‌توانستند از چشم دور باشند. به نوعی، یک عدالت استریوسکوپ، یک دیدگاه «جمعی» تر از عدالت در فضا و زمان اسکن شده است؛ اما حتی اگر مجموعه‌ای از کلیدهای آن پیدا شود، معتقدیم بیش از یک کلید وجود دارد، همچنان مسائلی درباره نحوه رمزگشایی یا چرخاندن کلیدها در قفل‌ها و اینکه چه کسی کلیدها را می‌چرخاند یا کد را فعال می‌کند از طریق چه فرایندی درها را باز می‌کنند و.. وجود دارد.

مروری بر چند مقاله مشابه

هر چند مقاله‌ها و پژوهش‌های زیادی در این زمینه بررسی شده است؛ ولی در اینجا به بررسی چند مقاله بسیار مختصر اشاره می‌شود.

متیو کارلین در مقاله خود «عرفان، ترقی‌گرایی و (عدم) امکان آکادمی اخلاقی» مدعی‌ست امروزه دل‌مشغولی زیادی در مورد در وضعیت اخلاق در آموزش عالی به دلیل افزایش نفوذ شرکت‌ها و استفاده گسترده از روش‌های تحقیق مشکوک وجود دارد. مطالعات متعدد، در زمینه‌های رشته‌ای گوناگون، به این امید که برخی مشکلات اساسی پیش روی

آکادمی‌ها به مثابه افراد و اجتماع ممکن است به‌طور موازی در پی رهایی از محدودیت‌هایی باشند که دانشگاه‌ها به مثابه بازیگران باهوش و قدرتمند بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند.

**هنگامی که فلسفه زنده‌ای را برای
استعمارزدایی به کار گیریم در پی این
هستیم که آکادمی‌ها را تشویق کنیم تا به
این فکر کنند که تحقیقات آن‌ها - در رابطه
با آموزش، یادگیری و دانش‌پژوهی - چگونه
می‌تواند تصورات ساختگی جامعه‌ای را
برانگیزاند که در آن مردم درگیر تکرارها و
مبادله آزادانه ایده‌ها هستند.**

بر قطبی شدن، یعنی یا انتقاد یا تأیید اصلاحات نئولیبرالی، تأکید دارد. در حالی که گفتمان با تمرکز بر مسائل اخلاقی که در آن ویژگی‌های فردی اخلاق سنتی مرکزیت دارد، قدرت دوگانگی خود را از دست می‌دهد. تحت سلطه گفتمان نئولیبرالی قرار می‌گیرد که آن‌ها را اصلاح می‌کند و با اهداف خود تنظیم می‌کند. کریس پیرز در مقاله «اخلاق ساختارشکن مارتین هایدگر یا دانشگاه Sous rature» (ناکافی در عین حال لازم) «به بررسی نیروهای اخلاقی مخالفی می‌پردازد که حمله کوتاه هایدگر به نازیسم را سرزنده می‌کند تا بپرسد آیا همان نیروها همچنان در دانشگاه تکنوکراتیزه شده که توسط بیل ردینگ توصیف شده یافت می‌شوند. همتایان با استفاده از اجاعات استعاره‌ای به پولیانا و کوجو، به فلسفه خود هایدگر به‌عنوان زمینه‌ای می‌پردازد که در آن با این نیروهای اخلاقی متضاد مواجه می‌شوند. این جذب اشارات ادبی در کمک به فلسفه تعلیم و تربیت، عمده‌ا به دنبال از بین بردن اختناق تجربه‌گرایی بر آموزش است. این هژمونی تجربه‌گرایی را یک فیتیشسم ایدئولوژیک می‌داند و از کار ژاک دریدا برای ساختارشکنی ایده دانشگاه با اپورتونسیسم سیاسی هایدگر به‌عنوان نشانه‌ای از الگوهای فعلی خودبازاریابی، خودتبلیغی و کارآفرینی در میان دانشگاهیان استفاده می‌کند.

بازشناسی کند. از نظر او، نئولیبرالیسم ارزش‌های غالب آکادمی را با استفاده از دو مثال؛ مرگ بی‌علاقگی و در پشت پرده قرار گرفتن نویسندگی تغییر می‌دهد. مک فارلین معتقد است، در حالی که هرگز عصر طلایی وجود نداشت تا هنجارهایی مانند بی‌علاقگی به‌طور عام یا جهانی به‌کار گرفته شوند؛ اما آرمان‌های زیبایی‌شناختی پذیرفته شده مرتبط با زندگی آکادمیک را نشان می‌داند. در مقابل، دانشگاهیان نئولیبرال مجموعه جدیدی از مفروضات و هنجارها را پذیرفته‌اند و بسیاری از ارزش‌هایی را که قبلاً مورد حمایت قرار می‌گرفتند تأیید می‌کردند. مقاله او تزی را ارائه می‌دهد که چگونه تلقی خوب شدن امری که ممکن است توسط نسل‌های قبلی دانشگاهیان از نظر اخلاقی مشکوک تلقی می‌شد را تبیین می‌کند. هیو بوشنر و آلیسون فوکس در اثر خود «آکادمی غیراخلاقی؟ بحث انتقادی در باب اخلاق پژوهش در دانشگاه نئولیبرال» تفکر در دانشگاه‌ها در مورد در فرایندهای اخلاقی را به چالش می‌کشد. آن‌ها این را بر اساس اصول غیرقابل توجیه و نامناسبی می‌دانند که ریشه‌های آن را مورد بحث قرار می‌دهند. آن‌ها ضمن ارائه رویکردهای جایگزین، فراگیرتر و اخلاقی‌تر، استدلال می‌کنند که در حال حاضر دانشگاه‌های ریسک‌گریز باید فرهنگ تحقیقاتی خود را تغییر دهند تا از همه روش‌های تحقیق و شیوه‌های کار میدانی که دارای یکپارچگی اخلاقی هستند، حمایت کنند و تحقیقات ارزشمندی را ایجاد کنند که از نظر اجتماعی مفید باشند. توماس فالكوفسکی و هلنا استروویکا در مقاله خود با عنوان «اخلاق‌مند کردن اصلاحات آموزش عالی: ادغام استراتژیک گفتمان آکادمیک در مورد در اخلاق علمی» به تحلیل مناقشه دانشگاهی در مورد در اخلاق علمی می‌پردازند که در زمان اصلاحات آموزش عالی در لهستان انجام شد. آن‌ها استدلال می‌کنند که تغییر دانشگاه سنتی به سمت سازمان کارآفرین

فرہنگ و نوآوری

دنیای آینده؛ دوران توسعه فرهنگی

نظام نوآوری؛ صنایع فرهنگی و توسعه فرهنگی

تحقق نظام نوآوری محصولات فرهنگی؛ از شناخت عینی وضع موجود تا اقدامات اثربخش

انقلاب اسلامی، بررسی‌ها در کشور نشان‌دهنده گسترش عرضه و مصرف محصولات فرهنگی خارجی توأم با مضامین و پیام‌های نامناسب در جامعه است. این وضعیت از سویی بیانگر تغییرات اجتماعی و فرهنگی و از سوی دیگر، نشان‌دهنده ضعف‌ها و عملکرد نامناسب در سیاست‌گذاری و ساماندهی فضای خلق، تولید، مصرف محصولات فرهنگی است.

درباره کمبودها و چالش‌های عرصه محصولات فرهنگی توسط صاحب‌نظران و حتی عموم، هشدارهایی داده شده است. یکی از چارچوب‌های نوین و نسبتاً جامع در این زمینه که مانند چتری مفهومی، مباحث ایده‌پردازی، ابتکار، خلق هنری، تولید، تجاری‌سازی، مصرف، اثرات و پیامدهای اجتماعی و غیره را در نظر می‌گیرد، مفهوم نظام نوآوری است. نظام نوآوری محصولات فرهنگی موضوعی جدید و بکر است که صبغه نظری و تجربی کمی در جهان دارد.

نظام نوآوری، چارچوبی توانمند برای تحلیل و ارائه راهکار به‌منظور بهبود وضع نوآوری و تولید محصولات فرهنگی است. به دلیل وجود تنوع و گوناگونی در عرصه نوآوری، برخی تلاش کرده‌اند تا انواع آن را دسته‌بندی نمایند؛ مثلاً از حیث شدت نوآوری، می‌توان طیفی از نوآوری تدریجی یا بهبود

محصولات فرهنگی، مجموعه کالاها و خدمات فرهنگی هستند که به جز کارکردهای اقتصادی، حامل ایده‌ها، نمادها و شیوه زندگی بوده و در نقش‌های مختلف اطلاع‌رسانی، سرگرمی، هویت‌سازی و اثرگذاری بر تجارب فرهنگی ظاهر می‌شوند. محصول فرهنگی، صرفاً کالا یا خدمات اقتصادی نبوده؛ بلکه حامل سبک زندگی، باورها و ارزش‌ها هستند. تحلیل روندهای جهانی نشان می‌دهد محصولات فرهنگی نه تنها در مباحث اجتماعی و فرهنگی نقش و تأثیر روزافزونی یافته؛ بلکه به شدت در حوزه‌های اقتصاد (نظیر اقتصاد خلاق و اقتصاد فرهنگی)، سیاست (نظیر قدرت نرم) و امنیتی (نظیر جنگ هوشمند و امنیت نرم) تأثیرگذار شده‌اند. مطالعات آینده‌پژوهی در بلندمدت نقش و تأثیر افزایش‌دهی آن را برای محصولات فرهنگی قائل است و حتی به رغم برخی، به دنبال عصر توسعه اقتصادی، توسعه صنعتی و توسعه اجتماعی؛ دنیای آینده دوران توسعه فرهنگی خواهد بود. بحث محصولات فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران وضعیت خاصی دارد؛ زیرا فراتر از وضعیت عمومی کشورهای در حال توسعه، انقلاب اسلامی ایران با ماهیتی فرهنگی از سویی مسئولیت‌سنگینی برای بازسازی و تعالی فرهنگی جامعه داشته است. به رغم جان‌مایه فرهنگی

**بررسی‌ها در کشور نشان‌دهنده گسترش
عرضه و مصرف محصولات فرهنگی
خارجی توأم با مضامین و پیام‌های
نامناسب در جامعه است. این وضعیت از
سوئی بیانگر تغییرات اجتماعی و فرهنگی
و از سوی دیگر، نشان‌دهنده ضعف‌ها
و عملکرد نامناسب در سیاست‌گذاری و
ساماندهی فضای خلق، تولید، مصرف
محصولات فرهنگی است**

منطقه‌ای (جغرافیایی) توجه نکرد. هر نظام نوآوری ملی دست‌کم درون خود شامل نظام‌های بخشی و منطقه‌ای است. به‌عنوان مثال «نظام نوآوری محصولات فرهنگی» نظامی است که مراحل ایده‌پردازی، تولید، فروش و محصولات فرهنگی و حتی پیامدهای پس از مصرف را در چارچوبی یکپارچه و نظام‌مند بررسی و تغییرات لازم برای رفع چالش‌ها و ارتقای شرایط را پیشنهاد می‌دهد. نظام پیشنهادی، مواردی از این دست را مورد تأکید قرار می‌دهد: یکپارچه‌سازی سیاستی، اولویت‌بندی محصولات، تقویت پژوهش‌های صنایع فرهنگی، حمایت از افراد کلیدی و هنرمندان، بهبودسازی و کارهای حمایت مالی و قانونی، آموزش و آگاهی بخشی عمومی، ایجاد پارک‌های صنایع فرهنگی، ایجاد خوشه‌ها و قطب‌های صنایع فرهنگی، توسعه کریدورهای تجاری‌سازی محصولات فرهنگی، حمایت از شرکت‌های کوچک و متوسط فرهنگ بنیان، استقرار نظام آینده‌پژوهی و رصد محصولات فرهنگی. دو مفهوم اصلی یعنی «نظام نوآوری» و «سرمایه فرهنگی» مورد بازنگری قرار می‌گیرد. مفهوم «صنایع فرهنگی» نخستین بار طی جنگ جهانی دوم در مکتب فرانکفورت برای توصیف

تا نوآوری جهشی یا اساسی را مشاهده نمود. به لحاظ موضوعی نیز تنوع زیادی وجود دارد: توسعه محصول و خدمات جدید، فرایندهای سازمانی جدید، ایجاد بازارهای جدید، بسته‌بندی و نحوه عرضه جدید، نوآوری مدیریتی، نوآوری در نحوه سازماندهی امور مطرح است. همچنین نوآوری دارای سطوحی است که تا حدودی معرف نوع مطالعات رایج در خصوص نوآوری هم هست: مثلاً برخی به سطح خرد (شرکت یا بنگاه)، سطح میانی (مناطق و خوشه‌ها) و سطح کلان (ملی) اشاره می‌کنند. یا برخی نوآوری در سطح فراملی را مورد توجه قرار داده‌اند.

در مطالعات نوآوری، معمولاً مباحث در سطح بنگاه تحت عنوان مدیریت نوآوری شناخته می‌شود؛ اما وقتی به عناصر متکثر و تعاملات متعدد آن‌ها در قلمروی موضوعی یا جغرافیایی (نظیر کشور یا بخش اقتصادی) می‌پردازند، از آن‌ها به‌عنوان نظام نوآوری یاد می‌شود که به موضوع سیاست‌گذاری مرتبط می‌شود. در این چارچوب، نظام ملی نوآوری، نظام نوآوری منطقه‌ای یا مناطق نوآور (قسمت‌های جغرافیایی فروملی) و نظام نوآوری بخشی، معروف‌ترین نظامات رایج‌اند. با اینکه «نظام ملی نوآوری» مفهوم محوری در نوآوری در سطح کلان است؛ ولی نمی‌توان بحث نظام نوآوری منطقه‌ای و نظام نوآوری بخشی را نادیده گرفت.

نظام ملی نوآوری عبارت است از عناصر و روابطی که در تولید، انتشار و به‌کارگیری اقتصادی از یک فناوری در مرزهای درونی با یکدیگر در تعامل‌اند و یا مجموعه‌ای در سطح ملی که تعامل میان آن‌ها عملکرد نوآورانه را در شرکت‌ها به همراه دارد. برای پرداختن به نظام نوآوری در سطح ملی، نمی‌توان به زیرنظام‌های بخشی (موضوعی) و

فرایندی تکاملی مطرح می‌شود که از مراحل درک و تبیین مسئله و شناخت عینی وضع موجود شروع شده تا مراحل عملی و اقدامات اثربخش و بازنگری آن‌ها ادامه می‌یابد. ۱. بازنگری و اصلاح مدل نظری و اجرایی، ۲. نظارت و ارزیابی آثار و دستاوردهای نظام نوآوری، ۳. ترسیم چشم‌انداز و توسعه و استقرار اولیه نظام نوآوری، ۴. شناخت موانع و مشکلات، احصای نیازها و تعیین آرمان‌ها و اولویت‌ها، ۵. بررسی‌های میدانی مبتنی بر نظام نوآوری، ۶. مطالعه و توسعه مدل مفهومی نظام نوآوری، ۷. درک مسئله: ناکارآمدی در تولید و عرضه محصولات فرهنگی.

مقاله «مدل نظام نوآوری محصولات فرهنگی» به قلم فرهاد نظری‌زاده در شماره سی و یکم فصلنامه راهبرد فرهنگ (پاییز ۱۳۹۴) منتشر شده است.

شکل‌گیری نظام نوآوری یا ارتقای نظام موجود در چارچوب نظام نوآوری به سادگی و به سرعت روی نمی‌دهد؛ بلکه ایجاد و تأثیرگذاری چنین نظامی در طول زمان بر اساس یادگیری اصلاح شده و تکامل می‌یابد. لازم است نقشه راهی حداقل برای تحقق نظام نوآوری محصولات فرهنگی در ذهن داشته باشیم

صنعت قدرتمند فیلم‌سازی آمریکا شکل گرفت. در ادامه، طی دهه ۱۹۶۰ برخی تحلیل‌گران در نظری جدید اظهار داشتند که فرایند کالاسازی و تولید انبوه محصولات فرهنگی، الزاماً همیشه منجر به انحطاط چهره فرهنگ نشده؛ برعکس، تولید صنعتی یا دیجیتالی کالاها و خدمات فرهنگی اغلب نتایج مثبتی به بار می‌آورد. از این رو در دهه ۱۹۸۰ اصطلاح صنایع فرهنگی به تدریج بار منفی را از دست داد و کم‌کم توسط دانشگاهیان و سیاست‌گذاران در مفهومی مثبت به کار گرفته شد. تولید و نوآوری در عرصه محصولات فرهنگی به نسبت جدید و موضوعی میان‌رشته‌ای و متأثر از نظریات اقتصادی و فرهنگی است. در عمل بحث نوآوری و تولید محصولات فرهنگی به سادگی اتفاق نمی‌افتد و تعاملات و روابط پیچیده‌ای بر آن حاکم است. به عبارتی، شکل‌گیری نظام نوآوری یا ارتقای نظام موجود در چارچوب نظام نوآوری به سادگی و به سرعت روی نمی‌دهد؛ بلکه ایجاد و تأثیرگذاری چنین نظامی در طول زمان بر اساس یادگیری اصلاح شده و تکامل می‌یابد. لازم است نقشه راهی حداقل برای تحقق نظام نوآوری محصولات فرهنگی در ذهن داشته باشیم. طبق نقشه راهی که در ادامه به آن اشاره می‌شود،

نقش آفرینی صنایع فرهنگی در تحقق چشم‌انداز بیست ساله کشور

لزوم تعامل اثر بخش عناصر نوآوری در پیشبرد معنادار صنایع فرهنگی

آسیب‌شناسی سیستماتیک نظام نوآوری صنایع فرهنگی کشور

ام جهان را به خود اختصاص داده است و در بخش صنایع دستی ایران با ۲۷۵ رشته در صدر کشورهای جهان به لحاظ تنوع این حوزه قرار دارد. از منظر نیروی انسانی خلاق و فرهنگی نیز تعداد دانشجویان و دانش‌آموختگان کشور در رشته‌های مرتبط با صنایع فرهنگی در حوزه و دانشگاه قابل توجه است.

از سوی دیگر در چشم‌انداز ۲۰ ساله، ایران می‌باید کشوری توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل باشد و به نظر می‌رسد، صنایع فرهنگی با توجه به کارکردهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دفاعی و امنیتی، می‌توانند نقش قابل توجهی در توسعه اقتصادی و اجتماعی، تقویت هویت اسلامی و انقلابی کشور و الهام‌بخشی ایران اسلامی در جهان اسلام و به‌طور کلی تحقق چشم‌انداز بیست ساله کشور ایفا نمایند.

ظرفیت‌های صنایع فرهنگی برای نقش‌آفرینی در تحقق چشم‌انداز بیست ساله کشور از یک سو و مهیا بودن برخی الزامات رشد و توسعه آن‌ها در ایران از سوی دیگر موجب شده است

صنایع فرهنگی به خلق، تولید و تجاری‌سازی مضامین دارای ماهیت فرهنگی در قالب کالا یا خدمات اشتغال دارند و مواردی مانند نشر، سینما، اسباب‌بازی و مد و لباس را در بر می‌گیرند. منظور از نظام نوآوری صنایع فرهنگی، شبکه‌ای از نهادهای دولتی، خصوصی یا عمومی و روابط بین آن‌ها است که برای خلق، تولید، توزیع و انتفاع از محصولات و خدمات فرهنگی تعامل می‌کنند.

کارکردهای اولویت‌دار صنایع فرهنگی در اسناد سیاستی کلان کشور و به‌ویژه نقشه مهندسی فرهنگی، کارکردهای اجتماعی و فرهنگی هستند و کارکردهای اقتصادی در اولویت بعد قرار می‌گیرند. رشد و شکوفایی صنایع فرهنگی مستلزم وجود محتوا و مضامین فرهنگی، نیروی انسانی خلاق و فرهنگی و ابزار فناورانه (و در عصر حاضر، به‌ویژه فناوری اطلاعات و فناوری‌های مرتبط با آن) است. به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران به واسطه تاریخ کهن و منابع فرهنگی غنی، از محتوا و مضامین فرهنگی مورد نیاز برای رشد و توسعه این صنایع برخوردار است. برای مثال بنا بر گزارش یونسکو در سال ۲۰۱۰، به لحاظ میراث جهانی ایران با ثبت ۱۶ مکان در فهرست میراث جهانی، رتبه ۱۶

رشد و شکوفایی صنایع فرهنگی مستلزم وجود محتوا و مضامین فرهنگی، نیروی انسانی خلاق و فرهنگی و ابزار فناورانه (و در عصر حاضر، به‌ویژه فناوری اطلاعات و فناوری‌های مرتبط با آن) است.

با وضعیت مطلوب فاصله دارد. بر اساس گزارش مؤسسه پیرا به نقل از پایگاه خبری طرح و چاپ، در سال ۲۰۱۴ سهم کشورهای مطرح صنعت چاپ در خاورمیانه بدین قرار است: ایران ۴ درصد، عربستان (با ۲۷ میلیون نفر جمعیت) ۷ درصد، رژیم اشغالگر قدس (با ۸ میلیون نفر جمعیت) ۲۳ درصد و ترکیه (با هفتاد و هشت میلیون نفر جمعیت) ۴۴ درصد. در گزارش دیگری به نقل از مدیرکل چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سال ۱۳۹۵ جایگاه صنعت چاپ ایران در منطقه، ۵ رتبه پایین‌تر از وضعیت مطلوب برآورد شده است. در یک گزارش دیگر، گردش مالی صنعت نشر در سال ۹۴ در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد برآورد شده است، در حالی که مجموع قیمت پشت جلد کتاب‌های همان سال بیش از ۱۳۵۰ میلیارد تومان بوده است. از آنجا که در حال حاضر، نهادهای دولتی، عمومی و خصوصی متعددی در حیطه صنایع فرهنگی کشور فعالیت می‌کنند، یکی از الزامات طراحی و استقرار نظام نوآوری صنایع فرهنگی، آسیب‌شناسی شبکه نهادها و روابط بین آن‌هاست که بهترین چارچوب برای این آسیب‌شناسی، چارچوب

که در نقشه مهندسی فرهنگی کشور به‌عنوان سند بالادستی حوزه فرهنگی، بر طراحی و استقرار نظام نوآوری فرهنگی به‌عنوان یک اقدام ملی تأکید شود؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که این صنایع در کشور ما با وضعیت مطلوب فاصله دارند. برای مثال بر اساس گزارش یونسکو در خصوص جریان بین‌المللی محصولات فرهنگی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۲، صادرات محصولات سمعی و بصری تقریباً ۴/۵ برابر شده است؛ اما محصولات سمعی و بصری ایران در صادرات جهانی هیچ نقشی نداشته است. همچنین به اعلام برخی کارشناسان و مسئولان، گردش مالی حوزه نوشت افزار در کشور سالانه حدود ۴ هزار میلیارد تومان است که عمدتاً به واردات مربوط می‌شود. به‌عنوان مثال، در حالی که سالانه ۱۵۰۰ میلیون جلد دفترچه در کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد، در سال ۹۲ تنها ۷ میلیون جلد و در سال ۹۳، ۱۵۵ میلیون جلد دفترچه از سوی تولیدکنندگان داخلی با طرح‌های اسلامی- ایرانی تولید و عرضه شده است. فعالان این حوزه معتقدند ۹۰ درصد بازار نوشت افزار در ایران در قبضه محصولات وارداتی و به‌ویژه چینی است. در صنعت چاپ و نشر نیز به‌رغم رشد فزاینده این صنعت در عرضه بین‌المللی، جایگاه ایران

جهت توسعه نوآوری‌های بومی در صنایع فرهنگی باید تدابیری اندیشیده شود که توازن بهتری میان محصولات داخلی و خارجی در نهاد توزیع به وجود آید (مثلاً اختصاص بارانه توزیع به محصولات داخلی) و نظارت مؤثرتری بر محصولات فرهنگی خارجی به عمل آید.

نهاد دیپلماسی عمومی و فرهنگی در بازاریابی خارجی و صادرات محصولات فرهنگی؛ عدم ارتباط مؤثر بنگاه‌های صنایع فرهنگی با نهادهای حامی کارآفرینی و توسعه فناوری و اقتصاد دانش‌بنیان مانند مراکز رشد، پارک‌های فناوری و صندوق‌های توسعه فناوری؛ عدم وجود یا ضعف نهادهای مؤثر برای ارتباطات و شبکه‌سازی در درون نظام نوآوری مانند اتحادیه‌ها و اصناف؛ عدم ارتباط اثربخش نهادهای مؤثر مانند سازمان صداوسیما، سازمان بسیج و وزارت آموزش و پرورش در آگاهی‌رسانی، تبلیغ و ترویج صنایع فرهنگی.

چند پیشنهاد

یکی از راهکارهای خلق محصولات و خدمات فرهنگی مبتنی بر فرهنگ ایرانی-اسلامی، تقویت تعاملات حوزه و دانشگاه با فعالان صنایع فرهنگی است. لازم است یکپارچگی نهادها در امر نظارت و ارزیابی در سیاست‌ها گنجانده شود. برای توسعه صادرات محصولات و خدمات فرهنگی، نیازمند تقویت تعامل نهادهای دیپلماسی عمومی و فرهنگی (سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، وزارت خارجه) با صنایع فرهنگی هستیم. سازمان صداوسیما راهبرد منسجم‌تری در ارتباط با توسعه صنایع فرهنگی بومی اتخاذ نماید. هسته اصلی این راهبرد، شامل چهار اقدام است: ۱. تدوین و شناسایی اولویت‌ها با عنایت به اولویت‌های کلان کشور؛ ۲. پرهیز از تبلیغ و ترویج مستقیم و سنتی محصولات و خدمات بومی یا تخریب مستقیم محصولات و خدمات غیر ایرانی؛ ۳. تبیین و تشریح هوشمندانه کارکردها و پیامدهای محصولات فرهنگی از لحاظ

از آنجا که در حال حاضر، نهادهای دولتی، عمومی و خصوصی متعددی در حیطه صنایع فرهنگی کشور فعالیت می‌کنند، یکی از الزامات طراحی و استقرار نظام نوآوری صنایع فرهنگی، آسیب‌شناسی شبکه نهادها و روابط بین آنهاست که بهترین چارچوب برای این آسیب‌شناسی، چارچوب «نظام نوآوری» است.

«نظام نوآوری» است. نظام نوآوری صنایع فرهنگی به شبکه‌ای از نهادهای دولتی، خصوصی یا عمومی و روابط بین آنها اطلاق می‌شود که برای خلق، تولید، توزیع و انتفاع از محصولات و خدمات فرهنگی با یکدیگر تعامل دارند. مفهوم نظام نوآوری را اولین بار فریمن در سال ۱۹۸۲ به کار برد. در طول سال‌های اخیر رویکرد «نظام نوآوری» هرچند محدود، اما وارد ادبیات «صنایع فرهنگی» شده و مفهوم «نظام نوآوری صنایع فرهنگی» مطرح شده است. گرچه هرکدام از شاخه‌های صنایع فرهنگی وضعیت نهادی خاص خود را دارند؛ اما به لحاظ نهادی با چالش‌ها و موضوعات مشترکی نیز مواجه‌اند که در ادامه به آسیب‌ها و پیشنهادها اشاره خواهد شد. نظام نوآوری صنایع فرهنگی از لحاظ نهادی با چند آسیب مواجه است:

عدم تعامل مؤثر حوزه و دانشگاه، با بنگاه‌های فرهنگی در زمینه خلق مفاهیم اولیه مورد نیاز محصولات و خدمات فرهنگی؛ تعدد و تورم نهادی در حیطه ارزیابی و نظارت بر محصولات و خدمات فرهنگی داخلی؛ عدم نظارت مؤثر بر واردات محصولات فرهنگی؛ عدم کارکرد مؤثر

روان‌شناختی در سطح فردی و اجتماعی به با بهره‌گیری از نظرات صاحب‌نظران و فعالان این حوزه؛ ۴. استفاده از عناصر، مضامین و محصولات فرهنگی و بومی به شکل غیرمستقیم در محتوا تلویزیونی. نهادهایی چون وزارت آموزش و پرورش، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان یا سازمان بسیج از طریق عضویت در شوراهای کمیسیون‌های مرتبط تعامل بیشتری با صنایع فرهنگی برقرار نمایند.

قدرت تأثیرگذاری فروشگاه‌ها و شرکت‌های پخش کتاب، بیش از نویسندگان و ناشران است. این به معنای اهمیت و نقش چشمگیر توزیع و فروش (حلقه‌ی انتهایی زنجیره ارزش) است که سیاست‌های خاصی را می‌طلبد؛ به طوری که وزن نسبی خلق و تولید اثر با تولید و توزیع آن متناسب شود.

جهت توسعه نوآوری‌های بومی در صنایع فرهنگی باید تدابیری اندیشیده شود که توازن بهتری میان محصولات داخلی و خارجی در نهاد توزیع به وجود آید (مثلاً اختصاص پارانه توزیع به محصولات داخلی) و نظارت مؤثرتری بر محصولات فرهنگی خارجی به عمل آید. نظارت‌های جاری بیشتر متوجه تولید است تا توزیع و عرضه. پیشنهاد می‌شود در «قانون حمایت از شرکت‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان» جایگاهی برای بنگاه‌های فرهنگی نیز لحاظ شود. تأسیس و راه‌اندازی نهادهای صنفی صنایع فرهنگی در اولویت قرار گرفته و نهادهای مرتبط دولتی با استفاده از فناوری اطلاعات نسبت به

شبکه‌سازی بنگاه‌های صنایع فرهنگی اقدام نمایند. پیش برد معنادر صنایع فرهنگی کشور، مستلزم تعامل اثربخش کلیه عناصر اکوسیستم نوآوری صنایع فرهنگی است. شورای انقلاب فرهنگی به‌عنوان سیاست‌گذار کلان فرهنگی کشور، در رتبه دوم قدرت و در جایگاه مناسبی از نظر علاقه قرار گرفته است. در رتبه چهارم نیز اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار دارد که به‌طور خاص، وظیفه اعطای مجوز چاپ به آثار ناشران را بر عهده دارد. این نشان می‌دهد که اولاً سیاست‌گذاری در حوزه نشر تثبیت شده است، ثانیاً کانال‌های غیررسمی مانند وب‌سایت‌های غیرقانونی هنوز نتوانسته‌اند جای مجاری رسمی نشر کشور را بگیرند. قدرت تأثیرگذاری فروشگاه‌ها و شرکت‌های پخش کتاب، بیش از نویسندگان و ناشران است. این به معنای اهمیت و نقش چشمگیر توزیع و فروش (حلقه‌ی انتهایی زنجیره ارزش) است که سیاست‌های خاصی را می‌طلبد؛ به طوری که وزن نسبی خلق و تولید اثر با تولید و توزیع آن متناسب شود.

مقاله «آسیب‌شناسی سیستماتیک نظام نوآوری صنایع فرهنگی کشور» به قلم سید سپهر قاضی نوری، سیاوش ملکی فر، مرحوم محمدامین قانع‌راد، آرش موسوی در فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره چهل و یکم (بهار ۱۳۹۷) منتشر شده است.

ماهیت چندگانه هنر گرافیک

تبدیل فرهنگ به کالا و ابزار سلطه

هنر گرافیک؛ استمرار نظام سرمایه‌داری و روشنگری اندیشه

مطرح کردند. این نظریه‌پردازان با تحلیل فرهنگ در جامعه صنعتی به این نتیجه رسیدند که وسایل ارتباط جمعی باعث درهم‌آمیختگی هنر، فلسفه و اقتصاد شده و ارزش‌های فرهنگی را به شکل کالای مبادلاتی درآورده‌اند.

رسانه عنصر اصلی در نظریه صنعت فرهنگ و از مهم‌ترین ابزارهای آن در جهان است. خصوصاً رسانه‌های جمعی دوران معاصر که عامل انتقال و گسترش فرهنگ توده‌ای و جهت داده شده هستند. در جامعه سرمایه‌داری رسانه‌ها دارای ماهیتی اقتصادی هستند و به کمک تبلیغات سعی در ایجاد ارزش افزوده در تولید و مبادله کالا و به دنبال آن سودآوری برای صاحبان خود دارند. این نظریه‌پردازان با اشاره به این‌که حوزه‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد عمیقاً و به‌طور فراینده در اثر دخالت سازمان‌ها و نهادهایی نظیر رادیو، تلویزیون، فیلم و ورزش حرفه‌ای مورد تجاوز قرار گرفته است، بر ضرورت تدوین جامعه‌شناسی انبوه تأکید داشتند. آنان به چند دلیل بر فرهنگ تأکید بیشتری می‌کنند. یک دلیل آن است که تأثیر فرهنگ بسیار انفعالی‌تر از تأثیر کار است. دلیل دیگر این‌که تأثیر فرهنگ، نامرئی و پوشیده است؛ زیرا به تدریج راه خود را به درون آگاهی مردم باز

رسانه و تأثیر آن بر فرهنگ از موضوعات مورد توجه اندیشمندان مکتب فرانکفورت بوده است. مکتب فرانکفورت در سال ۱۹۲۳ در قالب مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی، وابسته به دانشگاه فرانکفورت آلمان، ایجاد شد. ماکس هورکهایمر در سال ۱۹۳۰ به کمک تئودور آدورنو آن را توسعه بخشیده و تکمیل کرد. این جریان مطالعات انتقادی را در حوزه ارتباطات جمعی و فرهنگ توده انجام داد تا جایی که تبدیل به یک جنبش فکری اجتماعی-فلسفی تأثیرگذار با ابعاد گوناگون گردید.

خط فکری و تحقیقی آن‌ها بر اساس نقد وضعیت انسان معاصر از وجه خرد و کلان به بیان نظریه‌هایی درباره ظهور و نفوذ سرمایه‌داری انجامید. آنان به نگاه انتقادی سلطه نظام سرمایه‌داری در ارتباطات، فرهنگ و هنر را به شکل نظریه‌ای تحت عنوان صنعت فرهنگ

در جامعه سرمایه‌داری رسانه‌ها دارای ماهیتی اقتصادی هستند و به کمک تبلیغات سعی در ایجاد ارزش افزوده در تولید و مبادله کالا و به دنبال آن سودآوری برای صاحبان خود دارند.

منفعل در برابر سیاست‌های حاکم تبدیل کند؛ به‌گونه‌ای که امکان هرگونه تفکر انتقادی در جامعه سلب شود. از طرف دیگر نظام سرمایه‌داری به کمک صنعت فرهنگ در تلاش است تا محصولات فرهنگی و هنری را در حد یک کالا تنزل دهد تا صرفاً برای توزیع و کسب سرمایه تولید شوند. به زعم آنان در جوامع سرمایه‌داری همه چیز تبدیل به کالا شده و فرهنگ و هنر هم از این فزاینده به دور نمانده است.

هنر در اندیشه پیروان مکتب فرانکفورت از اهمیت خاصی برخوردار است؛ خصوصاً هنرهای بازتولیدپذیر مبتنی بر فناوری مانند گرافیک، عکاسی و فیلم که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و.. در جامعه نقش‌های مؤثری ایفا می‌کنند. همچنین در مطالعه هنر از دیدگاه انتقادی مکتب فرانکفورت دو نوع هنر مطرح می‌شود: هنر اصیل و هنر بازتولیدپذیر و مصرفی.

آنان هنر اصیل را هنری انتقادی می‌دانستند که با توسل به تصاویر آرمانی به انتقاد و اعتراض نسبت به وضعیت موجود سرمایه‌داری می‌پردازد؛ اما هنر بورژوازی و هنر مصرفی دارای ماهیت دیگری است و از فناوری‌های گوناگون برای تولید انبوه استفاده می‌کند. آنچه به‌عنوان هنر بورژوازی مطرح می‌شود هنری است که به کمک فناوری خلق شده و رشد می‌یابد. هنری که دیگر چیزی یکتا محسوب نمی‌شود و با صورت تکثیرشده خود برای توده مردم به راحتی قابل دسترس و کاملاً مناسب برقراری ارتباط است. بر این اساس هنرهایی چون گرافیک که قابل تکثیر هستند، به‌عنوان هنر بورژوازی و محصول جامعه صنعتی تلقی می‌شوند.

تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر معتقد بودند نظام سرمایه‌داری فرهنگ را به کالا و ابزاری برای سلطه تبدیل کرده است؛ یعنی هنر، اخلاق، ورزش، سرگرمی و... ابزارهایی از طرف صاحبان قدرت برای شکل دادن به تفکر و ذهنیت افراد جامعه هستند.

می‌کند و بر نحوه تفکر، احساس و رفتار آنها تأثیر می‌گذارد. دلیل سوم آن است که مردم در حین کار می‌دانند که تحت سلطه‌اند. این امر هنگامی که به آنها دستور داده می‌شود، هنگامی که مجبورند کارهای معینی را در خط تولید انجام دهند و هنگامی که از کار معلق یا اخراج می‌شوند، کاملاً آشکار است؛ اما در مورد فرهنگ، نظارت تا حد زیادی نامرئی است. در واقع مردم هر چه بیشتر خواهان فرهنگ توده‌اند، بدون آن که سلطه‌ای را دریابند که بر آنها اعمال می‌کند.

تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر معتقد بودند نظام سرمایه‌داری فرهنگ را به کالا و ابزاری برای سلطه تبدیل کرده است؛ یعنی هنر، اخلاق، ورزش، سرگرمی و... ابزارهایی از طرف صاحبان قدرت برای شکل دادن به تفکر و ذهنیت افراد جامعه هستند.

نظریه مکتب فرانکفورت درباره صنایع فرهنگی، روشن‌گر تحول تاریخی بزرگ به سوی دورانی است که در آن مصرف انبوه و فرهنگ توده‌ای لازمه تولید جامعه‌ای مصرفی است. پیروان این مکتب معتقد بودند که نظام حاکم به کمک ابزارهایی مانند رسانه، موسیقی، ورزش و یا طالع‌بینی سعی دارد تا مردم را به توده‌هایی

طراحی گرافیک درحالی که ابزاری است در قلمرو رسانه و مستحیل در صنعت فرهنگ، قابلیت انتقاد را نیز دارد؛ یعنی نه تنها امکان اندیشیدن را از مخاطبان خود سلب نمی کند، بلکه آنان را وادار به اندیشیدن برای دریافت پیام خود نیز می کند و این از جذابیت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد این هنر - صنعت محسوب می شود

از طرفی همچنان که آدورنوبر توانایی و نیروی بالقوه هنر اصیل تأکید داشت، هنر گرافیک همچون هنر اصیل نیروی بالقوه‌ای دارد که به کمک شیوه بیانی خاص خود، می تواند واقعیت موجود را آشکار سازد و موفق به خلق حقیقت شود. این هنر بنا به ماهیت چندگانه خود در تعامل با سایر پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی، این توانایی را دارد که با بیانگری که از هنر انتظار می رود، ضمن آگاهی دادن به انسان، به روشننگری اندیشه وی منتج گردد.

مقاله «پژوهشی فلسفی در باب نقش رسانه‌ای هنر گرافیک بر اساس نظریه صنعت فرهنگ مکتب فرانکفورت» به قلم آذر رهنما و محمدرضا شریف‌زاده در دو فصلنامه فلسفی شناخت پژوهشنامه علوم انسانی شماره ۸۱/۱ (پاییز و زمستان ۱۳۹۸) منتشر شده است.

هنر گرافیک بنا به تلقی اندیشمندان مکتب فرانکفورت، هنری مصرفی در بستر صنعت فرهنگ است. بزرگترین رسالت این هنر انتقال پیام و اطلاعات است همچون یک رسانه. در جهان تصویر و رسانه، طراحی گرافیک یک هنر تأثیرگذار و کارآمد در قلمرو رسانه‌های تصویری است و به شکل گسترده‌ای نمایش دهنده فرهنگ بصری عصر مدرن است. هنر گرافیک از ابزارهای مهم تبلیغاتی است که حجم زیادی از اطلاعات را به شکل ساده، قابل فهم و در حداقل زمان، با جذابیت دیداری بالا به مخاطبان عرضه می کند. گرافیک به عنوان هنری بازتولیدپذیر، علاوه بر این که واجد جنبه زیباشناسانه است، به دلیل مناسبات اقتصادی سرمایه داری معاصر در قلمرو رسانه سهم زیادی در تبلیغات و گسترش نظام سرمایه داری داشته و به عنوان هنری در عرصه رسانه در نظام اقتصادی جایگاه خود را تثبیت کرده است. گرافیک سه گونه کارکرد دارد. نخستین نقش طراحی گرافیک هویت‌نمایی (معرفی و شناسایی) است. دومین نقش آن طراحی اطلاعات است. نقش سوم گرافیک عرضه و تبلیغات است. گرافیک تبلیغاتی علاوه بر جنبه‌های هنری، حامل معانی و مفاهیم صنعتی، اقتصادی، حقوقی، عرفی و فرهنگی نیز هست.

به عبارتی طراحی گرافیک درحالی که ابزاری در قلمرو رسانه و مستحیل در صنعت فرهنگ است، قابلیت انتقاد را نیز دارد؛ یعنی نه تنها امکان اندیشیدن را از مخاطبان خود سلب نمی کند، بلکه آنان را وادار به اندیشیدن برای دریافت پیام خود نیز می کند و این از جذابیت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد این هنر - صنعت محسوب می شود.

حمایت از اقتصاد خلاق با کارآفرینی در صنایع فرهنگی

کارآفرینی در فرهنگ؛ فصل مشترک میان کارآفرینی، هنر و اقتصاد

مفهوم‌پردازی الگوی کارآفرینی در صنایع فرهنگی

و ارتباط سه سویه ادبیات فارسی، کارآفرینی و صنایع فرهنگی مورد غفلت واقع شده است، درحالی‌که دانش‌آموختگان ادبیات فارسی می‌توانند با تولید محتوای غنی برای صنایع فرهنگی، این محصولات را در عرصه بین‌المللی ارائه کنند و چرخ‌های کارآفرینی را در حوزه فرهنگ و ادب به حرکت درآورند.

منظور از کارآفرینی در فرهنگ، فصل مشترک میان کارآفرینی، هنر و اقتصاد است و صنایع فرهنگی، حوزه کالا و خدمات ادبی، هنری و فرهنگی را شامل می‌شود که به شکل تجاری تولید یا بازتولید می‌شوند. قلمروی فرهنگ و ادب، نیز دربرگیرنده فعالیت‌هایی است که در مراحل مختلف چرخه تولیدات فرهنگی وجود دارند و فرهنگ موجودیتی غیرمادی است که از طریق صنعت فرهنگی می‌تواند به کالا و

نخستین بار «صنایع فرهنگی» به‌عنوان سرگرمی عمومی در مکتب فرانکفورت (دوره جنگ جهانی دوم) مطرح شد. از دهه ۱۹۷۰ این مفهوم رایج‌تر شد؛ زیرا نگرش‌ها به سوی پیشرفت اقتصادی و سیاسی به‌وسیله صنایع فرهنگی تغییر کرد. در دهه آخر قرن بیستم با نوشته شدن راهبردهای توسعه صنایع فرهنگی توسط انگلستان و پیروی سایر کشورها از این کار، برداشت منفی از صنایع فرهنگی دگرگون شد. امروزه تمام کشورهای پیشرفته و نیمه پیشرفته به لحاظ اقتصادی و کارآفرینی نگاه ویژه‌ای به این صنایع دارند. در عصر حاضر که جهان با بحران‌های مختلف اقتصادی مواجه است، کشورهای پیشرفته دریافته‌اند یکی از راه‌های خروج از بحران‌ها، حمایت از اقتصاد خلاق با منشأ کارآفرینی با صنایع فرهنگی است. در ایران گرچه از برنامه سوم (ماده ۱۰۴) توسعه حمایت از کارآفرینان در حوزه‌های فرهنگی، تعریف شده و در برنامه ششم (بخش ۱۲، ماده ۶۴) نیز بر آن تأکید شده (برنامه سوم و ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران)؛ اما همچنان کارآفرینی در فرهنگ، مقوله‌ای کم‌فعالیت و ناشناخته است

در عصر حاضر که جهان با بحران‌های مختلف اقتصادی مواجه است، کشورهای پیشرفته دریافته‌اند یکی از راه‌های خروج از بحران‌ها، حمایت از اقتصاد خلاق با منشأ کارآفرینی با صنایع فرهنگی است

چالش بزرگ تولید صنایع فرهنگی در ایران پیرامون محتوای بیگانه آن می‌گردد که با تربیت متخصصان ادبیات فارسی و ورود به حوزه‌های مرتبط با صنایع فرهنگی به‌ویژه تولید محتوای این صنایع، می‌توان این چالش را به راهکار بدل کرد.

کارآفرینی در ادبیات فارسی متأثر از عوامل گوناگونی است که در شرایط علی^۱ (تعداد دانش‌آموختگان بیکار، کسب درآمد از تخصص ادبیات فارسی، محدودیت در استخدام‌ها، وجود تقاضا) نقش مهمی بر کارآفرینی در رشته ادبیات فارسی دارد؛ با توجه به کاهش استخدام‌های دولت (استخدام آموزش و پرورش و دانشگاه و...)، لزوم کارآفرینی در رشته‌هایی مانند ادبیات فارسی که با مشکل بیکاری روبه‌رو هستند، ضروری است؛ شرایط علی باعث می‌شود، پدیده محوری «کارآفرینی در رشته زبان و ادبیات فارسی» ایجاد شود. اقدامات کارآفرینانه در این حوزه، راهبردهای (تولید صنایع فرهنگی، درک ضرورت نگرش کارآفرینانه به ادبیات فارسی و...) است. چالش بزرگ تولید صنایع فرهنگی در ایران پیرامون محتوای بیگانه آن می‌شود که با تربیت متخصصان ادبیات فارسی و ورود به حوزه‌های مرتبط با صنایع فرهنگی، به‌ویژه تولید محتوای این صنایع، می‌توان این چالش را به راهکار بدل کرد. رفع موانع ذهنی، نگرش کارآفرینانه ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال، در دانشگاه‌ها عمدتاً نگرش تولید ثروت از رشته ادبیات

خدمات فرهنگی تبدیل شود. در حال حاضر حوزه کارآفرینی، بسترهای فرهنگی (که به ظاهر کمتر جنبه اقتصادی دارند) مورد غفلت واقع شده‌اند. در شرایطی که از یک سو ایران دارای غنای فرهنگی قابل توجهی است و از سوی دیگر حجم زیادی از دانش‌آموختگان جویای کار در حوزه ادبیات فارسی وجود دارند، چنانچه بتوان مفاهیم ادب فارسی را با نیازهای امروز جامعه تطبیق داد، علاوه بر پویایی و ایجاد اشتغال در این رشته، می‌توان اندیشه، فرهنگ و هویت ایرانی-اسلامی را در جامعه تحکیم بخشید.

پژوهش‌ها در حوزه ضرورت بازنگری به رشته زبان و ادبیات فارسی معتقدند، عدم وجود کلان‌نگری علمی، تمرکز بر ارائه اطلاعات نه تحلیل، فقدان روش مشخص علمی-پژوهشی از دلایل ناکارآمدی پژوهش‌های این رشته است. همچنین بررسی موقعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی نشان داده که پنج راهکار تقویت این رشته: گسترش حوزه قلمرو آن در داخل و خارج کشور؛ توسعه کمی و کیفی این رشته؛ کارآفرینی برای دانش‌آموختگان آن؛ توانمند کردن استادان و دانشجویان؛ تقویت برنامه‌های آموزشی و پژوهشی رشته ادبیات فارسی است. نداشتن واحد درسی متناسب با اهداف شغلی، نامعلوم بودن اهداف شغلی مطرح شده در سرفصل‌ها، نبود هم‌خوانی میان نیاز سازمان‌ها با سرفصل‌های این رشته، محدود بودن زمینه اشتغال به کارهای دولتی از جمله عوامل مهمی است که در بررسی‌های مرتبط با عدم کارآفرینی در ادبیات فارسی برشمرده شده است.

۱. رویدادهایی رادر بر می‌گیرد که به وقوع یا گسترش پدیده محوری می‌انجامد.

هویت‌سازی، تغییر پارادایم ذهنی به‌سوی کارآفرینی، نهادینه شدن باورهای ملی و ارتقاء سواد کلامی جامعه، پیامدهای اجتماعی (نظیر جلوگیری از فرار مغزها) و پیامدهای سیاسی (نظیر قدرتمندی کشور در صنایع نرم) خواهد بود. رشد اقتصادی و کسب درآمد ملی با افزایش صادرات محصولات فرهنگی ایجاد می‌شود.

مقاله «مفهوم‌پردازی الگوی کارآفرینی در صنایع فرهنگی (مورد مطالعه: حوزه زبان و ادبیات فارسی)» به قلم علی محمد مؤذنی، مریم رحمانی، رضا محمدکاظمی، یوسف محمدی‌فر و سید محمدباقر نجفی در فصلنامه توسعه کارآفرینی، دوره ۱۳، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۹) منتشر شده است.

بررسی موقعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی نشان داده که پنج راهکار تقویت این رشته: گسترش حوزه قلمرو آن در داخل و خارج کشور؛ توسعه کمی و کیفی این رشته؛ کارآفرینی برای دانش‌آموختگان آن؛ توانمند کردن استادان و دانشجویان؛ تقویت برنامه‌های آموزشی و پژوهشی رشته ادبیات فارسی است

فارسی وجود ندارد و همین مسئله سبب رکود و بیکاری و ناکارآمدی در این رشته شده است که با رفع کاستی‌ها می‌توان نتایج مثبت قابل توجهی گرفت. شرایط مداخله‌ای^۱ عبارت از دو مقوله (تأمین منابع مالی، نگرش درست تصمیم‌سازان و سیاست‌گذاران) است. شرایط زمینه‌ای^۲ شامل (حمایت‌های بخش دولتی و خصوصی، محیط اجتماعی- فرهنگی در جامعه، نظام آموزشی خلاق و حقوق مالکیت فکری) است؛ در شرایطی که قوانین مصوب و محکم در مورد در حقوق مالکیت فکری در کشور تصویب و اجرا شود، زمینه فعالیت صاحبان ایده‌های خلاق با امنیت فکری و روانی فراهم می‌شود. در صورت تحقق پدیده محوری، پیامدها شامل چهار دسته پیامدهای اقتصادی (نظیر افزایش اشتغال، امکان کارآفرینی فرهنگی، کسب درآمد ملی و افزایش صادرات محصولات فرهنگی)، پیامدهای فرهنگی (نظیر

۱. این مقوله‌ها، نشان‌دهنده زنجیره‌ای از شرایط خاص اند که راهبرد را تحت تأثیر قرار بدهند.

۲. شرایط خاصی را که در آن راهبردها برای کنترل و هدایت پدیده الزام است، فراهم می‌کند. این شرایط را مجموعه‌ای از مفاهیم، مقوله‌ها و یا متغیرهای زمینه‌ای تشکیل می‌دهند.

فرہنگ مکتوب

گفت‌وگو با سید محمود مرعشی نجفی

دانشی که بین خطوط کهن نادیده گرفته می‌شود

حکایت بیش از یک قرن تلاش برای حفظ و نگهداری نسخه‌های خطی نفیس



زیادی در زمینه جمع‌آوری، نگهداری، کتاب‌شناسی، تصحیح، فهرست‌نویسی و انتشار نسخ خطی داشته‌اید. از نظر شما اهمیت و جایگاه تصحیح در سنت و تراث ما چیست؟

حدود ۶۵ سال است بنده که با نسخه‌های خطی سروکار دارم. در نگارش نسخه‌های خطی بسیاری از کاتبان سواد درستی نداشتند و چیزهایی را که نمی‌توانستند بخوانند، نقاشی می‌کردند؛ در نتیجه اغلاط بسیار زیاد بود و این معضلی در این کتاب‌ها بود؛ لذا مرحوم

سید محمود مرعشی نجفی فرزند ارشد سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و نوه سید شمس‌الدین محمود مرعشی نجفی (متولد ۱۳۲۰ در قم) کتابدار، کتاب‌شناس و نسخه‌شناس ایرانی است. او مدیر «کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی» است که به گفته وی یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های ایران و جهان است. سید محمود مرعشی نجفی علاوه بر تحصیلات حوزوی، تحصیلات آکادمیک را نیز دنبال کرد. وی تحصیل در رشته جامعه‌شناسی را نخست در دانشگاه تهران و سپس در دانشگاه لندن ادامه داد و در سال ۱۹۸۵ میلادی موفق به اخذ دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه لندن گردید. مرعشی در گفت‌وگو با تحریریه مجله از لزوم توجه به نسخه‌شناسی و تصحیح نسخ کهن گفت و به برخی از چالش‌های پیش روی آن اشاره داشت. مشروح این گفت‌وگو از قرار ذیل است.

” جناب عالی علاوه بر اینکه فرزند ارشد حضرت آیه‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی هستید، در مقام مدیر یکی از بزرگ‌ترین گنجینه‌های نسخ خطی جهان تلاش‌های

عربی خوانده کتابی بنویسد به لحاظ دستور زبانی بهتر از آن خواهد بود. کتاب او حتی اغلاط خیلی مشهور را هم نتوانسته تصحیح کند. همه این سرخوردگی برای این بود که کتاب مغلوپ بوده و امضای ایشان را جعل کرده بودند. لذا اقبالاً برای تصحیح بایستی وقت صرف کرد، گرچه ناشرها متأسفانه سعی می‌کنند از سر و ته کتاب کم گذاشته و خرج‌ها را برای انتشار کمتر کنند تا حاشیه سود بالاتری داشته باشند و این غلط است. سابقاً در مصر، در الازهر، وقتی آخرین تصحیح نهایی می‌شد به دانشجوها اعلام می‌کردند کسانی که علاقه دارند اگر این متون رو بخوانند و غلطی در آن پیدا کنند، به ازای هر غلط یک دلار به آن‌ها جایزه داده می‌شود. دانشجوها این رنج را بر خود هموار می‌کردند تا غلطی پیدا کرده و پولشان را بگیرند و این خیلی کار خوبی بود. در نتیجه الان کتاب‌های چاپ مصر اصلاً غلط ندارد

سابقاً در مصر، در الازهر، وقتی آخرین تصحیح نهایی می‌شد به دانشجوها اعلام می‌کردند کسانی که علاقه دارند اگر این متون رو بخوانند و غلطی در آن پیدا کنند، به ازای هر غلط یک دلار به آن‌ها جایزه داده می‌شود. دانشجوها این رنج را بر خود هموار می‌کردند تا غلطی پیدا کرده و پولشان را بگیرند و این خیلی کار خوبی بود. در نتیجه الان کتاب‌های چاپ مصر اصلاً غلط ندارد

” درباره چالش‌هایی که در حال حاضر پیش روی تصحیح هست شما به یکی از آن‌ها - اقتصاد نشر - اشاره کردید. آیا به لحاظ چالش‌های فنی، ارتباطات بین الملل و بین کتابخانه‌ای و نسخی که شاید مفقود باشند نیز چالشی وجود دارد؟ اگر آری، آن‌ها چیست و چه تدابیری می‌توان برای مرتفع کردنشان اندیشید؟

متأسفانه باید عرض کنم که تمام کتابخانه‌های ایران اعم از کتابخانه‌های بزرگ عمومی و حتی خصوصی، اگر نسخه‌های خطی نفیسی داشتند، به هیچ عنوان تصویرش را به دیگران نمی‌دادند. ولو اینکه قصد درخواست‌کننده چاپ کتاب بود. استدلالشان نیز این بود که با چاپ این کتاب از ارزش این نسخه کاسته می‌شود. در رأس این‌ها هم کتابخانه آستان قدس بود که این رویه ایشان متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. آن‌ها یک شورایی با نام شورای نشر نفانس و تصحیح متون درست کرده‌اند که هر کتابی که عکسش مطالبه شود، نخست می‌بینند که آیا جزو نسخه‌های خیلی مهم است یا نه؟ چنانچه این طور باشد از تسلیم آن امتناع

آیت‌الله مرعشی - پدر بنده - همیشه می‌گفتند که برای چاپ کتاب به یک نسخه بسنده نکنید و حتماً با چند نسخه این کار انجام شود. ترتیب اهمیت نسخه‌ها نیز از این قرار است. اول: نسخه‌ای که خط مؤلف باشد که در اولویت نخست است. دوم: نسخه‌ای که به تصحیح مؤلف باشد، ولی به خط خودش نباشد. سوم: نسخه‌هایی که خط یکی از علما یا تصحیح یکی از ایشان باشد؛ و به همین نسبت ترتیب اهمیت پایین می‌آید تا در نهایت نسخه صحیحی پیدا شده و منتشر شود. متأسفانه در حال حاضر در کتاب‌های ما (کتاب‌هایی که در گذشته چاپ شده) اغلاط زیادی هست. از این گذشته درد بی‌درمان دیگری که امروزه بسیار برای ما گزنده است، این است که عده‌ای سودجو در کشور ما کتاب‌های معمولی خطی مثل کتب اربعه را می‌خرند و خطوط علما مثل شیخ بهائی و ملاصدرا و فیض کاشانی علامه حلی و امثال ذلک را، آخر کتاب به‌عنوان امضا می‌گذارند بدین معنا که این نسخه را ایشان تصحیح کرده‌اند درحالی‌که پر از غلط است. یک مرتبه در یکی از روزنامه‌های سعودی نوشته شد که ایرانی‌ها به رغم اینکه این قدر به مجلسی افاده می‌کنند و برایش عظمت قائل هستند اگر یک مبتدی ادبیات

می‌کنند^۱. در صورتی که اگر کسی در پی عکس یک نسخه باشد، اتفاقاً عکس نسخه مهم را می‌خواهد، نسخه‌های معمولی که در همه کتابخانه‌ها هست، او در پی عکس نسخه‌ای است که شما منحصرأ در اختیار دارید و شما هم از تسلیم آن خودداری می‌کنید. این مشکل بزرگی است، در صورتی که ما مدتی است که دسترسی را آزاد کرده‌ایم. حتی اگر کسی ده نسخه هم یکجا بخواهد از تسلیم آن ابایی نداریم. در حال حاضر بعضی‌ها انبار کتاب درست کرد و نسخه‌ها را جمع کردند و حتی حاضر نیستند نشان کسی بدهند. در صورتی که چنین دسترسی‌هایی در خارج از کشور خیلی آسان‌تر است. آن‌ها در ازای هر نسخه مبلغی دریافت می‌کنند و بلافاصله نسخه را عکس برداری می‌کنند و قرص آن را برای متقاضی می‌فرستند. ما در قدیم گمان می‌کردیم نسخه‌هایی که خارج می‌شوند از بین خواهند رفت در صورتی که این‌طور نبود و آن‌ها برایش ارزش قائل بودند.

” آیا از به لحاظ حقوقی می‌توان این امر را قابل پیگیری دانست؟ از این جهت که اگرچه ماده این نسخ مصداق ملک شخصی باشند، اما محتوای آن‌ها ملک عمومی است و اصلاً به قصد انتشار و اطلاع عموم نگاشته شده، مگر آنکه خلافش ثابت شود.

بله از جهت اصل نسخه که شکی در شخصی بودن آن‌ها نیست. کسی کتاب را تألیف کرده و مال خودش

۱. طی استعلامی که از آقای حسن‌آبادی معاونت بخش مخطوطات و نسخ نفیس کتابخانه آستانه قدس رضوی شد، این مطلب در حال حاضر مرتفع شده و دسترسی غیرانتفاعی به نسخ نفیس بلامانع است. متن نامه ایشان در پاسخ به استعلام فوق از قرار ذیل است:
احتراماً به اطلاع می‌رساند که شورای نشر نفیسی در مرکز نسخ خطی آستان قدس از سال ۱۳۹۷ منحل شده است. در چند سال اخیر فعالیت‌های زیادی برای دسترسی‌پذیری نسخ خطی آستان قدس خصوصاً بعد از همه‌گیری بیماری کرونا انجام شده است. از آن جمله می‌توان به قابلیت مطالعه بیش از ۲۰ هزار نسخه خطی آستان قدس به صورت آنلاین در کتابخانه دیجیتال آستان قدس، راه‌اندازی خدمات تحویل مدرک از راه دور و راه‌اندازی ایستگاه‌های مطالعه نسخ خطی با قابلیت مطالعه بیش از ۴۰ هزار نسخه خطی در برخی مراکز علمی در کشور اشاره نمود. در حال حاضر محدودیتی برای استفاده غیرانتفاعی از نسخه وجود ندارد اما در صورتی که استفاده کننده قصد انتشار نسخه را داشته باشد باید به دلیل حفظ مالکیت معنوی با اجازه مرکز باشد. (۱۴۰۱/۱/۲۹)

است و بعد به ورثه‌اش می‌رسد. ورثه هم اگر بفروشند مال خریدار است؛ ولی در اینجا یک مطلبی وجود دارد. کسی که کتاب را نوشته تنها برای خود و پسرش ننوشته. بلکه برای جامعه نوشته تا همه استفاده کنند. شبهه‌ای اینجا همیشه هست. به نظر ما هر چه بیشتر از کتابی استفاده عمومی بشود روح مؤلف در آخرت خرسندتر است؛ لذا ابوی ما هم عقیده‌اش همین بود و به همین خاطر الآن نفیس‌ترین کتاب‌های ایشان مفقود یا دزدیده شده‌اند. چراکه کتاب‌ها همیشه در بیرونی منزل ایشان پراکنده بوده و در کنار طلبه‌ها که رفت و آمد داشتند سارقان نیز می‌آمدند و کتاب‌ها را سرقت می‌کردند. ایشان در واکنش به این سرقت‌ها می‌گفتند بالاخره این کتاب از جایی سر در می‌آورد و از آن استفاده می‌شود و به هیچ‌وجه ناراحت نمی‌شدند.

” در واقع می‌توان این‌طور فهمید که در اینجا ما بیشتر خلأ قانونی داریم؟

بله این باید در قانون درست شود.

” لطفاً در خصوص سابقه تصحیح و اینکه در سنت ما چقدر مورد توجه علما بوده نیز توضیحی بفرمایید.

شاید بتوان ادعا کرد که بیشترین نسخه‌های خطی اسلامی، به ویژه شیعی در این کتابخانه (کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی «ره») موجود است؛ یعنی واقعاً نخستین کتابخانه از لحاظ کتب خطی نفیس شیعه است. در اکثر این‌ها مشاهده می‌شود که علمای مشهور زمان هر کدام زمان کتابت نسخه، آن‌ها را به‌خوبی تصحیح کرده‌اند.

زمانی بعضی مخالفین علامه مجلسی که در رفتار ایشان تشکیک می‌کردند. می‌گفتند هزاران کتاب در کتابخانه‌ها است که به خط مرحوم مجلسی در آخرش نوشته شده «این کتاب بر بنده خوانده شد و من اغلاط این را گفتم و تصحیح کردند.» ایشان استدلال می‌کردند که عمر مجلسی شصت، هفتاد سال که بیشتر نیست، او چطور توانسته این چند هزار کتاب



شدند که در آن‌ها ضوابط نسخه‌نویسی و تصحیح نسخ مراعات نمی‌شد؛ فلذا اغلاط بسیار زیادی در آن‌ها راه می‌یافت گرچه آرام‌آرام چاپ‌های جدید تصحیح شدند و کیفیت کتاب‌ها نیز بالا رفت. معمولاً در کتاب‌های قدیمی قطع‌های کوچک‌تری که چاپ سنگی می‌شدند، غلط‌های بیشتری داشتند و قطع‌های وزیر و علاوه بر جلد‌های فاخر و زیبا، تصحیح علما بودند و بیشتر می‌شد از آن‌ها استفاده کرد. در آن زمان یعنی حدود شصت، هفتاد سال پیش مرحوم ابوی دو، سه نفر از بازاری‌های تهران را به چاپ متون شیعی تشویق کردند. آن زمان کتاب‌های مذهبی را خیلی کم چاپ می‌کردند، خریدار هم نداشتند. بیشتر مردم داستان‌ها سفرنامه‌ها و این‌طور چیزها را می‌خریدند. مرحوم آقای پوشان پور از تجار تهران یکی از نخستین افرادی بود که اقدام به چاپ کتاب‌های مذهبی کرد؛ مثلاً شرح کتاب روضه المتقین را آقای پوشان پور در چهارده جلد به تصحیح مرحوم آیت‌الله آقای شیخ علی پناه اشتهاردی و مرحوم سید حسین کرمانی از اصحاب آقای بروجردی در چهارده جلد چاپ کردند که انصافاً چاپ خوبی بود. اشخاص دیگری هم بودند که نامشان اکنون از یادم رفته است و آن‌ها کتاب‌هایی چون تفسیر برهان و مهجۀ البیضاء را چاپ کردند. همه

را یک به یک تصحیح کند و این‌طور پیش برود. این سؤال بسیار جدی بود. مرحوم ابوی می‌گفتند این استدلال ناشی از بی‌اطلاعی اشکال‌کنندگان است؛ چراکه مرحوم مجلسی شیخ الاسلام بودند و شیوه کارشان نیز این بود که در سالن بزرگی می‌نشستند و یک میز کوتاه و نسخه‌ای خطی نیز پیش رویشان بود. دورتادورشان حدود صد، دوست و گاهی سیصد نفر همچون مجلس قرائت قرآن می‌نشستند و یک نفر هم مانند قاری شروع به خواندن بلند آن نسخه می‌کرد. در این حین مرحوم مجلسی می‌گفتند که اینجا صحیح است و آنجا سقیم است و الی آخر در نتیجه همه نسخه‌هایشان را طبق دستور علامه مجلسی تصحیح می‌کردند و در آخر نیز علامه دو، سه سطر می‌نوشتند مبنی بر اینکه این نسخه در حضور من تصحیح شده. نه اینکه خود علامه یک‌به‌یک آن‌ها را تصحیح کرده باشد. این خود نشان‌دهنده اهمیت کار است. در حال حاضر نسخه‌هایی که تصحیح علما است ارزشی ده‌ها برابر یک نسخه معمولی خطی دارد و همین باعث شده که سوداگران در این زمینه سوداگری کنند و بعضاً برخی نیز دست به دغل‌کاری بزنند که این خود نشان‌گر اهمیت موضوع است. پس از این و با ورود صنعت چاپ، نسخه‌های خطی دیگر منسوخ

در حال حاضر نسخه‌هایی که تصحیح علما است ارزشی ده‌ها برابر یک نسخه معمولی خطی دارد و همین باعث شده که سوداگران در این زمینه سوداگری کنند و بعضاً برخی نیز دست به دغل کاری بزنند که این خود نشان‌گر اهمیت موضوع است

از خودشان بپرسند که چطور می‌خواهند برای بعد از خودشان آن کتابخانه با این خرج‌های زیاد اداره بشود؟ پیشنهاد من به این عزیزان این است که به جای این کار، کتابخانه‌شان را به کتابخانه‌های بزرگی مثل اینجا یا آستان قدس یا جاهای دیگر اهدا کنند که این‌ها در تاریخ بماند. در حال حاضر ما کتاب‌های زیادی داریم که پشتش وقف جایی مرقوم شده است، یک مدرسه‌ای، یک مسجدی؛ اما معلوم نیست چه بلایی سر آنجا آمده است. این کتاب‌ها نیز چند دست گشته و الآن در این کتابخانه فروش رفته است. جالب است، پشت یکی از همین کتاب‌ها هم این عبارت را نوشته بود که: من این کتاب را برای فلان مدرسه وقف کردم تا طلاب از آن استفاده کنند. هر کسی به این کتاب دستبرد بزند و از این مدرسه خارج کند و بفروشد مانند این است که بر خوک سوار شده و به جنگ سیدالشهدا می‌رود. ببینید چقدر برای ایشان اهمیت داشته. این است که در آن زمان وقف زیاد بوده، اما الآن دیگر کار صحیحی نیست؛ چراکه سارقان هم زیاد شده‌اند. زمانی یکی از مسئولان کتابخانه خودمان به دفتر مراجعه کرده بود و چند کتاب خطی هم مثل همیشه جلوی میز بود. من عده‌ای مهمان داشتم و برای بدرقه ایشان رفتم. در این حین آن آقا چهار کتاب را ربود به طوری که از کثرت کتاب‌ها فقدان آن‌ها در نظر نمی‌آمد. چند روز بعد از منزل تماس گرفتند و گفتند یک نفر چهار کتاب خطی برای فروش آورده

این‌ها را ابوی توصیه کردند. آن هم نه به این صورت که بفروشند؛ بلکه پس از چاپ لیست می‌گرفتند و برای مثال سیصد تا برای ابوی می‌فرستادند، سیصد تا برای آقای گلپایگانی و سیصد تا برای هر کدام از مراجع نجف ارسال می‌کردند و ایشان نیز این‌ها را بین طلبه‌ها توزیع می‌کردند. این امر کار بسیار مفیدی در آن زمان بود و تصحیح را خیلی رایج کرده بود.

” آیا می‌شود از این فرمایشات این‌طور برآورد کرد که به‌طورکلی امر تصحیح و پرداختن به آن در تراث ما بیشتر قائم به فرد است؟

بله! چون کاتب یا حتی یک عالم نمی‌تواند از خودش نظری در این باره بدهد؛ چراکه خیانت در امانت می‌شود، بلکه هر آن چیزی که متن است باید انجام شود. **” به‌عنوان نکته پایانی اگر مطلبی را صلاح می‌دانید بیان فرمایید.**

نخست اینکه در حال حاضر کتابخانه‌های بزرگی مثل ما متأسفانه بسیار مهجور مانده است. پدر ما با رنج و زحمت بسیار این کتاب‌ها را جمع‌آوری کرد به طوری که الآن هر کسی نیاز به کتاب داشته باشد به اینجا مراجعه می‌کند. کجای دنیا کتابخانه‌ای می‌بینید بدون اخذ وجهی از اعضا کارت عضویت صادر شود؟ درحالی‌که ما این کار را انجام می‌دهیم و همه چیز در اینجا رایگان و در اختیار مردم هست. با این حال نمی‌دانیم چرا دولت به جای اینکه بودجه اینجا را زیاد کند، هر روز از آن کم می‌کند. ما هر کدام از همکارانمان که بازنشست می‌شوند دیگر نمی‌توانیم جایشان نیرو بگیریم؛ چون به قول خودشان دولت پول ندارد. ما اگر نیروی جایگزین نگیریم معنایش نابودی کتابخانه و به خطر افتادن آینده این نسخه‌های خطی است. دوم اینکه خیلی از افراد که کتابخانه‌ای برای خودشان دارند به این هوس می‌افتند که آن را گسترش داده و تبدیل به کتابخانه عمومی کنند. این افراد به این نکته توجه ندارند که اگرچه ایجاد کتابخانه آسان است؛ اما ضامن بقاء می‌خواهد. باید نخست این سوال را

سفارت‌خانه پرسیدم گفتند دولت چین اجازه نمی‌دهد به این دلیل که معتقد است باعث نابودی فرهنگ می‌شود؛ اما به‌عوض در مناطق مسلمان‌نشین حتی در دهات نیز دیش‌ها قابل رؤیت بود. به این دلیل که می‌خواستند مسلمان‌ها را فاسد کنند و مانع گرایش آن‌ها به اسلام شوند.

بهتر است که عزیزان و جوانان کتاب بخوانند. اگر شیعه هستید. اگر اثناعشری هستید از کتاب استفاده کنید. متأسفانه امروز هر کجا که نگاه می‌کنی همه موبایل به دست هستند و مطالبی مستهجن و تصاویری عجیب و غریب نگاه می‌کنند.

همان روزهای اولی که موبایل در ایران فراگیر شده بود یکی از استادان دانشگاه به من نصیحت کرد و گفت «از این وسیله تا می‌توانی استفاده نکن.» سپس دلایلی ارائه کرد که یکی از آن‌ها را خدمت شما عرض می‌کنم. او گفت شما وقتی می‌خواهی یک عمل ریاضی را انجام دهی ابتدا به ذهن خود فشار می‌آوری تا جواب رو از مغز خود بگیری و پیاده کنی، اما وقتی در موبایل این عمل را وارد می‌کنی مغز مشغول فکر دیگری است و جواب را آماده تحویل می‌گیرد. بدین ترتیب مغز آرام‌آرام بیکار می‌شود و کاری از او برنمی‌آید.

در سفرها خاطرم هست که وقتی در راه‌های طولانی سوار هواپیما بودیم، مانند سفری که هشت ساعت از دبی تا مغرب داشتیم (که به اشتباه به آن مراکش می‌گویند، مراکش شهری است در مغرب) مشاهده می‌کردم که خارجی‌ها از لحظه‌ی نشستن تا زمانی که به آنجا رسیدیم کتاب خواندند؛ اما ما ایرانی‌ها و عرب‌ها یا خواب بودیم یا مشغول خوردن. این بسیار ناپسند است. هشت ساعت مطالعه چقدر مطلب می‌تواند نصیب انسان کند! ان‌شاءالله سعی کنید کتاب بخوانید آن هم کتاب خوب. اگر تشخیص نمی‌دهید با کارشناسان مشورت کنید که چه کتابی جزء بهترین‌ها است و از استفاده کنید.

من از آنجایی که تک‌تک کتاب‌های اینجا را می‌شناختم به‌محض مواجهه فهمیدم که این کتاب‌ها آشناست. بعد هم خط خودم را پشتشان دیدم به آن آقا رو کردم و گفتم از همین الان مرخصی و اگر نیروی آبرویت در محل خطر است. از او خواستم به قرآن سوگند بخورد که غیر از این مورد تابه‌حال چنین نکرده باشد و او سوگند خورد و گریست و اذعان کرد که به دلیل مشکلات معیشت مجبور به این کار شده است. چند ماه بعد از جلوی حرم حضرت معصومه که عبور می‌کردم دیدم کسی قوطی سیگاری بساط کرده و با چند بسته سیگار می‌فروشد و یک پایش از زیر زانو قطع است. دلم به حالش سوخت وقتی نگاه کردم متوجه شدم او همان کسی است که کتاب‌ها را سرقت کرده است. تا من را دید به دست و پایم افتاد و گفت این جزای خطایی است که کرده‌ام. دچار دیابت شدیدی شدم و در آخر مجبور شدم پایم را از بالای زانو قطع کنم. سپس متوجه شدم که یک تکه زمین هشتاد متری در بیابان خریده و چهاردیواری درست کرده و به‌جای درب هم جلوی آن پرده‌ای برای جلوگیری از سرما انداخته است. پس از این از یکی از معماران خواستم که خانه را برای او اصولی بسازد و قرانی هم پول نگیرد. چند سال بعد آن بنده خدا از دنیا رفت. غرض این است که این اموال وقفی و نگهداری از چنین میراثی این زحمت‌ها و دشواری‌ها را به همراه دارد

” اگر ممکن است در حد چند سطر سخنی در باب تشویق به کتاب‌خوانی و ایجاد انگیزه مطالعه داشته باشید.

خواهش جدی من از همه خوانندگان این است که بیشتر اوقاتشان را صرف مطالعه کنند. متأسفانه کتاب‌خوان در کشور ما خیلی کم است و این نیز بلایی است که موبایل بر سر فرهنگ ما و همه کشورها آورده است. هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم در یکی از سفرهایی که به چین داشتم دیدم که در خیلی از جاها دیش ماهواره وجود ندارد، علت را که از کارمندان

خودگردانی مالی دانشگاه، ضرورت یا انتخاب؟

چرخ نیلوفری دانش به دست دانشگاهیان

دانشگاه آرمانی چه مناسبتی با بازار، سرمایه و سیاست دارد؟

پژوهش و خدمات است.

کنشگران چنین دانشگاهی (اعضای هیئت علمی، کارکنان و دانشجویان) در یک سطحی از رضایت قرار می‌گیرند و دانشگاه به لحاظ کیفیت در حد مطلوبی است؛ اما با گذشت زمان تحولاتی داشتیم و دانشگاه هم مستثنی از این تحولات نبود. اتفاقی که در عصر حاضر رخ داد، نفوذ رویکرد بازاری بر بیشتر اکوسیستم‌ها بود که یکی از این اکوسیستم‌ها آموزش عالی است. نفوذ این رویکرد تا جایی بود که باعث شد نهادهای آموزش عالی، به فروشگاه‌های زنجیره‌ای فروش مدرک فرو کاسته شوند که البته این پایان انحطاط نبود. مشکلات اقتصادی باعث شد که این بحران‌ها به سیاست‌گذاری و لایه‌های زیرین برنامه‌ریزی دانشگاه‌ها هم رسوخ کند. دانشگاه از این رسوخ نگران بود؛ چراکه اگر این مسئله ریشه می‌دواند، کیفیت تحت تأثیر قرار می‌گرفت.

این باعث شد دانشگاه با چالشی روبه‌رو شود و آن چالش، حقیقتی بود که با آن روبرو شده بود و آن کمبود و محدودیت در منابع مالی بود که در سازوکار دانشگاه اثر می‌گذاشت. پرسشی که به آن پرداختیم این است که دانشگاه در رویارویی با این چالش چه مسیری را باید طی کند تا ضمن پاسداشت ارزش‌های بنیادین بتواند، دسترسی بیشتری به منابع مالی داشته باشد و به سطحی از خودگردانی مانا برسد؟

کتاب «خودگردانی مالی دانشگاه‌ها» نوشته شادی روحانی و زهرا رشیدی که توسط سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی منتشر شده است، با ترتیب دادن پژوهشی با رویکرد کیفی و با تکیه بر شرایط کنونی دانشگاه‌های مورد مطالعه به چارچوبی برای خودگردانی مالی در این دانشگاه‌ها می‌رسد. کتاب در جست‌وجوی یافتن پاسخی به این پرسش است که چه مسیری را بایستی در پیش گرفت تا دانشگاه‌ها دسترسی بیشتری به منابع مالی داشته و به سطحی از خودگردانی مالی برسند. با این مقدمه به گفت‌وگو با نویسندگان کتاب نشستیم تا خودگردانی مالی دانشگاه‌ها را از زبان ایشان بیشتر بشناسیم.

”وقتی عنوان کتاب را می‌بینیم دلالت روشنی بر مفهوم استقلال دانشگاه در آن وجود دارد این استقلال به عقیده شما چه معنایی دارد؟ چه ابعادی دارد و دایره امکان‌ش تا چه حد است؟ رشیدی: در گذشته درک ما از دانشگاه یک درک آرمانی بود و دانشگاه آرمانی دانشگاهی است که پیوند تاریخی دارد و مهم‌ترین دغدغه آن پاسداشت ارزش‌های بنیادین خود در سه حوزه کارکردی آموزش،

باید خود را مستثنی از بقیه سیستم‌ها بدانند؟ در جایی که تمام نهادها و صنعت به خاطر خصلت بنیادین اقتصاد سرمایه‌داری به‌سوی توده‌ای شدن می‌روند، آیا اساساً ممکن است که ما بخواهیم دانشگاه توده‌ای را نفی کنیم؟

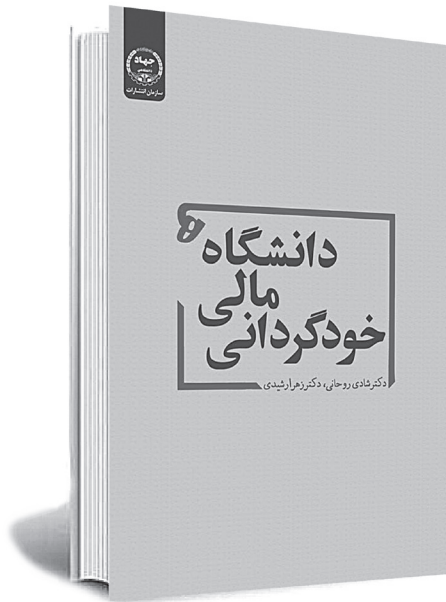
روحانی: یک زمانی دانشگاه نخبه‌گرا وجود داشت و فقط عده‌ای خاص می‌توانستند به دانشگاه بروند. آن‌ها کاملاً وابسته به دولت بودند. ما از آن زمان فاصله گرفتیم؛ ولی

این به آن معنا نیست که ما دیگر دانشگاه نخبه‌گرا نداریم، بلکه دانشگاه‌های نخبه‌گرای ما در کنار دانشگاه‌های توده‌ای در حال فعالیت هستند. در این دوره شاهد توده‌گرایی هستیم. اتفاقی که بعد از جنگ جهانی دوم افتاد این بود که تقاضای اجتماعی برای گسترش دانشگاه‌ها مطرح شد و دانشگاه‌ها به نقطه‌ای رسیدند که به این تقاضا پاسخ دهند و شروع به گسترش کردند و بنیان‌های دانشگاه را تغییر دادند.

وقتی دانشگاه‌ها از نخبه‌گرایی عبور می‌کنند و وارد فاز توده‌گرایی می‌شوند به صورت کاملاً مشهود در جامعه اثرگذارند. بنده در اینجا به کلمه نفی در پرسش شما نقد دارم، دانشگاه همیشه برآمده از جامعه و پاسخ‌گوی جامعه بوده ولی مسئله این است که این پاسخگویی همواره حدودمرز داشته است.

بنابراین مسئله دقیقاً چیست و ما با چه چیزی کلنجار می‌رویم؟

روحانی: در دوره‌ای به سر می‌بریم که از دانشگاه



در اینجا بحث خودگردانی یا همان استقلال مطرح می‌شود و سوال نخست شما که چطور به خودگردانی ورود کردیم پاسخش در اینجا است.

ریشه استقلال در نهادهای آموزش عالی واژه آتونومی است که از زبان یونانی گرفته‌شده و تعاریف متفاوتی از آن وجود دارد.

فصل مشترک این تعاریف بند یک بیانیه انجمن دانشگاه‌هاست که استقلال را «اداره کردن نهاد آموزش عالی بدون دخالت عوامل خارجی

و عدم دخالت در حیات داخلی دانشگاه» می‌داند. آنچه از خودگردانی مالی مدنظر ما بوده، استقلال و خودمختاری تام و عدم وابستگی نیست؛ بلکه ما دانشگاه را یک زیر نظام اجتماعی در نظر گرفتیم که با جامعه در ارتباط است و باید در برابر اجتماع پاسخگو باشد. این مسئله باعث می‌شود استقلال تبدیل به یک مفهوم چندبعدی شود.

با همه این تفاسیل نمی‌توانیم به‌وضوح بگوییم که دانشگاه تا چه حد می‌تواند به خودگردانی مالی دست پیدا کند چون استقلال دانشگاه وابسته به یکسری عوامل بیرونی مثل رویکرد حاکمیت و... است، اما آنچه می‌توانیم به‌وضوح در مورد آن صحبت کنیم آن است که هر چه قدر دانشگاه در جذب منابع مالی توانایی بیشتری داشته باشد، استقلال بیشتری دارد.

اگر بخواهیم از زاویه لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری به این بحث نگاهی داشته باشیم، این سؤال مطرح می‌شود که چرا سیستم دانش

نخبه‌گرا فاصله گرفتیم. تأکید می‌کنم این به این معنی نیست که دانشگاه نخبه‌گرا وجود ندارد، خیر، وجود دارند و در حال فعالیت هستند؛ ولی سهم اندکی دارند. چه اتفاقی افتاده است؟ با توده‌گرا شدن دانشگاه‌ها شاهد کمتر شدن بودجه دانشگاه‌ها از سمت دولت بودیم. اینجا نقطه‌ای است که دانشگاه برای تأمین نیازهای مالی خود نیاز به منابع مالی بیشتری داشت و این کمبود باعث شد دانشگاه‌ها به فکر بیفتند. دانشگاه برای ادامه دادن به حیاط پایدار خود باید تا حدودی از دولت فاصله بگیرد و از بازار کسب درآمد کند اما با این الزام که نباید از ارزش‌های بنیادین خود فاصله بگیرد. ما تلاش کردیم الگویی را ارائه دهیم که دانشگاه واقعی را در کنار فضایی برای جذب منابع مالی غیرعمومی داشته باشیم.

” این پاسخ، پیش فرض مستتری را با خود به همراه دارد و آن اینکه دانشگاه «ذات پایدار و مستمری» دارد که می‌تواند از عصر نخبه‌گرایی به عصر توده‌گرایی منتقل شود؛ برای کسی که مایل نیست این پیش فرض را در نظر بگیرد، این پرسش به وجود می‌آید که چطور می‌شود بین این دو پارادوکس؛ یعنی تن دادن به دانشگاه توده‌گرا و ابقای ارزش‌های الیت جمع کرد؟

روحانی: دانشگاه وقتی توده‌گرا شد از ارزش‌های بنیادین خود افول نکرد؛ یعنی استقلال آکادمیک و آزادی بیان که از زمان نخبه‌گرایی از جمله ویژگی‌های دانشگاه بود همچنان هست.

رشیدی: پرسش اساسی که برای ما اتفاق افتاد این بود که دانشگاه با یکسری چالش روبه‌رو شده بود که مهم‌ترین آن‌ها محدودیت مالی بود؛ بنابراین دانشگاه چه مسیری را باید طی کند تا بتواند با این چالش روبرو شود؟ باتوجه به شرایطی که در آن هستیم دانشگاه توده‌گرا را نمی‌کنیم، ما می‌خواهیم بگوییم چه کار کنیم که به درک آرمانی نزدیک شویم؟

” استقلال، هویت ذاتی هر سیستمی است. دانشگاه آرمانی درباره این که در پی کدام حقیقت باشیم و کدام حیطه‌ها ارزشمندند به ما چه می‌گوید؟ آیا شما نقطه‌ای می‌بینید که آرمان و هویت اساسی سیستم دانش نقض شده باشد؟

روحانی: از آنجایی که دولت برای تأمین مالی دانشگاه‌ها ورود کرد، سیاست‌های دولت در دانشگاه تزیق شد. من سعی کردم یک مدل تأمین مالی شبه بازاری، شبه آکادمیک به وجود بیاورم. اگر دانشگاه بخواهد یک دانشگاه خودگردان شود، یعنی ممر درآمدی غیر از منابع دولتی داشته باشد که بتواند آنجایی تخصیص دهد که مأموریت‌های خود را تحقق بخشد، نیاز به الگویی هست که وزارت علوم از جایگاه تصدی‌گری خارج شود و به یک نهاد نظارتی تبدیل شود، نظارت بر کیفیت عملکرد دانشگاه‌ها و پاسخ‌گویی دانشگاه به جامعه.

رشیدی: اگر این اتفاق بیفتد بین جامعه و دانشگاه پیوند برقرار می‌شود این چارچوب، انعطاف‌پذیر است و می‌توان آن را در هر دانشگاهی اجرا کرد.

” با این وصف لطفاً در مورد پیشینه و آینده طرح و جزئیات آن بیشتر بفرمایید.

روحانی: برخلاف روال رایج در زمینه اقتصاد آموزش عالی، ما از زاویه دیگری به مسئله نگاه کردیم. با خود گفتیم برای این که دانشگاه را یک دانشگاه خودگردان تبدیل کنیم بهتر است به جای این که یک الگوی اقتصادی پس‌ذهنمان باشد، به ظرفیت‌های درونی دانشگاه نگاه کنیم و درواقع نگاه مدیریتی داشته باشیم؛ بنابراین از تکنیک‌های کمی - کیفی «آی اس ام» و «سوات» برای آشکار کردن ظرفیت‌های چنین دانشگاهی در این پژوهش استفاده شد. طبق این الگو، دانشگاه ظرفیت‌های درونی اش را شناسایی و فعال می‌کند. خروجی تکنیک آی اس ام، یک الگوی ۵ سطحی را به ما تحویل داد.

خرد. مطلبی که راجع به اعتباربخشی و تضمین کیفیت وجود دارد مربوط به سطح کلان است؛ اگر ما در دانشگاه استقرار نظام کیفیت داشته باشیم، ضامن بهبود کیفیت دانشگاه می‌شویم و اگر دانشگاه از نظر کیفیت بهبود پیدا کند، می‌تواند در سطح بین‌المللی رتبه خوبی بگیرد و این خود گامی رو به جلو است.

” به چه امکانات دیگری می‌توان پرداخت؟

روحانی: ما یک چارچوب خودگردانی مالی ارائه کرده‌ایم. گام بعدی، اجرایی‌سازی این چارچوب است و این چارچوب باید داخل بافت دانشگاه اجرا شود و مؤلفه و گام‌های عملیاتی آن را استخراج کرد. این الگو یک پیشنهاد است که نیاز به گام اقدام دارد و در این مرحله باید دانشگاه قدم پیش بگذارد.

رشیدی: ویژگی مهم این پیشنهاد انعطاف‌پذیر بودن آن است و انعطاف‌پذیر بودن این الگو مزیتی است که باعث می‌شود در دانشگاه‌های مختلف و با توجه‌ها به شرایط بافتی ویژه آن قابلیت اجرا داشته باشد. یکی دیگر از راهکارهایی که اگر در سطح کلان به آن دقت شود، می‌تواند نتیجه ساز باشد، سیاست‌زدایی از فضای عمومی آموزش عالی است. در نگاه اول ممکن است این سوال پیش آید که این مطلب چه ارتباطی با خودگردانی مالی دانشگاه‌ها دارد؟ ارتباط آن در این است که دانشگاه‌های ما وقتی دچار سیاست‌زدگی می‌شوند، شرایط ناپایدار پیدا می‌کنند و این شرایط ناپایدار یعنی هر دولتی سیاست‌های مقطعی خود را برای دانشگاه در نظر می‌گیرد و دولت بعدی هم به تعقیب سیاست‌های مقطعی خود می‌پردازد و این باعث می‌شود دانشگاه در این شرایط ناپایدار قرار گیرد. اگر بتوانیم این ناپایداری را تا حدی تعدیل کنیم استقرار دانشگاه بیشتر می‌شود و از ثمرات این استقرار عطف توجه بیشتر به بحث استقلال و خودگردانی مالی است.

دو سطح اول عبارت‌اند از عوامل بیرونی دانشگاه که عوامل پرنفوذ و سنگینی هستند و دانشگاه برای تغییر آن‌ها ظرفیت کمی دارد.

سطح پنجم زیرساخت‌های قانونی است که فرض وجود آن مسلم و غیرقابل بحث است؛ چراکه دانشگاه برای هرگونه تغییر کلانی از جمله رسیدن به خودگردانی مالی به زیرساخت قانونی نیاز دارد؛ اما نکته مهمی که درباره آن وجود دارد این است که برخلاف حائز اهمیت بودن آن دانشگاه برای رسیدن به خودگردانی مالی نباید به‌طور مستقیم روی این عامل فشار بیاورد. سطح چهارم استقلال دانشگاهی و مدیریتی کلان آموزش عالی است. این سطح هم اگرچه وابستگی کمی به سطح بالایی دارد ولی دانشگاه نمی‌تواند مستقیماً درباره آن کاری انجام دهد. آیا اگر نهادهای بالادستی مثل «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و... نخواهند استقلال دانشگاه را به رسمیت بشناسند، دانشگاه می‌تواند در مسیر خودگردانی مالی قرار بگیرد؟ قطعاً خیر؛ پس این مسیر هم مسیر مناسبی برای استقلال دانشگاه‌ها نیست.

اکنون نوبت به سطح میانی یعنی سطح سوم می‌رسد که ظرفیت‌های بیرونی و درونی دانشگاه‌ها را با هم درمی‌آمیزد و به دانشگاه امکان می‌دهد که در صورت فعال کردن آن‌ها یک گام به منابع غیرعمومی نزدیک‌تر شوند. این ظرفیت عبارت است از مأموریت‌گرا کردن دانشگاه‌ها که البته جز با توافق و گفت‌وگو بین دانشگاه‌ها، وزارت علوم و نهادهای بالای سیاست‌گذاری اتفاق نمی‌افتد؛ بنابراین این هم مسیر کوتاهی برای رسیدن به خودگردانی مالی نیست.

سطح اصلی به عقیده ما سطح دوم است؛ سطح عوامل میانجی، عواملی که در خودگردانی مالی بسیار اثرگذارند مثل تقویت زیرساخت‌های پژوهشی.

رشیدی: ما برای هر سطحی که بررسی کردیم، در دو سطح به ارائه راهکار پرداختیم؛ سطح کلان و سطح

گردهمایی پژوهشگران صنعت نشر ایران در دومین کنفرانس پژوهش‌های نشر

پرسش‌های بنیادی از صنعت نشر ایران

تأملی در مرزهای حقوقی و هویتی و بازانديشي در بنيادهای فرهنگي صنعت نشر

«پیامدهای الحاق ایران به کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق نشر؛ مبتنی بر سنتز پژوهی»



دکتر داریوش مطلبی
عضو هیئت علمی
دانشگاه آزاد اسلامی

هنگامی که از حقوق
مؤلف صحبت به میان
می‌آید، منظور حمایت

از ناشر یا مؤلف اثر با رویکرد ممانعت از انتشار غیرقانونی آثار است، حال آنکه وقتی به حقوق مادی و معنوی می‌پردازیم، اگرچه جنبه‌های سلبی مسئله پررنگ می‌شود، اما در واقع جنبه‌های ایجابی این حق بیشتر حائز اهمیت است. پژوهش حاضر نشان‌گر این است که با وجود پاسخ‌های بسیار به پرسش از «الحاق یا عدم الحاق ایران به کنوانسیون حقوق نشر»، لازم است پژوهشی مجزا پیرامون این پاسخ‌ها و مطالعات انجام شود.

حق مؤلف سابقه‌ای طولانی دارد؛ از زمانی که نشر به صورت صنعت مطرح شد طبیعتاً افرادی نیز بودند که از آن به صورت غیر مجاز استفاده کنند و همین امر باعث تدوین قانون‌هایی در این زمینه شد. اولین قانون رسمی در این زمینه در ایران سال ۱۳۴۸ مطرح

دومین کنفرانس پژوهش‌های نشر، تیرماه سال ۱۴۰۱، با هدف خلق بستری علمی برای بارور کردن پرسش‌ها، پاسخ‌ها، پژوهش‌ها و دغدغه‌های جدی فعالان صنعت نشر ایران میزبان محققان برجسته دانشگاهی این حوزه در دانشگاه تهران بود. این کنفرانس در قالب سه نشست مجزا، به طرح پنج موضوع اساسی پژوهش‌های نشر پرداخت؛ نشست نخست با محوریت پرسش از مرزهای حقوقی و هویتی این صنعت، بر دو موضوع «حقوق مالکیت فکری» و «فناوری‌های نوین نشر» تمرکز داشت؛ نشست دوم با هدف بازانديشي در بنيادهای فرهنگي این صنعت، پرسش از «سیاست‌گذاری نشر» و «کتب درسی» را پیش روی پژوهشگران قرار داد و در نشست سوم، عطف نظر به استواری این صنعت بر پایه‌های میانجی ادبیات، موضوع «ادبیات معاصر» به‌عنوان بخش ویژه این کنفرانس به بحث و فحص گذاشته شد. با توجه به اهمیت مباحث ارائه شده در این کنفرانس، در ادامه خلاصه‌ای از این مطالب تقدیم می‌شود.

شد و بعد در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ نیز قوانینی در این زمینه وضع شد. قانون سال ۱۳۴۸ از قوانین پیش‌رو در زمان خود بود، اما همچنان خلأهایی در آن به چشم می‌خورد؛ نظیر اینکه «آیا باید از آثار غیر ایرانی نیز حمایت شود یا نه؟» از همین رو بحث پیوستن ایران به کنوانسیون همچنان در هاله‌ای از ابهام است؛ برخی صاحب‌نظران مخالف و برخی دیگر موافق پیوستن ایران هستند و بررسی مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که حجم بسیار زیادی از پژوهش‌ها به این مسئله پرداخته‌اند و پژوهشگران زیادی به این حوزه توجه داشته‌اند.

عقیده نگارنده پس از بررسی مطالعات فوق بر آن است که الحاق ایران به این کنوانسیون در بلندمدت می‌تواند به نفع صنعت نشر ایران باشد؛ اما در کوتاه‌مدت به خاطر هزینه‌هایی که برای ناشر و خریدار دارد موجب ضرر خواهد بود. بررسی پژوهش‌های انجام شده در این زمینه نشان می‌دهد که اگرچه این الحاق در حرفه‌ای شدن صنعت نشر مؤثر است؛ اما برای پیامدهای منفی کوتاه‌مدت آن نیز باید برنامه‌ریزی و کنترل دقیقی پیش‌بینی شود.

”التزام به رعایت حق معنوی در نشر آثار علمی / تا کجا حق با مؤلف است؟“

این حق چهار بخش است؛

۱) حق افشای عمومی یا حق نخستین انتشار اثر که منحصر به مؤلف است.

۲) حق پدری؛ به این معنا که نام مؤلف باید تا ابد بر اثر باقی بماند و هیچ‌کس حق تغییر یا حذف آن را ندارد.

۳) حق حرمت و تمامیت اثر؛ یعنی هیچ‌کس غیر از مؤلف حق دخل و تصرف در اثر را ندارد.

۴) حق پشیمانی و استرداد اثر که در برخی کشورها مثل فرانسه وجود دارد؛ اما در ایران نیست.

این حقوق در طول زندگی و حتی بعد از فوت مؤلف مورد حمایت قرار می‌گیرد، گرچه برخی کشورها بعد از مرگ تعدیل‌هایی در آن‌ها ایجاد کرده‌اند. حال چالشی که در رابطه با این حقوق وجود دارد این است که اگرچه آثار برای استفاده مخاطب تولید و منتشر می‌شود، اما در استفاده از آن‌ها، خواه‌ناخواه بخشی از حقوق مؤلفان نقض می‌شود؛ مثلاً در مواردی ممکن است نقل قول صورت بگیرد، یا بخشی از اثر مؤلفی دیگر استفاده شود. آنچه در رابطه با این موارد اهمیت دارد این است که مثلاً در این نقل قول باید حق معنوی مؤلف را رعایت کنیم، پس حتی اگر حقوق مادی تا حد کمی نقض شود، اما مراعات حقوق معنوی ضروری است.

در همین راستا در کنوانسیون برن تأکید شده که تغییر در اثر مؤلف اگر به حیثیت اثر لطمه نزند مجاز است؛ در نتیجه یکی از اصول حاکم بر استثنائات حق مادی در قانون فوق این خواهد بود که حق معنوی رعایت شود، گرچه در قانون ما این امر مطلقاً ممنوع است.

پرسش دیگری که در رابطه با قانون حمایت از مالکیت فکری در ایران مطرح می‌شود این است که: «آیا استفاده از ایده دیگری، نقض حق معنوی مؤلف محسوب می‌شود یا خیر؟» در این رابطه باید گفت که طبق نظام مالکیت ادبی در ایران، ایده‌های محض مورد حمایت نیستند و فقط تجلی ایده‌ها مشمول حق مؤلف

شد و بعد در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ نیز قوانینی در این زمینه وضع شد. قانون سال ۱۳۴۸ از قوانین پیش‌رو در زمان خود بود، اما همچنان خلأهایی در آن به چشم می‌خورد؛ نظیر اینکه «آیا باید از آثار غیر ایرانی نیز حمایت شود یا نه؟» از همین رو بحث پیوستن ایران به کنوانسیون همچنان در هاله‌ای از ابهام است؛ برخی صاحب‌نظران مخالف و برخی دیگر موافق پیوستن ایران هستند و بررسی مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که حجم بسیار زیادی از پژوهش‌ها به این مسئله پرداخته‌اند و پژوهشگران زیادی به این حوزه توجه داشته‌اند.

عقیده نگارنده پس از بررسی مطالعات فوق بر آن است که الحاق ایران به این کنوانسیون در بلندمدت می‌تواند به نفع صنعت نشر ایران باشد؛ اما در کوتاه‌مدت به خاطر هزینه‌هایی که برای ناشر و خریدار دارد موجب ضرر خواهد بود. بررسی پژوهش‌های انجام شده در این زمینه نشان می‌دهد که اگرچه این الحاق در حرفه‌ای شدن صنعت نشر مؤثر است؛ اما برای پیامدهای منفی کوتاه‌مدت آن نیز باید برنامه‌ریزی و کنترل دقیقی پیش‌بینی شود.

”التزام به رعایت حق معنوی در نشر آثار علمی / تا کجا حق با مؤلف است؟“



دکتر زهرا شاکری عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

یکی از پرسش‌هایی که در این پژوهش پاسخ داده می‌شود این است

که: «قلمروی حق معنوی تا کجاست؟» باید گفت:

نظر داشت که لازم است حقوق مادی و حقوق معنوی ناشران و پدیدآورندگان به طور کامل در کتابخانه‌ها رعایت شود. همچنین باید دانست که مدت حمایت قانون کپی‌رایت از اثر ۵۰ سال پس از مرگ پدیدآور است و در صورتی که پدیدآور وارثی نداشته باشد، اثر تبدیل به منابع عمومی می‌شود. با این وجود برخی منابع در کتابخانه‌ها هستند که شامل این قاعده می‌شوند، اما به دلیل بی‌اطلاعی از قانون همچون سایر منابع با آن‌ها برخورد می‌شود.

در این پژوهش آیین‌نامه‌های کتابخانه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته تا با توجه‌ها به شرایط کشور خود بتوان به راهکارهایی برای این مقوله رسید. دو مورد از راهکارهایی که در این پژوهش پیشنهاد شده عبارت است از:

۱) ذکر وضعیت حقوق مادی و معنوی هر اثر در اطلاعات منبعی که وارد نرم‌افزار شده، به صورتی که در هنگام جست‌وجو در پرتال کتابخانه مورد نظر به فرد نشان داده شود.

۲) طراحی فرم پیشنهادی ثبت منابع کتابخانه‌ای در بخش ورودی کتابخانه‌ها و فراهم‌آوری منابع که طبق آن وضعیت کپی‌رایت منابع کتابخانه‌ای ثبت شود.

” بررسی اشکالات «قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در تهیه آثار علمی» و «دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی»



دکتر مهدی خاقانی
اصفهانی استادیار
پژوهش‌کننده تحقیق و
توسعه علوم انسانی
«سمت»

می‌شوند؛ بنابراین به‌طورکلی نقض یا استفاده از ایده اثر دیگری، جرم تلقی نمی‌شود و مشمول این قانون نیست، اما ممکن است مشمول سرقت علمی بشود و از مراجع مربوطه قابلیت پیگیری دارد.

” «تحلیلی بر کپی‌رایت منابع منتشر شده در کتابخانه‌های ایران» / دیو کپی‌رایت در مخزن کتابخانه‌ها



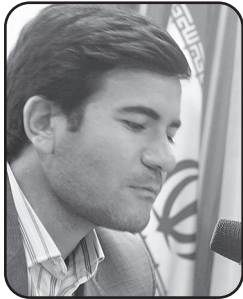
دکتر زینب پاپی استادیار
سازمان اسناد و کتابخانه
ملی ایران

منابع کتابخانه‌ای
دسته‌بندی‌های مختلفی
دارند؛ از جمله منابع
«منتشر شده» نظیر

پژوهش‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها که شامل حق نشر می‌شوند. کتابخانه‌ها از طرق مختلف کتاب‌ها را تهیه و گردآوری می‌کنند و در نهایت به کاربران ارائه می‌دهند. یکی از مسائل مبتلابه درباره این دسته از منابع، مسئله کپی‌رایت است و این یکی از دغدغه‌های مهم ناشران در رابطه با کتابخانه‌های عمومی است. پیشنهاد ما در این مقاله این است: «از همان ابتدا که گردآوری منابع انجام می‌شود مسئله کپی‌رایت آن نیز در نظر گرفته شود.»

مقاله ایشان در همین راستا به دو پرسش اساسی برمی‌خورد؛ نخست اینکه: «وضعیت کپی‌رایت منابع منتشر شده در کتابخانه‌های ایران به چه شکل است؟» و دیگر آنکه: «چه راهکاری متناسب با این وضع وجود دارد که قابل ارائه به کتابخانه‌ها برای ساماندهی وضعیت منابعشان باشد؟»

برای پاسخ به این دو پرسش باید به‌طور پیش‌فرض در



قاسم موحدیان، دکتری
علم اطلاعات و
دانش‌شناسی و رئیس
اداره کتابخانه‌های
عمومی زنجان

کمر پژوهشی در حوزه
نشر وجود دارد که بشود

در آن مسائل و معضلات این صنعت را از زاویه‌ای دیگر دید. هدف ما از پژوهش «بررسی مشوق‌های انگیزشی و موانع بازدارنده پدیدآوران در نشر کتاب» اتخاذ زاویه‌ای متفاوت، از منظر پدیدآورنده - به‌عنوان تولیدکننده اصلی این صنعت - است. اینکه چه انگیزه‌هایی باعث «ورود و ماندن» یا «عدم ورود» یا «خروج» از عرصه نویسندگی در افراد مختلف می‌شود. نتایج پژوهش‌ها و آمارها بیانگر این است که در ایران تعداد کمی از افراد پا به عرصه نویسندگی می‌گذارند و تعداد افرادی که وارد این حوزه می‌شوند، در مقایسه با جمعیت کل کشور ناچیز است؛ درحالی‌که این نسبت در برخی کشورها بسیار بالاست. از طرف دیگر ما نویسندگانی داریم که در طول عمر کاری خود تنها یک اثر خلق می‌کنند.

در این پژوهش عوامل اثرگذار بر ورود مؤلفان به این حوزه، عوامل بازدارنده از ورود افراد و عوامل مؤثر بر روی گردانی ایشان از نشر کتاب بررسی شده است. عوامل انگیزشی را در شش طبقه می‌توان دسته‌بندی کرد:

(۱) رقابت‌جویی و فضل‌فروشی؛

(۲) کسب سرمایه نمادین و به دست آوردن جایگاه اجتماعی؛

(۳) موقعیت شغلی و حرفه‌ای - به‌خصوص میان اعضای هیئت‌علمی و دانشگاهیان. افراد از این طریق سعی می‌کنند رزومه و موقعیت شغلی خود

بعد از گذشت سالیان دراز از وضع قوانین مرتبط در حوزه حمایت از حق مؤلف، انتظار می‌رفت که بعد از ۵۰ سال قوانین با عیوب کمتری تدوین شوند؛ اما در قالب نقد به این قانون و دستورالعمل نکاتی نیازمند توجه است.

(۱) چرخش‌های تند و ناگهانی در قوانین این حوزه موجب آشفتگی ذهن مؤلفان و پژوهشگران خواهد بود.

(۲) در قانون پیشگیری و مقابله با تقلب که تمرکز آن بر پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری است، نارسایی‌های دلالتی بسیاری وجود دارد که شمول قانون را با مشکل مواجه می‌کند. برای مثال استثنائات ماده ۵ این قانون - که بسیار هم گسترده است - انواع ویرایش را از شمول تقلب مستثنی کرده و در نتیجه، بسیاری از مؤسسات ناقض حقوق مؤلف مدعی شده‌اند که کار آن‌ها نه پایان‌نامه نویسی که ویرایش علمی است!

(۳) تبصره ۹ این قانون می‌گوید: اگر پایان‌نامه‌ای مرتکب تقلب شده باشد، حق الزحمه و حقوق مادی استاد دانشگاه پرداخت نمی‌شود، در صورتی که این قانون نقض قاعده «شخصی بودن مسئولیت» است و در نتیجه آن فردی غیر از متقلب مجازات می‌شود.

(۴) بند ۵ ماده واحده این قانون می‌گوید: اموری مثل تایپ، ترجمه، ویرایش و گردآوری داده‌ها از مصادیق تقلب نیست، درحالی‌که گردآوری داده‌ها فرایندی ماهوی است که نباید در کنار اموری شکلی نظیر ویرایش یا تایپ قرار بگیرد. همین امر موجب سوءاستفاده برخی فروشندگان پایان‌نامه قرار گرفته است.

» (بررسی مشوق‌های انگیزشی و موانع بازدارنده پدیدآوران در نشر کتاب) / ابوالهول بر دروازه صنعت نشر

دسترس‌پذیر کردن اطلاعات مطرح کرده، از این جهت برای ما شایان توجه است که می‌توان در زمینه آرشیو نیز از آن استفاده کرد. یکی از مزیت‌های استفاده از آن در این زمینه «حذف شخص ثالث» و «واسطه‌گری» است - به‌خصوص در مواردی که پرداخت وجه صورت می‌گیرد. هم‌چنین در این فناوری امکان دست‌کاری اطلاعات و جعل کمتری وجود دارد، ضریب دقت در آن افزایش می‌یابد و هزینه‌های زیرساختی کاهش خیره‌کننده‌ای پیدا می‌کند.

در عصر حاضر یکی از چالش‌های آرشیویست‌ها این است که اگر سندی - که نسخه دیگری از آن موجود نیست - خدشه‌دار شود دیگر قابل جایگزینی نیست؛ به همین خاطر چالش‌های آن‌ها به مراتب بیش از کتابدارها است - به‌خصوص اگر حوادثی مثل سیل و زلزله رخ دهد و اصل مدارک از بین برود. بلاک‌چین کمک می‌کند این چالش‌ها و بی‌ثباتی‌ها تا حد زیادی مرتفع شود. در خصوص نگرانی نسبت به از رده خارج شدن نیروی کار فعلی نیز باید گفت که پیاده‌سازی و اجرای این فناوری در حوزه آرشیو به‌گونه‌ای است که به همین آرشیویست‌ها و مراکز اسناد نیاز مبرم وجود دارد.

” «مروری بر برنامه‌ها و سیاست‌های قلمرو نشر در ایران»



دکتر قاسم آزادی
احمدآبادی، استادیار
مرکز تحقیقات سیاست
علمی کشور

نشر منابع اطلاعاتی
به‌طور عام و نشر

کتاب به‌طور خاص از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه

را ارتقا بخشند.

- ۴) رضایتمندی درونی
 - ۵) تشویق و درخواست - که در میان دانشگاهیان و انجمن‌های علمی و فرهنگی بیشتر دیده می‌شود.
 - ۶) تعهد اخلاقی به پیشرفت و اشتراک‌گذاری دانش و حفظ میراث شفاهی و فرهنگ بومی
- عوامل بازدارنده نیز عبارت‌اند از:
- ۱) فقدان شناخت نسبت به مخاطب؛
 - ۲) دشواری مهارت نوشتن؛
 - ۳) وظایف شغلی و خانوادگی؛
 - ۴) عوامل مدیریتی و نشر؛
 - ۵) پیدایش راه‌های جایگزین نشر کتاب؛
 - ۶) مخاطره‌آمیز بودن نشر.

بر پایه نتایج پژوهش فوق، عنصر «رقابت» از میان مجموعه شش انگیزه مذکور قوی‌ترین عامل انگیزشی برای پدیدآوران است که عوامل دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر می‌توان گفت که «مخاطب» حلقه مفقوده مهمی در عرصه نشر است؛ به‌طوری‌که اغلب کتاب‌ها برای خواننده شدن نوشته نمی‌شوند.

” «بهره‌گیری از فناوری بلاک‌چین در مراکز آرشیوی» / فناوری نوینی که با نیروی کار ماهر سرسبزه ندارد



امیررضا اصنافی دانشیار
گروه علم اطلاعات و
دانش‌شناسی دانشگاه
شهید بهشتی

بلاک‌چین به‌عنوان
فناوری مهمی که خود را

- به‌خصوص - در حوزه حفاظت، گردش، نگهداری و

و در مقام ارائه راهکار می‌توان تشکیل یک «شورای ملی کتاب» به‌منظور مدیریت همه‌جانبه مسائل چاپ و نشر را از سیاست‌گذاری‌های ضروری در این عرصه دانست.

«از پژوهش تا صنعت؛ چالش‌های نشر از منظر مطالعات فرهنگی» / چرا کتاب ایرانی جهانی نمی‌شود؟



احمد شاکری، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

لازمه سخن گفتن از «صنعت نشر»

پیش از هر چیز پاسخ به این پرسش است که «آیا اساساً نشر در ایران ویژگی‌های یک صنعت را دارد یا خیر؟» کسانی که در سالیان مختلف به‌عنوان متولی نشر بوده‌اند، ادعا کرده‌اند که نشر ایران ویژگی‌های یک صنعت را دارد؛ اما این ادعا از پایه‌های بنیادین خود با پرسش‌هایی مواجه است. نکته مهم در صنعتی بودن نشر ارتباط میان بخش خصوصی و دولتی است و اینکه این چرخه توسط بازیگران این حوزه چطور از مرحله پیش تولید تا پس تولید رعایت می‌شود. صنعت نشر هم در دیپلماسی فرهنگی هم در دیپلماسی اقتصادی می‌تواند، نقش آفرینی کند. بر همین اساس باید گفت که در بسیاری از موارد ما مطلقاً وارد صنعت نشر نشده‌ایم! می‌پرسیم «چرا کتاب ایرانی جهانی نمی‌شود؟» واضح است؛ چون عدم شفافیت در تولید موجب به رسمیت شناخته نشدن در مجامع بین‌المللی حوزه نشر می‌شود؛ ناشران ما هنوز نتوانسته‌اند قراردادهای «رایج» برای این حوزه را ایجاد کنند.

هنگامی که صنعت نشر کشورهای دیگر را مطالعه

فرهنگی به شمار می‌رود. ظهور فناوری‌های جدید و اینترنت از محرک‌های تغییر در فرایند تولید، توزیع، بازاریابی و ترویج کتاب بوده است. دخالت دولت در حوزه فرهنگ امری پذیرفته شده است و در بسیاری از کشورها اتفاق می‌افتد؛ سیاست‌های این حوزه شامل سه سطح «سیاست‌های نظارتی»، «سیاست‌های مالی» و «سیاست‌های ترویجی» است. پژوهش حاضر به بررسی برنامه‌ها و سیاست‌های دولت در حوزه چاپ و نشر می‌پردازد تا دریابد:

۱) چه نوع نگاهی نسبت به این حوزه وجود دارد؟
۲) جایگاه مقوله چاپ و نشر در سیاست‌های بالادستی چیست؟

۳) نهادهای متولی در این حوزه کدام‌اند؟
این پژوهش در راستای سؤالات فوق به نتایج ذیل رسید:
۱) در بررسی اسناد بالادستی تنها سه سند وجود دارد که به حوزه چاپ و نشر می‌پردازد و قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی اجتماعی، کامل‌ترین سندی است که در این زمینه وجود دارد.
۲) در زمینه ارزیابی نهادهای متولی و نقش هر یک از آن‌ها، شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت ارشاد، وزارت صمت و سازمان اسناد و کتابخانه ملی از مهم‌ترین نهادهای این حوزه هستند.

۳) مهم‌ترین قوانین و مقررات این حوزه و دایره شمولشان عبارت‌اند از:

a. قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان که با ۱۵ مورد دیگر در رسته قوانین تنظیمی قرار می‌گیرند.

b. دو مورد در حوزه سیاست‌های مالی؛

c. دو مورد در حوزه سیاست‌های ترویجی.

نتیجه‌نهایی این پژوهش این است که مهم‌ترین مشکل و چالش مدیریتی حوزه چاپ و نشر، نامتناسب بودن ساختار دولتی صنعت چاپ است

است که در هر زبانی وجود دارد. برای اجرای این پژوهش به دو پیکره نیاز بود؛ یک پیکره برای کتب درسی و دیگری برای مقالات پژوهشی. برای این کار ۶۵۰ مقاله گردآوری شد و به حجمی در حدود شش میلیون کلمه در این پیکره رسید. پیکره کتب درسی رشته زبان‌شناسی کاربردی نیز شامل حجم ۱۰ میلیون کلمه‌ای بود.

نتیجه به دست آمده در این پژوهش نشان می‌دهد، بسته‌های واژگانی در هر دو ژانر مقالات پژوهشی و کتاب درسی وجود دارد؛ اما در مقالات پژوهشی دارای تنوع بسیار بیشتری است. در ژانر مقاله بسته‌های واژگانی با کاربرد ارجاعی یا بیان نتیجه تحقیق، بسته‌های واژگانی برای تنظیم گفتمان یا برقراری ارتباط بخش‌های قبلی و بعدی متن و همین‌طور بسته‌های واژگانی با کاربرد «بیان قطعیت» از جمله بسته‌های واژگانی است. در ژانر کتب درسی نیز بسته‌های واژگانی نگرشی - یعنی بسته‌هایی که نظر شخصی نویسنده را بیان می‌کند - بیشتر دیده می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت نویسندگان کتب درسی بیشتر به خود اجازه ورود به متن و اعلام موضع شخصی خود را می‌دهند، در صورتی که در ژانر مقاله این امر برعکس است. پس می‌توان گفت بسته‌های واژگانی در ژانرهای مختلف به شکل‌های مختلفی ارائه می‌شوند و ژانرها از نظر نوع و کاربرد بسته‌های واژگانی که در آنها وجود دارد، متفاوت‌اند.

«بازاریابی محتوایی در صنعت نشر ایران: از ابعاد شناختی تا اثربخشی» / راهی دیگر میان



انتشارات و بازار
زهرا ناصری، دکتری
مدیریت اطلاعات از
دانشگاه تهران
به عقیده متخصصان فن

می‌کنیم، درمی‌یابیم آسیب‌هایی که به دلیل تغییرات سلیقه‌ای مدیران ما به صنعت نشر وارد شده بسیار زیاد است، درحالی‌که ثبات مدیریتی کشورهای دیگر تأثیر بسیار مثبتی بر صنعت نشر دارد.

در فضای کنونی جهان بزرگ‌ترین بازار نشر را بعد از آمریکا کشور چین دارد. گروه‌های انتشاراتی در چین وجود دارند که توانسته‌اند شش هزار ناشر را مدیریت کند؛ درحالی‌که گروه‌های انتشاراتی در ایران هنوز به رسمیت شناخته نشده است. بعد از چین کشور دیگری که مثال زده می‌شود ترکیه است. ترکیه توانسته کاری کند که نشر ترکیه نویسندگان بین‌المللی داشته باشد. خیلی از ساختارهای ما نظیر نمایشگاه کتاب در مقایسه با کشورهای دیگر، ساختار نمایشگاهی - فروشگاه‌های دارند. درحالی‌که تحقق هم‌زمان این دو، چالش‌هایی را در پی دارد. برای رشد حوزه نشر و حرکت به سمت صنعتی شدن آن باید از دخالت‌های بیجا در حوزه فرهنگ تا حد ممکن دوری شود؛ همچنین اگر می‌خواهیم وارد صنعت نشر شویم، بخش خصوصی و متخصصان باید وارد این حوزه شوند. به علاوه باید فاصله رفتارهای نمایشی تا رفتارهای واقعی کمتر شود و مثلث سیاست، حمایت، نظارت توسط بازیگران اصلی این حوزه کنترل شود.

” «مقایسه دو ژانر کتب درسی و مقالات پژوهشی: بسته‌های واژگانی در گفتمان زبان‌شناسی کاربردی»



راضیه غلامی‌نژاد، دکتری
زبان و ادبیات انگلیسی از
دانشگاه شهید بهشتی
منظور از بسته‌های
واژگانی در این پژوهش
مجموعه واژگان متوالی

معتقدم ترجمه باید به‌عنوان یک صنعت مطرح شود؛ در تعریف ترجمه برخی این‌طور گفته‌اند که ترجمه انتقال مفاهیم از زبان مبدأ به زبان مقصد است؛ اما برخی دیگر معتقدند که ترجمه بازتولید متنی جدید، با توجه‌ها به مفاهیم متن مبدأ است. طبیعتاً هیچ مترجمی نمی‌تواند ادعا کند آنچه نویسنده اصلی در زبان مبدأ مورد نظر داشته به زبان مقصد منتقل می‌شود؛ به‌خصوص اگر ترجمه مربوط به شعر یا آثار ادبی باشد. هر قدر مترجم شرایط لازم برای ترجمه و دقت لازم را داشته باشد، می‌تواند مفاهیم بیشتری را منتقل کند.

مراحل ترجمه را به درک متن و بیان آن تقسیم کرده‌اند؛ یعنی مترجم باید تسلط کامل و کافی به محتوای متن داشته باشد و بعد از آن مرحله بازتولید یا بازنویسی متن اتفاق می‌افتد. آنچه مطرح این است که مترجم باید در بحث ترجمه نخست نوع متن را تشخیص دهد که از چیست و این از اهمیت زیادی برخوردار است و یکی از چالش‌های ترجمه به حساب می‌آید.

از طرف دیگر هر متن عناصر تأثیرگذاری دارد که نویسنده هنگام نوشتن در نظر داشته و مترجم هم باید بتواند آن را به زبان مقصد منتقل کند. مسئله دیگر خواننده متن است؛ یعنی مترجم باید بدانند خواننده و مخاطب کیست. بدون توجه به این قضیه مترجم نمی‌تواند موفق باشد. همچنین ترجمه استعارات و مجازها و کنایه‌هاست که حتماً باید در زبان مقصد بر اساس فرهنگ صاحبان زبان مقصد معادل‌سازی شود و در غیر این صورت خواننده با مشکل مواجه می‌شود. بحث ساختار کلمات نیز از دیگر چالش‌های مترجمان متون ادبی است؛ برای مثال قواعد زبان عربی با فارسی تفاوت‌های زیادی دارد. طبیعتاً اگر به‌عنوان مترجم با قواعد عربی یا فارسی آشنا نباشیم، نمی‌توانیم ترجمه صحیحی ارائه بدهیم. توجه به مفاهیم فرهنگی و تاریخی در هر دو زبان مبدأ و مقصد، حفظ لحن

تنها راه برون‌رفت از وضعیت راکد کنونی بازار کتاب و جذب مخاطب بیشتر، بازاریابی است. در این زمینه باید از رویکرد «رانسی» به «کششی» تغییر پارادایم داد. ما در عصر رسانه‌های اجتماعی، عصر مخاطبان نسل زد و در عصر محتوا هستیم. بازاریابی‌ای که بر این اصول استوار باشد «بازاریابی محتوایی» است. هدف این راهبرد، برقراری ارتباط با مشتری است و از رسانه‌های خصوصی و تحت مالکیت خود استفاده می‌کند، به طوری که می‌شود گفت از تمام فنون بازاریابی استفاده می‌کند.

در این پژوهش هدفمان را جذب مخاطب بیشتر تعیین کردیم و برای شش ماه این استراتژی را آزمایش کردیم. بر اساس مدل بازاریابی محتوایی که روی اینستاگرام و تلگرام یک ناشر استفاده کردیم، نتایج مثبتی به دست آوردیم که حاکی از افزایش فروش ناشر نیز بود.

با توجه‌ها به مسیر یا سفر خرید که فرد به یک «خریدار» تبدیل شود، شخص باید سه مرحله را طی کند که اول آگاهی (از محصول)، دوم ارزیابی (محصول) و سوم اقدام (به خرید) است که می‌شود گفت این مدل ما آزمون خود را با موفقیت پشت سر گذاشت؛ این یکی از استراتژی‌های به‌روز بازاریابی است که می‌تواند به رونق صنعت نشر کمک کند.

«آسیب‌شناسی ترجمه متون ادبی معاصر از عربی به فارسی» / ترجمه بازتولید متنی نوین است



یدالله رفیعی، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در این پژوهش من

نویسنده، در نظر مؤلف توسط مؤلف برای انتقال آن به متن مقصد؛ آشنایی به سبک هر دوزبان؛ انتخاب معادل درست و در نهایت انتخاب دستور درست برای متن نیز از جمله دیگر ویژگی‌های یک ترجمه خوب است.

”نگاهی به جریان ادبیات داستانی اقلیمی در ایران“



محمد محمودی،
عضو هیئت علمی
پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات اجتماعی
جهاد دانشگاهی

نخستین رمان

اقلیمی ایران با عنوان «روز سیاه کارگر» در سال ۱۳۰۵ منتشر شده است؛ داستان بلند مرقد آقائیز که در سال ۱۳۰۹ منتشر شده، اثر دیگری در این زمینه است. در این دوره دو جریان رمان فارسی شکل گرفته بود که جریان اول رمان تاریخی و جریان دوم رمان اجتماعی است. شرایط و ساختار اجتماعی سیاسی ایران زمینه پیدایش گونه‌های مختلف رئالیسم فارسی را فراهم کرد. رفته‌رفته آثاری پخته‌تر خلق شد که در آن‌ها محیط اجتماعی و اقلیمی جزو ساخت‌مایه‌های اصلی داستان است و نقشی کلیدی در آن دارد. در ادبیات ما عناصر محیطی به نوعی که بتوان آن را اثری اقلیمی دانست غایب است اما این اصطلاح به ادبیات معاصر مربوط است.

متونی را که بر پایه فرهنگ و سنت‌ها نوشته شده و از نظر مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی حائز اهمیت است، می‌توان در دسته ادبیات اقلیمی قرار داد. در تعریف ادبیات داستانی اقلیمی می‌توان گفت «داستانی است

درباره یک منطقه جغرافیایی خاص که خصیصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک اقلیم را مورد توجه قرار می‌دهد.» این ادبیات در دوران دهه ۴۰ و ۵۰ به اوج خود می‌رسد و یکی از دلایل این امر تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن دوره خاص به خصوص اصلاحات ارضی بود که برای رفاه کشاورزان اجرا شد؛ اما شکست خورد و بر فقر و تنگدستی آنان افزود. ورود فناوری و ماشین‌آلات مدرن و تناقضات فضای زندگی روستاییان در آن دوره نیز از محورهای ادبیات اقلیمی است.

همچنین کودتای ۲۸ مرداد منجر به تغییر نگرش روشنفکران شد و هرچه نشانی از غرب داشت مذموم شمرده شد. مفهوم غرب‌زدگی هم در این دوره در ذهنیت روشنفکران آن دوره شکل گرفت؛ اقبال عموم مردم و نویسندگان و روشنفکران به این ایده حکایت از محبوبیت آن داشت و با استقبال مخاطبان هم مواجه شد؛ چراکه جاذبه‌های تنوع اقلیمی مختلف را به آنان نشان می‌داد. تقسیم‌بندی این ادبیات شامل ادبیات اقلیمی جنوب، ادبیات اقلیمی شمال، ادبیات اقلیمی خراسان یا شرق و ادبیات اقلیمی غرب یا کرمانشاه است که هریک گرایش‌های خاص خود را دارند.

حدیث رنجی که بی‌شبهت به کرامت نیست

آقابزرگ تهرانی، کتاب‌شناس بزرگ جهان اسلام

مجاهدت در حفظ میراث مکتوب شیعه

کار مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه ادامه دادن راه شیخ آقابزرگ تهرانی؛ یعنی معرفی تراث مکتوب شیعه است. یکی از اولین کارهایی که مؤسسه کتاب‌شناسی انجام داد این بود که در سال ۱۳۹۰ کتابی به اسم «شیخ آقابزرگ تهرانی» در ۸۸۰ صفحه منتشر کرد.

شیخ آقابزرگ زمانی که به معرفی آثار و شخصیت‌های شیعه اقدام کرد فهرست‌های نسخ خطی چاپ‌نشده بود، کتاب‌شناسی‌ها چاپ‌نشده بود، بسیاری از کتب تراجم و رجال یا چاپ‌نشده بود یا به صورت چاپ‌های سنگی قدیمی بود و حتی شماره صفحه هم نداشت. ایشان در چنین شرایطی اقدام به این کار عظیم کردند که در حد کرامت است. آیت‌الله حسن‌زاده آملی (رحمت‌الله علیه) از ایشان به «محبی آثار شیعه» تعبیر می‌کردند. مرحوم جلال‌الدین همایی نیز جمله‌ای راجع به آقابزرگ دارند:

«حدیث رنجی که در این تألیف کشیده شده و سرمایه‌ای که از عمر و وقت و اندوخته پژوهش‌ها و بررسی‌های متمادی در این بنای تازه بنیاد به خرج رفته است، جز بر سیاحان این بحر و شنا‌آموختگان دریازده، قصه در گوش کران افسانه گفتن و کوران را فن مناظر و مریا

شیخ آقابزرگ تهرانی (۱۸ فروردین ۱۲۵۵ - ۱۲ اسفند ۱۳۴۸) مؤلف الذریعه الی تصانیف الشیعه (در ۲۹ جلد) بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دائرةالمعارف کتاب‌شناسی شیعه است. کتاب طبقات اعلام الشیعه (در ۱۷ جلد) از دیگر آثار مهم و ارزشمند اوست. وی با این آثار گام بزرگی در شناسایی آثار و نسخ خطی اسلامی و احوال عالمان در حوزه‌های مختلف علوم برداشت. احمد منزوی، محقق و کتاب‌شناس و علینقی منزوی، مورخ و کتاب‌شناس، از فرزندان وی بودند.

» «احیاکننده آثار شیعه»

حجت‌الاسلام رضا مختاری
رئیس مؤسسه کتاب‌شناسی
شیعه



آموختن است. کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها؟»

مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه از همان روزهای ابتدایی تأسیس اقدام به تصحیح کتاب اعیان‌الشیعه کرد و اندکی پس از تأسیس نیز اقدام به تصحیح «الذریعه» نمود که به دلیل عدم آمادگی بسیاری از منابع آن کار به تأخیر افتاد، گرچه اخیراً با برطرف شدن موانع سرعت بیشتری به خود گرفته است.

” تلاش بدون چشم‌داشت



آیت‌الله رضا استادی پژوهشگر و استاد حوزه علمیه قم

در احوالات آقابزرگ تهرانی نوشته شده است که تا بیست‌سالگی در تهران بودند و پس از آن وارد نجف شدند و ۱۶ سال نزد آقای آخوند، مرحوم یزدی و شیخ الشریعه اصفهانی فقه و اصول خواندند. در سن سی‌وهفت‌سالگی به سامرا هجرت کردند و تصمیم داشتند از درس مرحوم میرزای شیرازی استفاده کنند؛ اما تصمیمشان تغییر می‌کند و فقه و اصول را کنار گذاشته و کار عظیمی که خدمت به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است را شروع می‌کنند. در برخی از کتب مخالفین چاپ‌شده بود که شیعه مؤلفات ندارد، لذا ایشان تصمیم گرفتند، کتابی بنویسند که آثار تألیفی شیعه را در آن معرفی کند. ایشان ۲۶ سال مشغول تدوین کتاب ۲۵ جلدی «الذریعه فی التصانیف» شیعه بودند.

جلد اول این کتاب در سال ۱۳۵۵ چاپ شد؛ ولی از آنجا که کسی به عظمت این کتاب پی

نبرده بود، برای چاپ این کتاب کسی کمک نکرد و ایشان ۳۴ سال دیگر به تنهایی مشغول چاپ کتاب شدند.

در زمان حیات ایشان ۱۹ جلد و ۸ جلد دیگر پس از رحلت ایشان چاپ شد. ایشان برای نشر این کتاب مشکلات فراوانی داشتند. یکی از مزایای این کتاب این است که به جهانیان اثبات کرد که من با معرفی ۵۵ هزار کتاب و رساله اعلام می‌کنم که نگویید شیعه تألیف ندارد. ایشان این کار را با تلاش و زحمت و مسافرت‌های فراوان و با اخلاصی خارق‌العاده انجام دادند.

به جرئت می‌توان گفت از سال ۱۳۴۰ قمری که تألیف الذریعه نیمه‌کاره بود تا به امروز مرتب از این کتاب استفاده شده است؛ چه قبل از چاپ، چه بعد از چاپ، چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران. این عظمتی است برای این کتاب.

ایشان اخلاصی ستودنی داشت و با تلاش خود کار را به پایان رساند، به‌گونه‌ای که نه چشم‌داشت مادی داشت و نه از جایی کمک شد؛ در نتیجه ما نیز در برابر کسی که این‌گونه به اسلام، تشیع، حوزه‌های علمیه و دانشگاه خدمت کرده است وظیفه داریم. اگر بخواهیم روح ایشان را شاد کنیم پیشنهاد من این است که این کتاب باید به‌صورت خیلی خوب چاپ شود. به این ترتیب که برای این ۵۵ هزار کتاب مذکور در الذریعه، ۵۵ هزار فیش درست کنیم، اگر نواقصی دارد کامل کنیم، اگر اشتباهی دارد تصحیح کنیم و اگر کتاب‌هایی در زمان ایشان چاپ‌نشده بوده و بعداً به چاپ رسیده، آن‌ها را تذکر دهیم.



” نویسنده شناسنامه شیعه

دکتر سید محمد طباطبایی بهبهانی مصحح

کتاب‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران بحث بنده در مورد دو شخصیت برجسته معاصر است: یکی مرحوم علامه شیخ آقابزرگ تهرانی که به حق نویسنده شناسنامه شیعه است و دیگری تالی تلوی ایشان، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی.

شیخ آقابزرگ تهرانی دو کتاب فاخر از خود به یادگار گذاشته است؛ یکی «الذریعه فی التصانیف الشیعه» که دایرةالمعارف بزرگ کتاب‌شناسی شیعه است و دیگری کتاب «طبقات اعلام الشیعه» که به حساب اعلام قرن‌های متوالی از قرن چهارم تا قرن چهاردهم در ۱۰ جزء تألیف شده است.

این دو کتاب در قرن گذشته و بر اساس منابع موجود در آن روزگار تألیف شده است. در این ۷۰-۸۰ سال اخیر بسیاری از فهراس نسخه‌های خطی، چاپ‌شده، کتاب‌های ناشناسی کشف شده و منابع و مآخذی شناخته شده که ایشان به آن‌ها دسترسی نداشته و خود او نخستین کسی است که به دلیل طولانی شدن روند تعلیق این دو دائرةالمعارف، متوجه این مسئله شدند که این دو کتاب نیاز به مستدرک دارد. حاج آقابزرگ تهرانی خود یک جلد را به مستدرک الذریعه اختصاص داد و استاد سید عبدالعزیز طباطبائی نیز کسی بود که علاوه بر تمام خدماتی که انجام داد، بسیار دل‌بسته این دو کتاب بود و سال‌های متمادی نیز بر تکمیل استدراک این دو کتاب وقت گذاشتند. بیشتر کارهای کلان مثل الذریعه، لغت‌نامه

دهخدا و... در زیرزمین‌ها و اتاق‌های کوچک، اما با همت‌های بلند تدوین‌شده و ادارات و دفتر و دستک‌ها و تشکیلات چندان راه به جایی نمی‌برد.

بنده موفق شده‌ام به تاسی از استاد عبدالحسین حائری و بهره‌گیری از بخشی از تعلیقات ایشان و آنچه را که خودم نوشته بودم، گاهنامه‌ای را نیز به‌عنوان مستدرک الذریعه به اسم الشریعه الی استدراک الذریعه چاپ کنم که دو جلد آن در کتابخانه مجلس به چاپ رسید. این کتاب موجب شد خیلی از بزرگان کارهایی که ۴۰-۵۰ سال نیمه‌کاره مانده بود را تکمیل و چاپ کنند. بنده در طول ۱۵ سال اخیر وقتم را برای یافتن عناوین استدراک الذریعه گذاشتم و توانستم بیش از ۱۳ هزار مدخل از مدخل‌های استدراک الذریعه را پیدا کنم و مشغول تدوین آن هستم. در سال ۹۲ یا ۹۳، نیز دو جلد دیگر از این مجموعه به‌عنوان «الی استدراک الذریعه» که به سفارش دکتر احمد جلالی آن را از «الشریعه

الی استدراک الذریعه» به «الی استدراک الذریعه» تغییر دادم، به چاپ رسید.

” تبیین گستره افراد منتسب به شیعه

سید محمدحسین حکیم پژوهشگر و نسخه‌شناس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

کتابخانه مجلس است را مورد استناد قرار می‌دهیم. در حالی که باید این نکته را نیز در نظر بگیریم که کتاب الذریعه سه تحریر داشته است؛ یکی تحریر خیلی مختصر در حد ۵۰۰-۶۰۰ صفحه، یکی تحریر دوم که مفصل‌تر می‌شود و تحریر آخری که بسیار مفصل است. نسخه‌هایی از الذریعه که در حال حاضر در کتابخانه مجلس است تحریر دوم کتاب است و نسخه تحریر سوم کتاب در کتابخانه‌های نجف موجود است.

نکته دومی که باید در نظر بگیریم این است که آقابزرگ تنها در مقام استیفای تراث شیعه نبوده بلکه می‌خواسته تراث «متشیعین» را هم معرفی کند.

یک نمونه جالب در این مورد مربوط به نامه‌های عین‌القضات در جلد ۲۴، ص ۲۷ است. علی نقی منزوی در پاورقی نوشته: من به پدرم اعتراض کردم که شما نامه‌های عین‌القضات را در الذریعه ذکر کردید در حالی که او سنی‌مذهب بوده و به خلافت خلفا معتقد بوده است اما پدرم جواب دادند: عین‌القضات به خلافت معتقد نبود بلکه به انقطاع فیض بعد از پیغمبر اعتقاد نداشت؛ پس به همین خاطر امامی مذهب است، اگرچه در تعیین امام خطا کرده باشد.

اگر بتوانیم به همه مواردی که آقابزرگ در مورد معیار و ملاک خویش توضیح داده را کنار هم بگذاریم، می‌توانیم به مبانی آقابزرگ دست پیدا کنیم. مبانی آقابزرگ را بیشتر در کتاب طبقات اعلام الشیعه می‌توان دید چون ایشان در این کتاب شرح حال علما را ذکر کرده‌اند، اما به دلایل شیعه بودن بیشتر اشاره کرده است. چند مورد از این دلایل به شرح ذیل است: (۱)

نکته‌ای که در مورد شیخ آقابزرگ تهرانی مغفول واقع شده مبانی و روش ایشان است. اخیراً انتقاداتی از دو سوبه آقابزرگ وارد شده است که چرا ایشان فلان شخص را شیعه حساب کرده و یا چرا فلان شخص را شیعه حساب نکرده و اسم کتابش را نیاورده است. برخی از این افراد معتقدند پسر آقابزرگ یعنی «دکتر علی نقی منزوی» باعث شد تألیفات بسیاری از افراد که شیعه نبودند وارد این کتاب شود و برخی دیگر معتقدند تألیفاتی که مشتبه هست توسط خود آقابزرگ وارد شده است. تا وقتی مبانی آقابزرگ را درست شناسیم، نمی‌توانیم این موضوع را مشخص کنیم.

این نکته را اضافه کنم که قطعاً برخی از مداخلی که شیعه بودن نویسنده‌اش مشکوک است، توسط دکتر منزوی اضافه شده است، همان‌طور که بسیاری از مداخلی که از شیعه بودن آن‌ها شک نداریم توسط دکتر منزوی اضافه شده است. در نتیجه معلوم می‌شود که منزوی بنا را بر این گذاشته که تألیفاتی از غیر شیعه را به کتاب اضافه کند؛ در نتیجه این دو مطلب می‌تواند از دو جا نشأت بگیرد.

یکی این که ما دیدگاه‌های مذهبی مرحوم منزوی را در این مسئله دخیل می‌کنیم و یکی این که نسخه دستخط اصلی الذریعه که در

یکی از اقدامات مهم ایشان بررسی کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و عراق بود که با تلاش فراوان و جست‌وجوی خانه به خانه همراه بود. او نسخ را می‌کاوید و اطلاعات مورد نیازش را استخراج می‌کرد. اخیراً در یکی از نشریات دیدم که ادعا کردند ۸۰ درصد از عناوینی که در الذریعه آمده جزو کتاب‌های مفقود است و نسخه‌ای از آن‌ها موجود نیست. من قاطعانه این آمار را غیرواقع‌بینانه می‌دانم. نگاهی به فهراس نسخ خطی نشان می‌دهد که آمار مخطوطات آثار امامیه که در دسترس ماست بسیار بیشتر از آمار اعلام‌شده است. فقط آثار علمای بزرگ و نامدار که در کنگره‌های بزرگداشت آن‌ها منتشر شده‌اند مانند آثار شیخ مفید، شهید اول، ابن‌فهد حلی، شهید ثانی، محدث اردبیلی، محقق اردبیلی، فیض کاشانی، محقق خوانساری ابن‌ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی، شیخ طوسی، شیخ صدوق، خواجه نصیرالدین طوسی، فخرالمحققین و... را در نظر بگیریم صدها عنوان را شامل می‌شود. عمر طولانی، پشتکار، همت عالی، حافظه قوی، وسعت اطلاعات، تتبع کم‌مانند و اخلاص در عمل دست‌به‌دست هم داد تا آثار شیخ آقابزرگ از شاهکارهای دوران بشود. با سیری در الذریعه می‌توان به دست آورد که چه موضوعاتی مورد توجه مؤلفان شیعی بوده است و هویت شیعه را بازشناسی کرد. شیخ آقابزرگ با جایگاه فقهی و حوزوی خود می‌توانست همانند خیلی از معاصران به کارهای معمول حوزوی بپردازد، اما برای دفاع از کیان تشیع ایده نگارش فهرست آثار شیعی را اهمیت داد و این راه را در پیش گرفت.

تصریح خود فرد (۲) تصریح دیگران (۳) علوی بودن (۴) جزو خاندان شیعه بودن (۵) وابستگی شهری (۶) دفن در عتبات (۷) کتابت نسخه‌های شیعه (۸) تملک افراد روی نسخه‌های شیعی (۹) حاشیه‌نویسی کتب شیعی و... ایشان با در نظر گرفتن همه این موارد سعی کرده گستره افراد منتسب به شیعه را مشخص کرده و در کتاب خود ذکر کند.

” عاشق کتاب و فرهنگ

ابوالفضل حافظیان بابلی مدیرمسئول و سردبیر نشریه نسخه‌پژوهی، نسخه‌شناس و فهرست‌نگار مرحوم آقابزرگ تهرانی فرهنگ‌بان بلکه از فرهنگ‌سازان این دوره محسوب می‌شود. آثار بی‌بدیل ایشان دائرةالمعارفی است مشحون از اطلاعات کتاب‌شناسی، نسخه‌شناسی، تراجم نگاری، رجال و به‌ویژه تاریخ علم. این شخصیت عاشق کتاب و فرهنگ بود. ایشان برای حفظ و نشر میراث اسلامی، رساله‌ها و کتاب‌های فراوانی را به دست خودش استنساخ کرد. در زمانی که وسایل تکثیر نسخ در اختیار نداشت تلاش کرد تا آثار شیعه را شهرت جهانی ببخشد و این مهم‌ترین رسالت علمی بود که آن را وظیفه خود می‌دانست. یک عمر در این راه تلاش کرد و توفیقات فراوانی در این راه کسب کرد. ایشان علاوه بر فضایل علمی آیتی بود در اخلاق، تقوا، تهذیب نفس، عبادت، زهد و در عین حال از تکالیف اجتماعی هم غافل نبود. اساساً اقدام ایشان به نگارش الذریعه و طبقات اعلام الشیعه و دیگر آثار او در دفاع از یک مکتب دینی و مبانی فرهنگی مذهب حقه بود.

طلسم تصدی‌گری در رابطه دولت و ناشران

راهبردهایی برای آینده نشر (۲)

چگونه می‌توان مسائل عمومی نشر را با مدیریتی واحد مرتفع کرد؟

سید عباس حسینی نیک

است که ورود دولت به آن حوزه می‌تواند ماشین دولت را زمین‌گیر کرده و زمینه را برای فساد سازمان‌یافته فراهم سازد.

بدون شک مدیریت امور اجرایی بر اساس قانون و سیاست‌های کلان و راهبردی دولت خواهد بود وگرنه زمینه برای بروز اختلافات و ایجاد رانت به وجود آمده و در این صورت مدیریت دولتی در بخش خصوصی ترجیح پیدا می‌کند چراکه عده‌ای رقیب، عرصه را بر دیگران تنگ کرده و عموم جامعه مخاطب از وضع موجود ناراضی می‌شوند.

فعالیت نشر کتاب نیز دارای همین قاعده است؛ مقررات حاکم، سیاست‌گذاری و مدیریت راهبردی اعم از صدور مجوز فعالیت و نظارت بر حوزه نشر را بر عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نهاد است. فعالیت نشر شامل مؤسسات انتشاراتی و مؤسسات مدیریت فرهنگی نشر بوده ولیکن فعالیت کتاب‌فروشی‌ها علاوه بر جنبه فرهنگی دارای جنبه صنفی نیز است.

به‌طور خلاصه فعالیت نشر به استناد تبصره ماده ۲ قانون نظام صنفی به دلیل داشتن قانون خاص مشمول قانون نظام صنفی نبوده و هم‌اکنون نیز ناشران الزامی برای گرفتن پروانه کسب ندارند. البته کتاب‌فروشی‌ها به استناد ماده ۹۱ قانون نظام صنفی، علاوه بر مجوز

در شماره پیشین نوشتار، بخش اول مقاله راهبردهایی برای آینده نشر منتشر شد که نویسنده در آن به ارائه راهبردها و پیشنهاد برنامه‌هایی برای اعتلای فعالیت‌های انتشاراتی به مدیران و اعضای جامعه نشر پرداخته بود. اکنون و در این شماره بخش دوم این مقاله ارائه می‌شود.

”مدیریت اجرایی در حوزه نشر

مدیریت اجرایی را باید بعد از سیاست‌گذاری و مدیریت راهبردی مدنظر قرار داد. آیا مدیریت اجرایی نیز همانند دو حوزه قبلی از وظایف دولت است؟ بدون شک سیاست‌گذاری در همه حوزه‌های اجتماعی و نظارت بر آن و همچنین قانون‌گذاری و مدیریت راهبردی بر عهده دولت است اما اصل ۴۴ قانون اساسی و اسناد بالادستی کشور بر عدم تصدی‌گری و دخالت دولت در امور اجرایی خصوصی (غیر حاکمیتی) تأکید دارند.

همچنان که ایفای وظیفه سیاست‌گذاری و مدیریت راهبردی براننده دولت است و باید برای اجرای هرچه بهتر آن برنامه‌ریزی کند، تصدی‌گری سم مهلکی



در حوزه نشر می‌تواند سردرگمی هشت سال گذشته را پایان بخشیده و نظم قانونی را برقرار سازد. شورای تشکل‌های نشر باید دارای فراگیری لازم بوده و امکان استفاده از همه ظرفیت‌های مدیریتی در بخش خصوصی را فراهم سازد. علاوه بر آن، می‌توان بجای خصوصی‌سازی موهوم در زیرمجموعه معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به‌طور واقع‌بینانه از ظرفیت‌های موجود برای امور اجرایی و مدیریتی جامعه نشر استفاده کرد.

” تمرکز در مدیریت نشر

حوزه نشر نیز مانند بقیه حوزه‌های تخصصی اجتماعی، نیازمند تمرکز در مدیریت است. نحوه ورود اعضای جدید، مدیریت فعالان در این حوزه، آموزش و انجام اقدامات لازم برای توسعه جامعه نشر و همچنین نحوه برخورد با تخلفات و رفع اختلافات از جمله مواردی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

اگرچه تشکل‌های فرهنگی نشر می‌توانند در حوزه‌های تخصصی خود خدمات ویژه‌ای را ارائه کنند ولیکن مسائل عمومی جامعه نشر نیازمند تشریک مساعی همه تشکل‌ها و مدیریت واحد است. این مدیریت

فعالیت از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، باید پروانه کسب نیز داشته باشند. همچنین است چاپخانه‌ها و دیگر عوامل فنی چاپ که امروز شاهد آشفتگی زیادی در این حوزه‌ها هستیم.

طبعاً وقتی فعالیت نشر فعالیت فرهنگی لحاظ شد، مدیریت کلان آن نیز باید در چارچوب مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی باشد. خوشبختانه امروز در همه عرصه‌های نشر، انجمن‌های فرهنگی تخصصی وجود دارند و هر کدام طی چند دهه، توانسته‌اند در حد مقدور به ایفای نقش بپردازند. اندوخته‌ها و تجربیات این انجمن‌ها سرمایه‌ای است که دولت می‌تواند از آن‌ها بهره‌برده و از توان مدیریتی آن‌ها برای اداره جامعه نشر استفاده کند.

سابق از این، شورای تشکل‌های نشر با آنکه دارای اعضای نامتجانس بود، توانسته بود وفاق قابل قبولی در جامعه نشر ایجاد کند. متأسفانه بی‌تدبیری دولت گذشته و فرصت‌طلبی بعضی از این اعضا منجر به انحلال شورا شد و اکنون فرصتی است که می‌توان با سازماندهی جدید، برآشفتگی در جامعه نشر غلبه پیدا کرد. اگر طبق قانون، مدیریت ناشران به انجمن‌های فرهنگی، مدیریت توزیع‌کنندگان و کتاب‌فروشان به اتحادیه‌های صنفی و فعالیت‌های اقتصادی در حوزه نشر از قبیل واردات زینک، کاغذ، مقوا و دیگر ملزومات چاپ و صحافی به تعاونی‌ها واگذار شود، هماهنگی این سه حوزه می‌تواند آینده خوبی را برای کشور رقم بزند.

مسائل حوزه فرهنگی و حوزه صنفی باهم متفاوت‌اند و هیچ‌کدام از این دو حوزه را نمی‌توانیم اقتصادی بدانیم. تعاونی‌ها حوزه اقتصادی هستند و باید منافع سهامداران خود را مدنظر داشته باشند و این در حالی است که حتی اتحادیه‌های صنفی، مؤسسات غیرانتفاعی بوده و اجازه فعالیت اقتصادی ندارند. توجه به این تفاوت‌ها و خصوصیات نهادهای مرتبط

اگر طبق قانون، مدیریت ناشران به انجمن‌های فرهنگی، مدیریت توزیع‌کنندگان و کتاب‌فروشان به اتحادیه‌های صنفی و فعالیت‌های اقتصادی در حوزه نشر از قبیل واردات زینک، کاغذ، مقوا و دیگر ملزومات چاپ و صحافی به تعاونی‌ها واگذار شود، هماهنگی این سه حوزه می‌تواند آینده خوبی را برای کشور رقم بزند

ارائه تسهیلات به اهل قلم و ناشران از قبیل بیمه تکمیلی و پست و مانند آن از جمله مواردی است که می‌توان برای سازمان جدید هم در نظر گرفت. بنابراین با توجه به امکانات و ظرفیت‌های موجود در خانه کتاب و ساختار هیئت‌امنا و هیئت‌مدیره که اعضای آن توسط معاونت فرهنگی وزارت ارشاد انتخاب می‌شوند، امکان مشارکت تشکل‌های نشر وجود داشته و به این ترتیب می‌توان از تجربیات گران‌بهای موجود در جامعه نشر استفاده کرد و در ضمن، ساختار جدید را بدون معذوریت‌های خصوصی‌سازی و از طرف دیگر، تصدی‌گری دولت ایجاد نمود. خانه کتاب با ساختار پیشنهادی می‌تواند اتاق فکر و تصمیم‌سازی و خدمات‌رسانی برای جامعه نشر باشد بدون آن‌که هزینه‌ای اضافه به دولت تحمیل شود.

واحد می‌تواند در قالب تشکلی جدید یا در قالب «سازمان نظام نشر» بدون وظیفه اجرایی مانند سازمان نظام پزشکی یا مهندسی باشد که سابق از این در قالب دو مقاله به آن پرداخته‌ام.

هر کدام از این موارد نیازمند تشکیلات جدید و برنامه‌ریزی بلندمدت است، اما در کوتاه‌مدت می‌توان به سازماندهی امکانات و ظرفیت‌های موجود توجه کرد. از وجود تشکل‌های نشر اعم از تشکل‌های فرهنگی نشر، تشکل‌های صنفی کتاب‌فروشان و عوامل فنی چاپ و تشکل‌های تعاونی می‌توان در جای خود بهره‌گرفت و از ظرفیت‌های آن‌ها استفاده کرد. از طرف دیگر، در زیرمجموعه معاونت فرهنگی وزارت ارشاد، مؤسسه خانه کتاب و ادبیات وجود دارد که در دولت قبل، از تجمیع سه مؤسسه (خانه کتاب، مؤسسه نمایشگاه‌های فرهنگی و بنیاد شعر و ادبیات داستانی) به وجود آمده است. این مؤسسه دارای ظرفیت‌ها و وظایفی است که می‌تواند با اهداف تمرکز در مدیریت جامعه نشر هم‌راستا باشد.

این‌که آیا تجمیع سه مؤسسه زیرمجموعه معاونت فرهنگی توانسته در کوچک‌سازی و چابک‌سازی تشکیلات موفق باشد یا خیر؟ و اندیشه یا شعار خصوصی‌سازی در مدیریت قبلی وزارتخانه تا چه اندازه جدی بود؟ مورد بحث من نیست ولیکن آنچه امروز شاهد آن هستیم این است که ایجاد مدیریت متمرکز جامعه نشر نیازمند سازمان و تشکیلات جدید است. این راهبرد دارای دو مؤلفه مهم است، یکی مدیران کارآمد و دیگری، امکانات مناسب از قبیل ساختمان، نیروهای خبره و تشکیلات اداری.

مؤسسه خانه کتاب سال‌هاست در حوزه نشر محوریت داشته و در موارد متعددی جامعه نشر را نمایندگی کرده است. داشتن نمایندگی شبک در ایران، ایجاد بانک اطلاعات جامع برای کتاب‌ها، نویسندگان و ناشران، برگزاری نمایشگاه‌های کتاب در خارج و داخل کشور،

زمزمه فرهنگ در هیاهوی بلندگوهای تبلیغاتی

نمایشگاه یا فروشگاه کتاب؟

تأملاتی درباره سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

نام ناشر و انتشارات اگرچه با چاپ کتاب و توزیع و فروش آن گره خورده، اما دلالتی فراتر از آن دارد. ناشر کسی است که پیامی را در غلاف رسانه مکتوب می‌پیچد تا آن را به دست مخاطب بگشاید. اگر با چنین پیش‌فرضی از نشر و ناشر در راهروهای آغازین نمایشگاه کتاب گشتی می‌زدید شاید با واقعیتی متفاوت مواجه می‌شدید؛ چراکه شاهد انبوهی از غرفه‌داران بودید که هیچ دلالتی جز بازار برای مخاطب نداشتند و این سؤال را به جد ایجاد می‌کردند که اساساً تفاوت یک نمایشگاه بین‌المللی با فروشگاه زنجیره‌ای کتاب چیست؟ چرا باید از محتوای یک کتاب چندین و چند نسخه ظاهراً متفاوت در غرفه‌های گوناگون وجود داشته باشد؟ در واقع شاید زبان‌شناسان و عالمان هرمنوتیک بهتر بتوانند به این پرسش پاسخ دهند که مگر چند فهم و برگردان مختلف از «قلعه حیوانات» و «قمارباز» و «شازده کوچولو» ممکن است وجود داشته باشد؟ پاسخ را به ایشان وامی‌گذاریم و در ادامه با اینکه از برگزاری سی و سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران مدتی گذشته و شاید انتشار این مطلب به تأخیر افتاده باشد به مروری گذرا بر آسیب‌های برجسته سی و سومین دوره از نمایشگاه می‌پردازیم با یادآوری این نکته که هر سال مدیران نمایشگاه از چند ماه قبل شروع به برنامه‌ریزی برای این رویداد عظیم فرهنگی می‌کنند و تحلیل فرایند برگزاری دوره‌های پیشین و بررسی نتایج، برای جلوگیری از بروز مجدد و رفع مشکلاتی که ظهور پیدا کرده‌اند می‌تواند کارساز و راهگشا باشد و به برگزاری هر چه بهتر آن در دوره‌های بعدی کمک کند.

” سرمایه از شما، بنگاه از ما

نشرهای بنگاهی که تنها با اخذ سرمایه از مؤلف کتاب‌هایشان را به چاپ می‌رسانند امسال در نمایشگاه غوغا می‌کردند. یک انتشاراتی با سه سال سابقه، نزدیک به ۱۵۰ جلد کتاب منتشر کرده و در نمایشگاه حضور داشت و اغلب کتاب‌هایش زیر صد صفحه، بلکه زیر پنجاه صفحه بود. صاحب غرفه می‌گفت عمده درآمدشان از طریق تولید کتاب با سرمایه‌گذاری مؤلفان است و توزیع جدی ندارند.

مورد دیگر انتشاراتی بود که کارش از بنگاه‌داری به

چشم‌بندی و شعبده‌بازی می‌رسید؛ پیشخانی مشحون از انواع و اقسام رمان‌های داخلی و خارجی، با طراحی جلدی که آدم را یاد کتاب‌های ۵۰٪ تخفیف مترو و قطار می‌انداخت و مسئول غرفه‌ای که مدعی بود تمام کارها از خامه نویسنده‌گانی خوش‌ذوق ناشی و یا از نسخه‌ای پرفروش برگردانده شده‌اند؛ گرچه شعبده‌بازان چندان ماهر می‌نمودند و هنگامی که نخستین صفحات کتاب را می‌گشودیم دم خروس عیان می‌شد: پر از اغلاط و ویراستاری و املائی و عجیب‌تر تاریخ چاپ کتاب‌ها. گویا همه آن‌ها برای



” حاضران به غایبان برسانند ”

آسیب دیگر این دوره از نمایشگاه گروهی از ناشران «زرنگ» بودند که به بهانه اینکه اثر یا اثر مشترکی را با ناشر دیگری به چاپ رسانده‌اند کلیه آثار آن ناشر دیگر را (که عمدتاً از ناشران زرد و بازاری است) به غرفه آورده و به فروش می‌رساندند. انتشارات آم از جمله ناشرانی بود که به این کار دست برده و در کنار برپایی ضیافتی برای کتاب‌های ایدئولوژیک چپ خود، کتاب‌های روانشناسی زرد ناشری دیگر (که در نمایشگاه حضور ندارد) را نیز به فروش می‌رساند.

” غرفه‌گشایی و امپریالیسم انتشاراتی ”

از سوی دیگر ناشران بزرگ‌تر و متمول‌تری وجود داشتند که با تکیه بر تمکن مالی و به بهانه گستردگی زیرمجموعه‌های موضوعی خود غرفه‌ای جدا در نمایشگاه تهیه کرده بودند؛ برای مثال نشر چ. غرفه‌ای مختص آثار فلسفی خود با عنوان چ. و غرفه‌ای دیگر مختص آثار هنری به نام گ. نیز در نمایشگاه راه انداخته بود. البته جای خرسندی است که این انتشارات برنامه کوتاه‌مدتی برای ورود به موضوعات دیگر را ندارد؛ چون در این صورت باید نام نمایشگاه‌های بعدی را به

نخستین بار سال پیش به چاپ رسیده بودند! از مسئول غرفه که می‌پرسیدی می‌گفت: «تنها هفت ماه است که انتشارات مجوز نشر گرفته است» یاللعجب! هفت ماه زمان و نزدیک به ۷۰ عنوان کتابی که گویا برخی هم به چاپ چندم رسیده‌اند؟ یعنی به عبارتی ماهی ده عنوان کتاب؟ صحت ادعای نخستین مسئول غرفه کاملاً به اثبات می‌رسید.

” یک کتاب، چهل ناشر ”

در نمایشگاه امسال چه بسیار ناشرانی به چشم می‌خوردند که آثار مشهور ترجمه شده توسط دیگران ناشران را با اندک تغییری به نام خود منتشر می‌کنند. برخی از این ناشران جاعل نیز در بهترین جای نمایشگاه قرار می‌گیرند؛ مثلاً درست روبروی درب ورودی شبستان؛ در نتیجه کسی که دنبال کتاب‌های پرفروشی مانند ملت عشق، پیرمرد و دریا، من پیش از تو، من پس از تو... بود لزومی نمی‌دید به سراغ ناشران اصلی این کتاب‌ها برود؛ چراکه دوستان باهوشمان، کتاب‌ها را جلوی درب و با قیمتی ارزان به فروش می‌رساندند و ای بسا در انتخاب اسم‌های بی‌مسما برای نشرشان تعمدی زیرکانه در کار داشتند.

عزت نفس: برنامه‌ای مؤثر برای دوست داشتن خود و ...»، «راهکارهای افزایش اعتماد به نفس در زنان» و... که این مشت البته نمونه خروار است. در کتاب‌های این ناشر حتی ادبیات دستوری فارسی، دست‌کم در عناوین نیز مراعات نشده بود. نام یکی از کتاب‌ها این بود: «کلمات جادویی و چگونه از آن‌ها استفاده کنیم؟»؛ چطور می‌شود جمله‌ای بر واژه مفرد عطف شود؟

این ناشر محترم حتی آنگاه نیز که در صورت به فلسفه پرداخته، در معنا قافیه را باخته است. عنوان تنها کتابی که شاید کمی فلسفی به نظر می‌رسید از این قرار بود: «فلسفه در ۳۰ روز!». شاید بنیان‌گذاران این انتشارات از نام‌گذاری آن قصد نوعی نقیضه‌گویی و آبرونی سقراطی داشته‌اند!

خطوط قرمز جذابیت

برای ناشران نوپا و مستقلمی که درآمد آن‌ها اغلب از فروش کتاب است جذابیت کتاب‌ها اهمیت حیاتی دارد؛ جذابیتی که راه رسیدن به آن از پرتگاه پر خطر ابتذال و مسائل عریان زناشویی عبور می‌کند. برخی از ناشران در این مسیر موفق‌اند و به‌سلامت از این مغاک می‌گذرند و برخی دیگر چندان سلامت به مقصد نمی‌رسند.

برای نمونه ناشری که کار خود را از سال ۱۳۹۷ آغاز کرده و تا سال ۹۹ توانسته ۲۵۰ عنوان کتاب به چاپ برساند، زمینه اصلی کار خود را شعر و ادبیات برگزیده بود. در کنار آثار خوبی که این انتشارات به چاپ رسانده برخی از کتاب‌ها نیز بودند که به نظر می‌رسید صرفاً برای ایجاد جذابیت مبتذل و سوء استفاده از عطش جنسی جوانان به چاپ رسیده‌اند.

از جمله این کتاب‌ها می‌توان به سری نوشته‌های خانم «گ.ب.ا»، نویسنده اهل ترکیه اشاره کرد. نوشته‌های این خانم روان‌شناس، به اقتضای شغل حرفه‌ای‌اش (روان‌شناسی) مشحون از واژگان، مسائل و ظرایف

«نمایشگاه بین‌المللی کتاب‌های نشر چ.» تغییر دهیم.

بلای جان دانشگاه

یک مشکل اساسی بخش ناشران دانشگاهی که آه از نهاد پژوهشگران و دانشجویان به آسمان می‌برد حضور بسیاری از ناشران آموزشی در بخش مذکور بود که اعتبار ناشران علمی آن بخش را لکه‌دار می‌کرد. کاش تدبیری می‌شد تا ناشران آموزشی در این بخش حضور نیابند؛ چراکه بسیاری از آن‌ها کتاب‌های به‌غایت ضعیفی ارائه می‌دهند که نشان می‌دهد صرفاً نگاه اقتصادی در تولید آن آثار ملاک بوده است.

فیگور حرفه‌ای با محتوای هورمونی

تمایل به دیدن عجایب و برخورد با امور شگفت‌انگیز یکی از امیال عمومی بشر و شاید طبیعتی است که در سرشت او به ودیعه نهاده شده باشد. چه بسیار انسان‌های ماجراجویی که برای کشف و دیدن این دسته از امور جان بر کف نهاده و راهی کوه و دشت و دریا شده‌اند؛ اما گاهی به نظر می‌رسد لازم نیست زیاد خطر کنیم، مثلاً کافی بود امسال کمی در راهروهای بخش عمومی نمایشگاه کتاب قدم می‌زدید تا خود را غرق در بحر غریب و معلق در سیل عجایب ببابید.

یکی از این عجایب غرفه م. ا. فلسفه بود. نامی فاخر که مخاطب را در انتظار تألیفاتی عمیق و لااقل برگردان‌هایی دقیق از آثار مهم کلاسیک یا معاصر می‌گذاشت، حال آنکه وضعیت مخاطب در برابر این انتشارات بیش از کتاب‌های آن به موقعیتی فلسفی شباهت داشت: «در انتظار گودو»

کتاب‌های این مجموعه عموماً در قطع جیبی یا پالتویی بود و تعداد صفحات آن به‌زحمت از ۷۰، ۸۰ صفحه تجاوز می‌کرد؛ یعنی حدوداً ۲۰، ۳۰ صفحه‌آچار. جالب‌تر اما محتوای کتاب‌ها بود: موضوعاتی زرد و مطلقاً بی‌ارتباط با آنچه فلسفه‌اش نام می‌گذاریم از قبیل «علم تمرکز قوی: ۲۳ روش برای بهره‌وری و نظم بیش‌تر، اهمال‌کاری و استرس کمتر»، «کتاب کار

مذهب جهان» نامید.»

ناشرانی هم بودند که با مجوز نشر و فیپای کتاب خود صورتی حق به جانب گرفته و مخاطب ناآگاه را که با اطمینان به بازدید از نمایشگاه کتاب آمده به دام می انداختند. برای مثال انتشاراتی در یکی از راهروهای ابتدایی نمایشگاه مشغول فعالیت بود که اگر در دنیایی فرضی، زمان و مکان برگزاری نمایشگاه را از خاطر خود می زدودید گمان می کردید به غرفه حزب توده پا گذاشته اید. البته بر آگاهان پرواضح است که این دسته از کتب، با کتاب هایی در موضوعات و مسائل تخصصی جامعه شناسی، اقتصاد و فلسفه؛ همچون «سرمایه» اثر «کارل مارکس» متفاوت است و بیش از آنکه جنبه علمی و فلسفی داشته باشند واجد جنبه سیاسی و حزبی هستند.

نمونه ای دیگر از این دست نیز انتشاراتی بود که بیش تر کارهایش به شعر مربوط می شد. برای مثال این ناشر کتابی ارائه می داد که عکس روی جلد آن، تار شده عکس «ش.ن» خواننده مرتد بود و عجیب آنکه نام شاعر و نویسنده کتاب را هم نامی نزدیک به نام او برگزیده بودند. افزون بر این، کتاب و نویسنده مذکور

مربوط به امور زناشویی بود که از زبان راویان و مراجعان مطب روان شناسی او و بر پایه مسائل واقعی نگاشته شده بود. گیرایی و ظرافت این داستان ها به حدی است که با اقتباس از آن ها سریال های ترکیه ای ساخته شده و در شبکه های مختلف آن ها به روی آنتن رفته است. از جمله این کتاب ها می توان به «ع.ا» که پایه سریال عاشقانه ای به همین نام است و «ا.ق» اشاره کرد.

مورد دیگر که بسیار عجیب اما واقعی است، وجود دو ترجمه از کارهای نویسنده فرانسوی زبان «م.و» در غرفه این انتشارات بود. کتاب هایی که ممکن نبود صفحه ای از آن را بکشایید و با یک تعبیر جنسی بی پرده مواجه نشوید. طرفه آنکه این نویسنده به طور جهانی مشهور به پرده دری مسائل جنسی و متأسفانه توهین به دین مبین اسلام است. در معرفی او می خوانیم:

«این نویسنده فرانسوی به خاطر طنز نیشدار و رندانه خود به شهرت رسیده است. آثار او سرشار از پرده دری های جنسی و دلزدگی و بیزاری از جنبه های روزمره زندگی اجتماعی است. او در سال ۲۰۰۱ به دین اسلام حمله کرد و در مصاحبه ای آن را «احمقانه ترین



داده شده بود، غرفه‌ای که به‌زور سه متر می‌رسید و درست در وسط آن ستون قرار گرفته بود و بدتر آنکه بعد از گذشت دو روز از نمایشگاه هنوز کارت خوانش راه نیفتاده و خریداران مجبور بودند نقداً حساب کنند و چه کسی دیگر در این دوره و زمانه پول نقد همراه خود دارد؟ این در حالی است که ناشران پیشین تنها به دلیل اینکه کتاب‌های بیشتری ثبت کرده بودند از جا و امکانات بسیار بهتری برخوردار بوده و همین شاید به‌نوعی تشویق برای آن‌ها و سرخوردگی برای ناشری محسوب شود که درست، اما کم و باکیفیت کار می‌کند.

” سخن پایانی

مجموعاً باید گفت در نمایشگاه امسال چند اشکال اساسی به چشم می‌خورد: نخست تعداد زیاد ناشران زرد با محتوای ضعیف که نه‌تنها برای مخاطبان آورده‌ای نداشتند، به‌جاست و آبروی نمایشگاه نیز لطمه می‌زدند. دیگر آنکه در نظر گرفتن رابطه مستقیم بین تعداد آثار یک ناشر با متراژ غرفه خیلی نسبت دقیقی به نظر نمی‌رسید؛ چه بسیار «کمی» که می‌تواند راقی و گزین و سودمند باشد؛ همان چیزی که از محتوای نمایشگاه کتاب تهران انتظار می‌رود.

در سامانه جست‌وجوی نمایشگاه کتاب نیز ثبت نشده بود؛ اقدامی که مشابه آن را ناشری دیگر در خصوص کتاب «گزیده اشعار اسماعیل خویی» شاعر مرتد دیگری به کار برده بود.

” از حق نگذریم

در بین تمام این آسیب‌ها و ناشرانی که تنها از فرهنگ و صنعت ناشری اسم آن را یدک می‌کشیدند، ناشران خوبی نیز حضور داشتند که دیدن آن‌ها تا حدی مخاطب را به ادامه قدم زدن در راهروها و جست‌وجو میان غرفه‌ها دلگرم می‌کرد. نشر «چهرزاد»، انتشاراتی تنها با سه عنوان کتاب که هر سه آن‌ها اتفاقاً نوشته و ترجمه صاحب آن انتشارات بود از این دسته است.

وقتی با صاحب انتشارات صحبت می‌کردی اطلاعات کاملی از کتاب‌ها در اختیار می‌گذاشت و آن‌قدر علاقه‌مند به محتوا و بی‌توجه به مسائل مادی بود که از تعریف کردن تمام داستان کتابش هم ابایی نداشت. دوتا از کتاب‌ها ترجمه‌ای از دو اثر کلاسیک خوب به نام‌های «گفت‌وگوها با گوتته: در آخرین ده سال زندگی» و «بنجامین فرانکلین: زندگی من» بود که با تورق آن‌ها متوجه می‌شدیم مترجم علاوه بر ترجمه از زبان اصلی، آن‌ها را با ترجمه‌های دیگرشان به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز تطابق داده است. کتاب دیگر نیز داستانی کوتاه اما اصیل به نام «ایوب» بود که در آن به موقعیت‌های اگزستانسیال قهرمان اصلی داستان در برخورد با حوادث ایام و مصائب زمان پرداخته و به نحوی نیز از کتاب «ایوب» عهد عتیق نیز الهام گرفته است. ناشر علاوه بر موضوعات و محتوا به تمام ظرایف چاپ کتاب نیز توجه نشان داده بود و در عین اینکه از کاغذ، جلد و صحافی خوب بهره می‌برد، برای تمام طرح‌های جلد، در غلاف داخلی کتاب نیز توضیحی نگاشته بود.

نکته تأسف برانگیز درباره غرفه این ناشر اما مکان کوچک و نه‌چندان مناسبی بود که به آن اختصاص

معرفی و نقد کتاب

مروری بر کتاب‌هایی که خواندن آن‌ها می‌تواند ما را به تأمل وا دارد

راهنمای ناشران

عبدالحسین آذرنگ

درمی‌یابیم که توصیه‌های آن، هنوز برای حل بسیاری از مسائل امروز ایران راه‌گشاست؛ برای نمونه، به این جمله‌ها که فقط کلمات «نشر» و «جرگه ناشران» از آن برداشته شده دقت کنید:

«ورود جمع کثیری جوان آرمان‌گرا و علاقه‌مند که بدون تردید اندیشه‌ها، طرح‌ها و تخصص‌های تازه‌ای را همراه با سرمایه مادی به عرصه می‌آورند، می‌تواند به‌سان خون تازه‌ای در پیکر عمل کند. هر خردمند آینده‌نگری می‌داند که سرخورده کردن نسلی هدفمند و آرمان‌گرا چه زیان جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد. اگر مسئولان بتوانند این نسل را به دانش، مهارت، تجربه و شاید از فراتر از همه این‌ها به نیروی خلاق و معجزه‌آفرین عشق به کتاب و فرهنگ مجهز کنند، زمینه را برای تحول فراهم ساخته‌اند.» (ص ۱۳)

پنج گام اصلی‌ای که عبدالحسین آذرنگ، برداشتن آن را مقدمه رسیدن به نشر مطلوب می‌داند و در کتاب خود به آن می‌پردازد، چنین است: «شناختن و مهیا شدن»، «برگزیدن روش نشر»، «تولید فرهنگی»، «تولید فنی، هنری و چاپی» و «انتشار و مراحل پس از آن».

در گام نخست، با عنوان «شناختن و مهیا شدن» تعریفی از پیشه ناشری ارائه می‌شود تا مخاطب بداند که سر و کارش، با یکی از زیباترین پیشه‌های جهان است؛ جایی که جریان‌های فکری، به‌سوی آن

اتحادیه ناشران و کتاب‌فروشان کشور برای مدون کردن قواعد دوره‌های آموزشی خود، به عبدالحسین آذرنگ سفارش داده کتابی را خطاب به ناشران جوان و تازه‌کار بنویسد. عبدالحسین آذرنگ این کتاب را با دل‌سوزی و دقت نظر فراوان نوشته، نشر چشمه به‌درستی تشخیص داده حاصل این سفارش، چیزی فراتر از یک جزوه آموزشی ویژه تازه‌کارهاست، به همین خاطر پیشنهاد داده که عنوان آن، از «گامی چند با ناشران جوان و تازه‌کار» به «گام‌های اصلی در نشر کتاب» تغییر پیدا کند. این کتاب در سال ۱۳۸۵ توسط نشر ققنوس منتشر شده است.

به تائید نویسنده کتاب، بیماری این حوزه، جز با انتشار انبوهی از نوشته‌ها و تحلیل‌ها درباره مبانی نظری، دانش فنی و تجربه‌های مدون عملی درمان نمی‌شود و «گام‌های اصلی در نشر کتاب» معجونی از همه این مؤلفه‌هاست.

این کتاب، از یادداشت‌های نویسنده بر ویراست دوم و یکم شروع می‌شود؛ یادداشت‌هایی پرمغز که در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۷۹ نوشته شده اما اگر به برخی عبارت‌های آن، عمومی‌تری فراتر از حیطه نشر بدسیم،

روان، یا از آن جاری می‌شود و با فرهنگ‌ترین لایه‌های اجتماع، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالای آن هستند.

از دید نویسنده کتاب، گستره نشر به دو دسته تک بنیاد و چند بنیاد تقسیم می‌شود. محدود کردن نشر به تحویل گرفتن یک متن آماده و تحویل دادن یک کتاب آماده، بی‌توجه به مراحل پیش و پس از آن، کار ناشر تک بنیاد است و در نظر گرفتن تمام مقدمات، از آغاز پیدایش یک کتاب تا خواندن



و فهمیده شدن آن، کار ناشر چند بنیاد؛ همان‌ها که در دسته ناشران کنشگر و نوآور جای می‌گیرند و گذشته‌یاب، اکنون‌شناس و آینده‌گرا هستند.

در برخورد با این دو گستره متفاوت، نگرش‌ها و روش‌های متفاوتی پدید می‌آید که بر مبنای آن می‌توان الگوی نشر را طراحی کرد. از میان همه الگوها، رایج‌ترینشان (الگوی کوچک، متوسط، بزرگ و فرا مرزی) در این کتاب آمده و به تفصیل معرفی شده تا هر ناشری، باتوجه به امکانات و هدف‌هایش، الگوی خود را انتخاب یا تعریف کرده و در چارچوب آن، سیاست‌ها و برنامه‌هایش را تدوین کند.

«از کجا شروع کنیم؟» آذرنگ برای پاسخ دادن به این پرسش اساسی، ناشر را مجاب می‌کند که هدف‌های تعریف شده، روشن و مشخصی را برای خود تعریف کند، سیاست‌های تعریف شده، صریح و بدون ابهامی داشته باشد، راهبردهای تعریف شده، عملی و واقع‌بینانه‌ای را برای تحقق سیاست‌ها

در راه هدف‌ها مشخص کند، صورت دقیقی از نام و مشخصات پدیدآورندگان بالقوه و بالفعل فراهم آورد، فهرستی از کتاب‌های فرضی‌ای که می‌توان یا باید منتشر کرد تهیه کند، مبنای قیمت‌گذاری‌اش مشخص باشد، بازار بالفعل و بالقوه کتاب و امکانات و موانع آن را تحلیل کند، به بررسی و نقد کار ناشران هم حوزه خود پردازد، علت کامیابی و ناکامی آن‌ها را جست‌وجو کرده و در نهایت، تکلیف دیگر همکاران حوزه نشر را

در شیوه برقراری ارتباط با نشر خود روشن کند. در پایان فصل نخست کتاب، توضیح کوتاهی نیز در شرح «خود ناشری» آمده و تفاوت آن با «ناشر مؤلف» شرح داده شده؛ اینکه در فرایند «خود ناشری»، فرد، آثار خود یا وابستگان و هم‌فکرانش را منتشر می‌کند و به فنون نشر مسلط است؛ اما در دومی، فرد، خود بانی انتشار اثر خود می‌شود و تمام هزینه‌های انتشار اثر را بر عهده می‌گیرد، بدون آن‌که ضرورتاً با نشر آشنایی داشته باشد.

در گام دوم کتاب، به موضوع «برگزیدن روش نشر» پرداخته شده و آذرنگ، همان ابتدای فصل، شروط شروع فعالیت انتشاراتی را در تعیین الگوی مناسب نشر، تأمین سرمایه لازم، فراهم کردن نیروی انسانی کافی، تدارک دیدن جا و وسایل و ابزارهای کار و ایجاد سازمان و تشکیلات مناسب خلاصه می‌کند. به عقیده او، ناشر، پس از عبور از این مراحل است که باید تکلیف خود را روشن کند و بگوید می‌خواهد اثرگزين

باشد یا اثر آفرین.

طبق تعریف کتاب، «ناشر اثر گزین»، ناشری است که از میان آثار پدید آمده یکی از برای نشر انتخاب می‌کند و چنین ناشری، باید هنگام گزینش هر کتاب، به سؤالاتی از این دست جواب بدهد:

- آیا این اثر با سیاست‌ها و برنامه‌های کلی نشر موافق است؟

- آیا اثر، ارزش انتشار دارد؟

- آیا اثر، مخاطب، خریدار، خواننده و بازار متناسب خود را دارد؟

- جایگاه اثر در میان طیف فعالیت‌های نشر کجاست؟

- و برای نشر این اثر باید چه امکاناتی را فراهم کرد؟ «ناشر اثر آفرین» اما که پدیدآورنده را برای آفرینش اثر برمی‌گزیند و به تعبیر آذرنگ، «معمار فرهنگی» است، باید مجهز به امتیازاتی از این دست باشد: دانش فنی روز، ابتکار و انگیزه، روحیه پیشنهاد دهندگی و پیشاهنگی، بازارشناسی و بازاریگشایی، رابطه شناسی، قدرت جذب افکار و سرمایه‌ها و همچنین، ایجاد اهدافی متناسب با امکانات.

شرح این امتیازات که هر ناشر اثر آفرینی باید پیش از برداشتن گام دوم خود از آن اطلاع داشته باشد تا صفحه ۸۰ کتاب، ادامه می‌یابد و سپس گام سوم، آغاز می‌شود: «تولید فرهنگی»

در این گام، ناشر با اهمیت شیوه‌نامه آشنا می‌شود؛ اصول و قواعدی که برای آماده‌سازی کتاب باید آن را تعریف، تعیین یا تدوین کند و در اختیار پدیدآورندگان و هر کسی که قرار است با آن همکاری کند قرار دهد. به گفته آذرنگ، ناشر بدون شیوه‌نامه، شبیه قاضی بدون آیین‌نامه است و در زبان فارسی، کتاب «راهنمای آماده ساختن کتاب» نوشته «میر شمس‌الدین ادیب سلطانی»، می‌تواند در تدوین شیوه‌نامه نشرها الهام‌بخش باشد.

در تدوین شیوه‌نامه توجه به نکاتی از این دست ضروری است که بهتر است شیوه‌نامه را با نظر هیئتی از متخصصان عرصه‌های مختلف نشر و با نظارت یک سرویراستار کارآموده تدوین کرد و ناشران می‌توانند در مراحل آغازین کار خود، از یک شیوه‌نامه خاص پیروی کنند و پس از اندوختن تجربه‌های بیشتر، به تنهایی یا با همراهی دیگر ناشران همسو، شیوه‌نامه‌ای جدید بنویسند. بخش دوم گام سوم، به توضیحاتی در خصوص اجزای کتاب اختصاص دارد که شامل واحدهای «پیش از متن»، «متن» و «پس از متن» می‌شود.

در واحد پیش از متن، ناشر باید تصمیم بگیرد که با چه سلیقه‌ای به آرایش صفحات نخست کتاب‌هایش بپردازد. در متن که خلق آن بر عهده پدیدآور است، آشنایی ناشر با انواع ویرایش اهمیت پیدا می‌کند و در واحد پس از متن نیز، آگاهی از اجزایی مثل سخن آخر، پس‌گفتار، پی‌نوشت، پیوست، ضمائم، یادداشت‌ها، افزوده‌های دیگر، واژه‌نامه، کتاب‌شناسی و نمایه.

«تولید فنی-هنری و چاپی»، چهارمین گام کتاب آذرنگ است و مثل گام سوم، فنی‌ترین، تخصصی‌ترین و پرهزینه‌ترین گام. به طراحی، حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، تهیه اشکال بصری، طراحی جلد و مواد و مطالب تبلیغی و ترویجی مربوط به کتاب در همین گام باید توجه کرد و سیاست هنری نشر را از این طریق به اجرا گذاشت. اطلاعاتی درباره صحافی، لیتوگرافی و همه آن مقدماتی که ناشر برای آشنایی با بخش تولید چاپی به آن نیاز دارد نیز در صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۸ «گام‌های اصلی در نشر کتاب» گنجانده شده است.

گام پنجم و پایانی کتاب «انتشار و مراحل پس از آن» نام دارد. در این گام، کتاب منتشر شده در اختیار خریدار و خواننده قرار می‌گیرد و سرنوشتی تازه برایش رقم می‌خورد؛ سرنوشتی که به عقیده آذرنگ، گاه

پیش از بازچاپ، در متن آن تغییری اعمال می‌شود، با عنوان ویراست جدید منتشر می‌شوند. به گفته آذرنگ، ناشری که در خصوص روزآمد کردن اطلاعات کتاب خود غفلت کند، به اعتبار کارش لطمه می‌زند و بنابراین ویراست را باید جدی بگیرد.

با پایان گام پنجم، آموزش‌های این کتاب به پایان نمی‌رسد. عبدالحسین آذرنگ، در بخش «پیوست‌ها» نمونه‌ای از قراردادهای سفارش‌نامه‌ها، برگه‌های بازبینی، برگه‌های محاسبه هزینه و برآورد بهای کتاب، برگه‌های ارزشیابی، رسید، گواهی و... را گنجانده تا ناشران در صورت تمایل بتوانند از این نمونه‌ها برای ساماندهی و نظم بخشیدن به امورات نشر خود بهره ببرند.

در مجموع، «گام‌های اصلی در نشر کتاب» به گونه‌ای تدوین شده که راه‌های اصلی را برای خودآموزی و آشنا شدن دوستداران نشر کتاب، با مفاهیم پایه و مراحل اساسی نشر، نشان بدهد و در عین حال، چشم‌اندازهای گسترش و آینده نشر را نیز ترسیم کند. دیگر از این کتاب چه می‌خواهیم؟

غرب چگونه حاکم شد؟

الکساندر آتیه واس و کریم بیدایچی اوغلو
ترجمه علیرضا خزائی

در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶، پیش از به وقوع پیوستن انقلاب اکتبر، دوگانه برجسته‌ای میان نظریه پردازان انقلاب ظاهر بود. دسته‌ای (مشویک‌ها) سیر پیشرفت و توسعه جوامع را سیری خطی می‌انگاشتند و معتقد بودند با توجه به «عقب ماندگی» نسبی روسیه، انقلاب سوسیالیستی در این کشور، باید منتظر انقلاب بورژوازی بماند. از سوی دیگر متفکری همچون «لئون تروتسکی»، به عنوان سردمدار نظریه

به کلی متفاوت از آن تصویری است که پدیدآورنده و ناشر برای آینده کتاب در ذهن خود داشته‌اند؛ چرا که رابطه محتویات کتاب و ذهنیت جامعه، همیشه پیش‌بینی پذیر نیست.

تمرکز گام پنجم، بر بیان این مسئله است که ناشر آگاه بعد از انتشار اثر باید بکوشد توجه جامعه را به ارزش‌های کتاب جلب کند و در خوانندگان، منتقدان، ارزیابان و دیگر مخاطبان، میل به بررسی را برانگیزد تا کتاب و ارزش‌های آن از دیده‌ها پنهان نماند. تجربه‌هایی که ناشر، از نوع واکنش مخاطبان به کتاب دریافت می‌کند، در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، ارزشیابی و تصمیم‌گیری برای کتاب‌های دیگر نشر کمک‌کننده است.

به نکاتی که ناشران باید در حوزه پخش کتاب به آن توجه داشته باشند هم در گام پنجم پرداخته شده و این جزئیات، ناشر را در انتخاب پخشگر مناسب یاری می‌کند. راه‌های ترویج و تبلیغ و بازاریابی کتاب بسیار است و مدام در حال تغییر. هر نشر می‌تواند بنا به مقتضیات و امکانات خود از این راه‌ها بهره‌برد. در صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۱ کتاب «گام‌های اصلی در نشر کتاب»، ناشر، اطلاعاتی را درباره بخشی از مسیرهای موجود کسب می‌کند.

به عقیده آذرنگ، بازاریابی کارآمد موجب قوت قلب است و ناشری که از این حیث آسوده خیال باشد، برای برداشتن گام‌های بلند هم جسارت‌های لازم را به دست می‌آورد. با «بازچاپ و ویراست» و مسائل کلی مربوط به آن نیز در صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۰ کتاب می‌توان آشنا شد. بازچاپ، از مهم‌ترین برنامه‌های ناشر است، چراکه راهی آسان و هموار برای کسب درآمد پیش پای ناشر می‌گذارد، نشانه‌ای است از موفقیت ناشر در انتخاب و نشر کتاب و میزان تکرار و شمار نسخه‌های بازچاپی نیز راهنمایی است، برای هدایت برنامه‌های نشر در زمینه‌های خاص. کتاب‌هایی که

بدیل (بلشویک‌ها)، با تکیه بر «مزیت عقب‌ماندگی» معتقد بود که توسعه جوامع امری «ناموزون و مرکب» است؛ در نتیجه «پرولتاریا» در روسیه می‌تواند هم وظیفه انقلاب بورژوازی را به دوش کشیده و هم پیشگام انقلاب سوسیالیستی باشد.

الکساندر آینه‌واس و کریم نیشانجی اوغلو، پژوهشگران روابط بین‌الملل و نویسندگان کتاب «غرب چگونه حاکم شد؟»، این ایده تروتسکی را در کتاب خود با اتخاذ رویکرد مارکسی «سرنخ‌های

راهنما» در بهره‌گیری از مفاهیم فراتاریخی، به جهت پیچیده کردن هر چه بیشتر «امر انضمامی»، دست‌مایه تدوین نظریه گسترده‌تری پیرامون «چرایی و چگونگی شکل‌گیری سرمایه‌داری» کرده، که علاوه بر بنیادهای «هستی‌شناسانه» حاوی دلالت‌های «روش‌شناسانه» نیز هست. «غرب چگونه حاکم شد؟» از رهگذر دست‌یابی به این ایده، به نقد هر نوع تبیین اروپامحور، به‌عنوان رویه آشکار نظریه توسعه خطی پرداخته و در این بین از ظرفیت نظریه‌های پسااستعماری - با در نظر داشتن نقاط ضعف آن - نیز بهره می‌جوید.

کتاب فوق که به همت گروه «چرخ» در نشر چشمه به چاپ رسیده، شامل مقدمه‌ای در باب مسئله اروپامحوری، رویارویی پروبلماتیک تفاوت اجتماعی - تاریخی، چیستی سرمایه‌داری و چیستی علم ژئوپولیتیک است. مؤلفان در این بخش با دست‌مایه قرار دادن تفسیر ویژه‌ای از تابلوی «سفیران - ۱۵۳۲» اثر «هانس هولباین»، به طرح بحث مختصری از



فضای ژئوپولیتیک مناسبات بین‌المللی اروپا در اوایل سده شانزدهم پرداخته و به‌طور اجمالی از مقصود خود؛ یعنی «عاملیت مستقیم "پیرامون" در شکل‌گیری مولود ویژه سرمایه‌داری» پرده برمی‌دارند. ایشان در این باره می‌نویسند:

تلاش ما فراهم آوردن شرحی جامع‌تر از خاستگاه‌های سرمایه‌داری است که بر جنبه‌هایی از ماجرا تأکید دارد که تاکنون تا اندازه زیادی از نظر دور مانده‌اند؛ به‌ویژه در نسبت

با نقش «امر بین‌المللی»، «بینا جوامعی» و «علم ژئوپولیتیک».

«غرب چگونه حاکم شد؟» با زیر‌عنوان «خاستگاه‌های ژئوپولیتیک سرمایه‌داری» مشتمل بر هشت فصل است. فصل اول و دوم به مرور ادبیات و طرح تفصیلی نظریه اختصاص دارد. در این بخش به طرح نظریات «تجاری شدن» - تز والرشتاین - «مارکسیسم سیاسی» - تز برنر - و «مطالعات پسااستعماری» در آثار نظریه‌پردازانی چون «چاکرابتی» و نقد آن‌ها پرداخته می‌شود.

در جمع‌بندی فصل اول مؤلفان به این نکته اشاره می‌کنند که نظریات فوق، به‌طور مشترک از دو ضعف عمده مرتبط با یکدیگر رنج می‌برند. مشکل نخست آن‌ها ناتوانی عمومی از پردازش نظری هم‌زیستی و برهم‌کنشی بین مجموعه‌ای متکثر از جوامع به‌عنوان حوزه‌های متمایز فشارهای برخاسته از توسعه،

نقاط شرق به غرب میسر شد. پس از شکل‌گیری تسلط یکپارچه و استحکام بنیان‌های امپراطوری، دیگر نظام بازتولید اقتصادی بر مبنای اخذ غنایم، کفاف پیش‌برد امور را نمی‌داد، در نتیجه امپراطوری مغول با رویکرد بسط تجارت میان‌قلمرویی، به گسترش راه‌های تجاری، لغو امتیازهای حمایتی و پشتیبانی از تجارت آزاد و تأمین امنیت تجار همت گمارد.

امپراطوری مغول به تمامی این شیوه‌ها توانست شرایط ژئوپولیتیک مساعدی را برای توسعه گسترده مناسبات بازار، تجارت، رشد شهری و مهم‌تر از همه، تقسیم کار فزاینده و پیچیده‌ای در اروپای غربی فراهم کند. گرچه این موارد به‌خودی‌خود، موجب پیدایی شیوه تولید سرمایه‌داری نشد و ضربه نهایی برای گسست از شیوه تولید فئودالی را وارد نساخت؛ اما بسترهای لازم آن را فراهم کرد؛ چراکه رشد شهرها نه تنها شرایط مساعدی را برای سرفه‌هایی که بعداً از املاک می‌گریختند فراهم کرد، بلکه هم‌زمان، موجب تقاضای فزاینده‌ای نیز برای محصولات کشاورزی شد.

گذشته از این‌ها حمله امپراطوری مغول، در زمینه جهان‌بینی و ایدئولوژی انسان اروپایی نیز بی‌تأثیر نبود و موجب شد افق‌های مفهومی و ایدئولوژیک آن‌ها با تغییری جدی مواجه شود. فتوحات مغولی با وحدت‌بخشی به تمدن‌های تا به آن زمان جدا افتاده، به مثابه اجزای تشکیل‌دهنده و بر هم کنشگر یک نظام واحد، تصور اروپایی از جهان را به صورت یک کلیت واحد دگرگون کرد؛ ذهنیتی وسعت‌یافته از جهان که در نهایت به انگیزه‌ای مضاعف برای سفرهای دریایی راه دور در بین اروپاییان بدل شد و برانگیزاننده اقدامات تهورآمیز جنوا و پرتغال پیرامون دماغه امیدنیک و همچنین اکتشاف تصادفی آمریکا بود.

اما آنچه بسترسازی دوران صلح مغولی را به ضرورت تاریخی اجتناب‌ناپذیری تبدیل کرد، شیوع گسترده

الگوهای رفتاری و پویه‌های علی «جغرافیایی - اجتماعی» است. مشکل دیگر نیز که در ارتباط با ضعف پیشین پدید می‌آید عبارت است از: تمرکز غالب، گرچه نه انحصاری این رویکردها بر اروپا، به‌عنوان محرک اصلی تغییر و تحول اجتماعی - تاریخی.

فصل دوم این کتاب که به تفصیل درباره وجوه متکثر نظریه «توسعه ناموزون و مرکب» می‌پردازد با نقل قولی از تروتسکی آغاز می‌شود:

اگر پدیده‌های اجتماعی همواره خصلتی تمام‌شده داشتند، مطمئناً مسائل جامعه‌شناختی ساده‌تر می‌بود. با این حال هیچ چیز مخاطره‌آمیزتر از آن نیست که به‌منظور دست‌یابی به کمال منطقی واقعیت را نادیده بگیریم، یعنی نادیده گرفتن همان عناصری که شاید امروز با طرح شما نخوانند؛ اما فردا این طرح را یکسره زیروزبر سازند.

این مطلع نوید دهنده این است که فصل حاضر با حساسیت ویژه‌ای درصدد تشریح «نظریه» به نحوی است که تا حد امکان از تحمیل خود بر واقعیت اجتناب کرده و در راستای تجهیز چارچوبی بیشتر «بین‌الملل‌گرایانه» از وجوه ضعف نظریات پیشین که بیشتر از آنکه واقعیت را تحلیل کنند، خود را بر آن تحمیل می‌کردند پرهیز کند.

فصل سوم این کتاب به حوادث قرن طولانی سیزدهم و تأثیر مستقیم و غیرمستقیم فتوحات مغولی در شکل‌گیری بنیان‌های سرمایه‌داری می‌پردازد. مؤلفان در این فصل استدلال می‌کنند که با ظهور امپراطوری قبایل کوچ‌رو مغول که مناسبات اقتصادی خود را بر مبنای اخذ و تصاحب غنایم بازتولید می‌کردند، شبکه حکمرانی یکپارچه‌ای از غرب تا شرق به وجود آمد که در نتیجه آن، علاوه بر خروج برخی موجودیت‌های در انزوا مانده و توقف توسعه کشورهای پیشرفته‌ای نظیر امپراطوری چین، انتقال فناوری پیشرفته نیز از اقصی

طاعون سیاه بر اثر ارتباطات بین جوامعی بود که خود بی‌واسطه معلول وسعت و یکپارچگی قلمرو مغول‌ها می‌شد. شیوع این بیماری کشنده در دورانی اتفاق افتاد که پیش از آن بر اثر قحطی، کمبود مواد غذایی به پدیده‌ای رایج تبدیل شده بود و مقاومت جمعیت در برابر این بیماری را بیش از پیش تضعیف می‌کرد. در اثر این همه‌گیری جمعیت دهقان‌ها به شدت کاهش یافت و این گرچه به ظاهر برای ایشان مصیبتی بزرگ تلقی می‌شد؛ اما در واقع باعث تغییر موازنه طبقاتی به سود ایشان بود. با کاهش جمعیت دهقانی و افزایش تقاضای مالکان زمین، رفته‌رفته شرایط برای سرباز زدن از پرداخت بهره‌های مالکانه، ترک کار در صورت عدم موافقت مالک با شرایط موجود و به‌طور کلی امتیاز گیری از اربابان مهیا شد.

اربابان در مواجهه با شرایط جدید، معمولاً به یکی از سه راه‌حل بازتوزیع اجباری، چرخش به‌سوی راهبردهای گسترش طلبانه و ارتجاع و تشدید استثمار متوسل می‌شدند که موجب شورش‌های بزرگ دهقانی و جنگ‌های داخلی در آن برهه از تاریخ شد. در نتیجه این شورش‌ها و قدرتیابی دهقان‌ها بود که تفکیک طبقه دهقانی به دهقان‌های ثروتمندی که زمین‌های بیشتری اجاره کرده و دهقان‌های مزدکار موجبات پیدایش قشری متوسط را فراهم آورد و مبادلات پولی را بر جامعه اربابی تحمیل کرده و خرده مالکی را نیز از میان برد.

با افزایش قیمت کار و کاهش صرفه زمین در امور کشاورزی مهم‌ترین نقطه عطف تحولات و انقلابات؛ یعنی «توسعه نیروهای مولد» و بهره‌گیری از زمین در موارد غیر کشاورزی و سعی در جایگزینی فناوری با نیروی انسانی کار شکل گرفت. از این پس تولیداتی که سابقاً صرفه نداشت، به تدریج شکل گرفت و باعث ابداع فناوری‌های جدید و محصولات تازه شد. از سوی دیگر، رشد و توسعه محصولات خلاقانه و در

عین حال عدم وجود حمایت کافی و محدودیت بازار در داخل اروپا باعث شد که صنعت‌گران رفته‌رفته به فکر یافتن بازارهایی خارج از اروپا بیافتند. این بود که نخستین ماجراجویی‌های فرامرزی اروپاییان و رقابت تجاری ایشان آغاز شد. این فصل با طرح این پرسش به پایان می‌رسد که «با همه این اوصاف چرا پیدایش سرمایه‌داری در بین همه دول اروپایی نخستین بار در اروپای شمال غربی به‌خصوص انگلستان رخ نمود؟» فصل چهارم در واقع پاسخ به پرسش نهایی فصل پیشین است. مؤلفان در این فصل استدلال می‌کنند که رابطه ناموزون توسعه دولت عثمانی و کشورهای اروپایی و واگرایی شکل‌های بازتولید اجتماعی که با شیوه تولید خراجستان دولت عثمانی و شیوه فئودالی اروپا پیوند داشت علت اصلی توسعه زود هنگام غرب اروپا؛ به‌خصوص انگلستان به شمار می‌رود.

مؤلفان در این فصل نخست به اشتباه تحلیلگرانی که شیوه تولید اروپا و عثمانی را با استناد به اخذ مالیات و عشره در عثمانی یکی می‌دانند، متعرض می‌شود که: «یک شیوه تولید را باید نه یک رابطه اقتصادی ساده یا صرف شکلی از استثمار؛ بلکه تمامی مرکب از مناسبات اجتماعی دید که عصاره یک شرایط تولیدی معین - خواه سیاسی، فرهنگی یا بیناجوامعی - و نیز قوانین حرکت برخاسته از این شرایط است.»

در نتیجه این تفاوت و لزوم توسعه انباشت مداوم و ضرورت فتح سرزمین‌های جدید که در دستور کار دولت عثمانی قرار داشت، این امپراطوری را به تهدیدی مداوم و جدی برای کلیت اروپای مسیحی و دول هم‌جوار آن تبدیل می‌کرد. افزون بر این دوگانگی ایدئولوژیک بین ترکان مسلمان عثمانی و مسیحیان کاتولیک اروپا نیز در این تصویرسازی‌ها و دشمن‌تراشی‌ها نقش بسزایی است.

همه این موارد به‌علاوه شیوه تولید فئودالی که قدرت را در تمام اروپا تکه‌تکه می‌کرد و قادر به حمایت قانونی

از این گذشته شیوه تولید مبتنی بر کشاورزی و اراضی گسترده در دولت عثمانی در کنار امتداد وقایع مهم قرن سیزدهم و تغییر کاربری زمین‌های اروپا، مسیر تجاری عثمانی و غرب را به این سو برد که غرب مواد اولیه خود را از عثمانی وارد کرده و از سوی دیگر مصنوعات خود را به عثمانی صادر نماید. این عوامل دست‌به‌دست هم دادند تا رفته‌رفته کشورهای اروپای غربی به قدرت‌های صنعتی تبدیل شوند.

بدین ترتیب نویسندگان در فصل‌های پنجم و ششم، نظریه «توسعه ناموزون مرکب» را بر پایه زمینه‌سازی تاریخی دو قرن طولانی سیزدهم و شانزدهم به واقعیت می‌کشاند و با طرح بحث «سرچشمه‌های آتلانتیکی سرمایه‌داری اروپایی» به «انقلاب‌های کلاسیک بورژوازی در تاریخ توسعه ناموزون و مرکب» می‌پردازند.

فصل هفتم این کتاب به تضادهای «کار آزاد» در مستعمرات جنوب شرق آسیای هلند پرداخته و از رهگذر آن به بررسی ناموزونی و مرکب‌بودگی در کرانه‌های پیشاستعماری اقیانوس و موفقیت راهبردهای ادغام و سلطه هلند در جنوب شرق آسیا می‌پردازد.

آخرین فصل این کتاب به بررسی دورنمایانه‌تری از برآمدن غرب و کاربرد نظریه «توسعه ناموزون مرکب» در این باره اختصاص دارد؛ و از رهگذر برهم‌کنش شمال-جنوب در برآمدن غرب به خاستگاه‌های واگرایی عظیم در خلال تاریخ درازمدت می‌پردازد. «غرب چگونه حاکم شد؟ خاستگاه‌های ژئوپولیتیک سرمایه‌داری» نوشته الکساندر آینه‌واس و کرم نیشانجی اوغلو، با ترجمه علیرضا خزائی و ویراستاری «حسن مرتضوی»، در زمستان ۱۳۹۹ توسط گروه «چرخ» در نشر چشمه به چاپ رسید. چاپ دوم این کتاب نیز در بهار ۱۴۰۰، با تیراژ ۵۰۰ نسخه به بازار عرضه شد.

گسترده از دهقانان به‌عنوان تولیدکنندگان مستقیم نبود، باعث می‌شد که از سوی اتحادی جدی در بین مسیحیان اروپا شکل نگرفته و اربابان مختلف مدام با هم در جنگ قدرت باشند و راه برای ظهور قدرتی یکپارچه در جهان اروپا بسته شود و از سوی دیگر دولتی چون امپراطوری هابسبورگ نیز رمقی برای توجه به دیگر نقاط اروپا نداشته و مرکزیت ژئوپولیتیک به شرق اروپا و مرزهای عثمانی منتقل شود.

همچنین یکی از نتایج فرعی جنگ‌افروزی فنودال‌های اروپا عبارت بود از افزایش اقتدار سیاسی، قدرت و نفوذ تاجران و همچنین افزایش درجه نمایندگی در ساختارهای تصمیم‌گیری دولت‌ها؛ چراکه در پس هر خاندان موفقیتی مجموعه‌ای از خانواده‌های بانکدار ثروتمند وجود داشت.

ظهور چنین مرکزیت ژئوپولیتیکی نخست دولت‌های ضعیف‌تر و جریان‌های اقلیت دینی را به فکر اتحاد با عثمانی انداخت. در نتیجه از سوی گسترش لوتریسم به فروپاشی هیمنه کاتولیک منجر شد و از سوی دیگر اروپا آستن پیکربندی نوینی می‌شد که در آن دولت‌هایی چون فرانسه، انگلستان و هلند در برابر دولت‌های جنوا، هابسبورگ، اسپانیا و پرتغال دیگر نقش پیرامونی نداشته و آرام‌آرام خود را به بازی قدرت وارد می‌کردند.

در کنار این‌ها عامل مهمتری باعث عطف بیشتر توجه به غرب شد. اعطای کاپیتولاسیون‌های تجاری به دول متحد عثمانی و محدودیت تجارت کالاها اساسی برای دول متخاصم باعث شد که تجار جنوایی، هابسبورگی و پرتغالی به فکر راه دیگری جز مدیترانه برای تجارت با شرق باشند. این بود که توجه‌ها به اقیانوس اطلس جلب شد و علیرغم خطرات بی‌شماری که کشتیرانی در این اقیانوس داشت، ماجراجویی‌ها ادامه پیدا کرد تا اینکه یکی از این ماجراجویی‌ها به کشف آمریکا منجر شد.

استادانِ استادان چه کردند؟

مقصود فراستخواه

کتاب «استادانِ استادان چه کردند؟ تاریخ دارالمعلمین و دانشسرای عالی از ۱۲۹۷ تا ۱۳۵۷» اثر مقصود فراستخواه استاد موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی از سوی نشر نی در ۴۱۶ صفحه با شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و قیمت ۱۵۰ هزار تومان منتشر شد. فراستخواه در این کتاب که پژوهشی در زمینه تاریخ آموزش عالی و شکل‌گیری دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی در ایران است، در واقع هم به نهادهای آموزش عالی پرداخته و هم به افراد و اشخاص مؤثر در این نهاد. او در واقع به نقش استادانِ استادان پرداخته و عنوان کتاب هم از این بابت استادانِ استادان چه کردند شده است.

علم‌آموزی و علم‌ورزی مدرن در ایران داستان دلکش، اما پرتنش است؛ علم‌آموزی جدید بخشی از طرح بزرگتری است که می‌توان از آن به رنسانس ناتمام ایران معاصر تعبیر کرد که در این کتاب به آن بیشتر پرداخته شده است. علم‌ورزی مدرن در ایران قصه‌ای بی‌غصه نبود؛ در این کتاب با فرازونشیب‌های این کاروان طی چند منزل از منازل سلوکش آشنا خواهیم شد.

خاستگاه بحث در این کتاب، یکی از نخستین نهادهای آموزش عالی در ایران است: دارالمعلمین. در این نهاد، پیشروترین آموزش‌های بعد از متوسطه در ایران ارائه شده است. در کلاس‌های دارالمعلمین، استادانِ استادانِ استادان این سرزمین درس داده‌اند. بزرگان پشت نیمکت‌های دارالمعلمین نشستند، تحصیل کردند و آنگاه خود از نخستین استادان نسل برجسته دانشگاهیان ایران شدند. در آزمایشگاه دارالمعلمین، اولین تحقیقات علوم پایه در سطح بعد از متوسطه و دانشگاهی آغاز شد، نخستین لذت‌های پرسشگری و دانایی نوین ایرانی به همراه تش‌های تردیدآمیز فلسفی

و شک علمی در فضاهایش تجربه شد و زمزمه معرفتی پی‌درپی در عمق ذهن و جان استادان و دانشجویانش طنین انداخت: «آهان! الآن فهمیدم، وه که در اینجا هنوز هم پرسشی به قوت خود باقی است.»

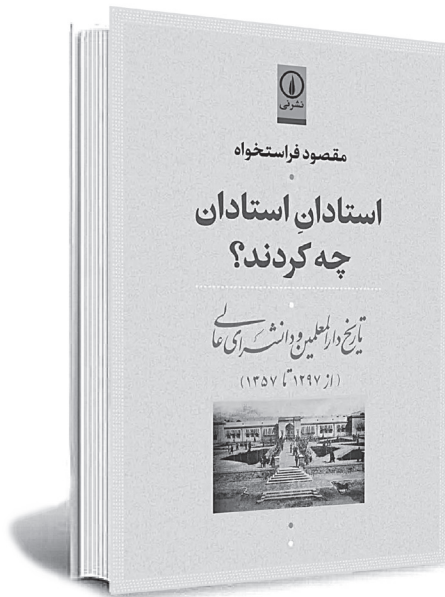
در سال تحصیلی ۱۲۹۷-۱۲۹۸ اتفاق مهمی افتاد: تأسیس «دارالمعلمین مرکزی»؛ خانه‌ای برای تربیت معلم در ایران که در کمال تعجب سر پا ماند و این خلاف عادت بود؛ چراکه جامعه ایرانی معروف است به ناپایداری، اما دارالمعلمین همچنان ایستاد و باقی ماند و رشد کرد و تناور شد. در سال ۱۳۰۷، این نهاد به «دارالمعلمین عالی» و در ۱۳۱۲ به «دانشسرای عالی» ارتقا یافت. دانشسرا در ۱۳۱۳ (در دوره تأسیس دانشگاه تهران)، ضمن اینکه خود هسته اولیه دانشگاه را فراهم می‌آورد، تبدیل شد به جزئی از دو دانشکده. آن بخش «ادبیات و علوم انسانی» اش جزء دانشکده ادبیات شد و بخش «علوم پایه» اش ضمیمه دانشکده علوم شد. دانشسرای عالی فلسفه وجودی خاصی داشت و متمایز از تربیت معلم بود. تنوع و تکثر نهادها و مؤسسات آموزش عالی در هر جامعه‌ای می‌تواند معرف توسعه علمی و آموزش دانشگاهی آن جامعه باشد، البته به شرط کیفیت و پاسخگویی اجتماعی به نیازهای واقعی. وجود دانشسرای عالی و دانشگاه تهران با هم مصداق قابل قبولی از تنوع معنادار در آموزش عالی است. از این رو در ۱۳۳۴ دانشسرای عالی - با وجود پیوند با دانشگاه تهران - همچنان با عنوان سابقش کار تربیت دبیر در دو حوزه اولیه، یعنی «بخش ادبیات و علوم انسانی» و «بخش علوم پایه» را رأساً برعهده داشت. همین تمایز سبب شد دانشسرای عالی، فلسفه وجودی و کیستی خاص خود را حفظ کند و نیز قانون مصوب ۱۳۳۸ در مجلسین استقلال دانشسرا را به رسمیت شناخت. از ۱۳۴۲ طبق ماده واحده هیئت‌وزیران، به این نهاد عنوان تازه‌ای دادند که از تمرکزگرایی و نگاه بوروکراتیک دولتی در هیئت‌وزیران

تر (والد) نشست گرفتند: فکر مدرنیته و فکر ملی. بانیان و حامیان این هرسه نیز به یک خانواده بزرگ گفتمانی تعلق داشتند و کم هم نبودند کسانی مثل علی اکبر سیاسی که در هر سه نهاد (مدرسه سیاسی، دارالمعلمین و دانشگاه تهران) نقش آفرین شدند.

دارالمعلمین چندین خصیصه بین‌المللی نیز داشت: نخست، اقتباسی بومی بود از تجربه بین‌المللی در جهان پیشرو آن زمانه. فکر تأسیس دارالمعلمین

برگرفته از یک تجربه پیشرو در اروپا و نیز کشورهای در حال متجدد شدن منطقه بود که به واسطه تحول خواهان اجتماعی همچون حسن رشیدی وارد دولت شد و اصلاح طلبان دولتی را نیز به این صرافت انداخت. کسانی چون علی اکبر سیاسی و عیسی صدیق در حین تحصیلات خود در اروپا با این تجربه جهانی آشنا شده بودند. اسماعیل مرآت، استاد و نخستین معاون دارالمعلمین، دانش‌آموخته دانشسرای در فرانسه بود. مؤسسان، استادان و مدیران دارالمعلمین ایرانی نقش ابتکارات ایرانی خود را به این تجربه‌های جهان‌شمول زدند؛ اما به نام بومی‌سازی به اصل تجربه جهانی دانش جدید لطمه وارد نیاوردند و شیر بی‌یال و دم و اشکم خلق نکردند.

نویسنده در فصل نخست به این پرسش که آیا عقب‌ماندگی تقدیر تاریخی ایران بود؟ پاسخ داده و می‌نویسد: «بیداری معاصر ایرانی در سده ۱۲۰۰ شمسی و از دوره عباس میرزا به این سو آغاز شد و با



آن دوره ناشی می‌شد: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی. برای این سازمان چند مؤسسه تحقیقاتی و آموزشی به صورت وابسته تعریف کردند. این تصمیم در هیئت وزیران گرفته شد، آن هم در زمانی که هنوز وزارت علوم و آموزش عالی به صورت مستقل از وزارت آموزش و پرورش تأسیس نشده بود. به همین دلیل بعد از ایجاد وزارتخانه علوم در سال ۱۳۴۶، نام اصلی دانشسرای عالی با تصریح و تصویب قانونی به جای خود بازگشت.

دارالمعلمین در چرخشگاه سده ۱۲۰۰ به ۱۳۰۰ تأسیس شد. دارالمعلمین به واقع بخشی از رنسانس معاصر ایرانی و جزئی از طرح مدرنیته ناتمام ما بود. طی این دو سده، تجربه معاصر ایرانی به آزمون نشست، هرچند با بسیاری مشکل‌ها. «دارالمعلمین داشتن» و «دانشگاه داشتن» در صدر برنامه‌های تحول‌خواهی این جامعه و لازمه تجدد ما بود و چه دشوار بود. همه تنش‌های پرهیجان و گاهی هولناک این راه صعب در دارالمعلمین نیز بازتاب یافت.

در این کتاب، با ذکر شواهدی استدلال شده چگونه طرح تأسیس دارالمعلمین و حیات شکوفان آن در دو سه دهه نخستش بخشی از یک طرح بزرگتر بود و آن طرح ملیت و تجدد و تکاپوهای تمدن و تجدد ایرانی در تجربه معاصرت بود. در واقع، فکر «مدرسه سیاسی ساختن»، «دارالمعلمین ساختن» و «دانشگاه تهران داشتن» فکری مولود بودند و از دو فکر بزرگ

کتاب حاضر یکی از نخستین نهادهای آموزش عالی در ایران است: دارالمعلمین. در این نهاد پیشروترین آموزش‌های بعد از متوسطه در ایران ارائه شده است. در کلاس‌های دارالمعلمین، استادان استادان این سرزمین درس داده‌اند. بزرگانی پشت نیمکت‌های دارالمعلمین نشستند، تحصیل کردند و آنگاه خود از نخستین استادان نسل برجسته دانشگاهیان ایران شدند. در آزمایشگاه دارالمعلمین، اولین تحقیقات علوم پایه در سطح بعد از متوسطه و دانشگاهی آغاز شد، نخستین لذت‌های پرسشگری و دانایی نوین ایرانی به همراه تنش‌های تردیدآمیز فلسفی و شک علمی در فضاهایش تجربه شد و زمزمه معرفتی پی در پی در عمق ذهن و جان استادان و دانشجویانش طنین انداخت.

شکل‌گیری علم اسلامی

مظفر اقبال

ترجمه محمدرضا قائمی نیک و دیگران

کتاب شکل‌گیری علم اسلامی (The Making of Islamic Science) داستان شکل‌گیری یا فرایند ساختن سنت علمی اسلامی و رابطه‌اش با اسلام را از دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی تا تاریخی و متافیزیکی تا علمی روایت می‌کند، از جدیدترین آثار مظفر اقبال است که تاکنون به زبان دیگری منتشر نشده است. کتاب را اولین بار انتشارات Greenwood در لندن در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد و انتشارات Islamic Book Trust در سال ۲۰۰۹، همراه با بخش ضمیمه‌ای که در ترجمه فارسی با عنوان «سخن پایانی» آمده، در مالزی بازنشر کرده است. قرابت حوزه پژوهشی نویسنده در این کتاب با سنت‌های فکری رایج در ایران، مخصوصاً سنت‌های فلسفی، فقط به

مشروطه و نهادهای جدید بعد از آن به ثمر نشست و رنسانس فکری و فرهنگی معاصر و ناتمامی را طی سده ۱۳۰۰ رقم زد. هم درباره آن بیداری و هم درباره این رنسانس - یعنی این دویست سال دوران‌ساز، ولی پرنشیب و فراز - در کتاب بیشتر بحث خواهیم کرد. در فصل دوم که به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی مدرنیته غربی اختصاص دارد، با عنوان «مدرنیته غربی» آمده است: «علم جدید و نظام نوین دانش بخشی از طرح اجتماعی برای تجدد و پیشرفت و رهایی بود. پس پشت این علم، نوعی رسالت روشنفکری و اصرار به پرسشگری و سوژگی و و نقد و روشنگری و تغییر عالم و آدم بود. انواع تعارض‌های اجتماعی در دوره رنسانس و روشنگری اروپا به جریان افتاد. میدان نیروها با علایق و منافع مختلف شکل گرفت و بر سر ارزش‌های متفاوت با هم اختلاف پیدا کردند. علم هم در این میدان به میان آمد و از سوی گروه‌های خاص اجتماعی دنبال شد و گروه‌هایی نیز با آن به مخالفت برخاستند.»

فراست‌خواه در انتهای کتاب آورده است: «بدین ترتیب از سال تحصیلی ۱۲۹۷-۱۲۹۸ تا ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با شصت سال شگفت‌انگیز روبرویم: از پیدایی و برآمدن و بالا و پایین‌شدن یک نهاد آموزش عالی ایران به شرحی که در این کتاب مرور می‌شود. همین که نهادهای آکادمیک متعلق به دوره جنبش‌سازی قبل از سده ۱۳۰۰ در ایران، طی دهه‌های متمادی در طول این قرن همچنان در سرزمین ناپایداری‌ها دوام آورده است برای هیجان لازم جهت مطالعه و پی‌جویی داستان آن کفایت می‌کند. در میان رؤسا و معاونان این نهاد کسانی بودند که در سمت وزارتی نیز کار کردند، مانند اسماعیل مرآت (وزیر معارف)، عیسی صدیق (وزیر معارف)، علی اکبر سیاسی (وزیر فرهنگ و معارف) و احمد هوشنگ شریفی (وزیر آموزش و پرورش).» در پشت جلد نیز آمده است: «خاستگاه بحث در

تحلیل می‌کنند. در این الگو علم و دین را دو عنصر متمایز از هم در نظر می‌گیرند که تعداد محدودی الگوی تصورشدنی از رابطه متقابل دارند. هریک از این الگوها می‌تواند در ادامه به تنوعی از گزینه‌های محتمل تعریف شده و طبقه‌بندی شده و درجه‌بندی شده در چهارچوب طیفی از رابطه‌های متقابل ضعیف یا قوی تقسیم شود؛ اما خود الگو در پارادایم اساسی جاافتاده‌ای باقی می‌ماند که دین و علم را دو عنصر مجزا در نظر می‌گیرد.

مظفر اقبال معتقد است این الگو از رابطه میان علم و مسیحیت برخاسته و به اشتباه به تمامی ادیان بسط یافته است. بسیاری از آثاری که درباره تاریخ علم یا تاریخ رابطه علم و دین نوشته شده و می‌شوند، با این الگو به تحلیل تاریخ نشسته‌اند اما این الگو فقط می‌تواند برای همه ادیان و همه سنت‌های علمی کاربست‌پذیر باشد اگر الف. طبیعت یعنی موضوع علم و رابطه‌اش با خدا و انسان را در همه سنت‌های دینی به یک شکل بفهمیم؛ ب) ساختارهای متافیزیکی و معرفت‌شناختی

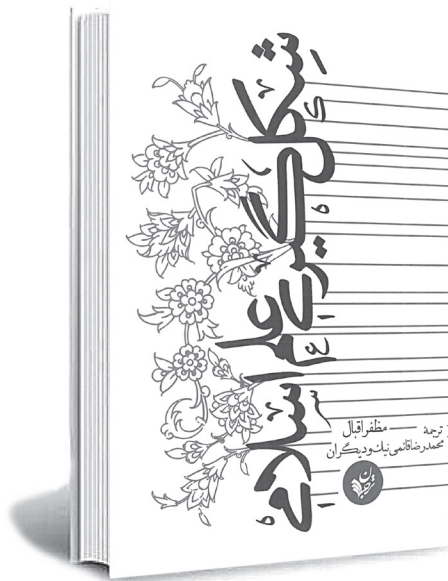
و معنایی که متون منبع اصلی همه ادیان، متضمن آن‌ها هستند، همسو با انجیل باشد؛ ج) علم در همه تمدن‌ها کار و اقدامی باشد که در طی قرن‌ها یکسان باقی مانده است. نقدهای اقبال به این الگو، در پیشگفتار کتاب خواندنی است. او بعد از طرح این نقدها، به این نکته مهم اشاره می‌کند: «در جهان مسلمین، هیچ دانشمند یا عالم دینی مشهوری میان سده‌های هشتم تا هفدهم میلادی نیست

آثار سده‌های هشتم تا شانزدهم میلادی منحصر نمانده و او به نویسندگان معاصر ایران، مانند استاد مرتضی مطهری و آیت‌الله حسن‌زاده آملی نیز اشاره کرده است. به علاوه نیازی به گفتن نیست که مسئله اصلی اقبال در این کتاب، یعنی شکل‌گیری یا ساختن علم اسلامی، مطابق با یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های پژوهشی ایران در دهه گذشته است. دغدغه‌ای که با عناوین مختلفی مثل «تحول در علوم انسانی» یا «علم دینی» و گاه «اسلامی‌سازی علوم» مطرح شده است.

بخش‌های مختلف کتاب به دست مترجمان مختلف به فارسی ترجمه و در پایگاه اینترنتی ترجمان به صورت مقالات جداگانه منتشر شد؛ اما برای از میان رفتن تمایزات صوری، معنایی و لفظی فصول مختلف، همه مقالات را یک ویراستار، ویرایش کرده، شیوه نگارش یکدست شده و معادل‌ها و اصطلاحات در فارسی هماهنگ شده‌اند.

نویسنده برای آشنایی خوانندگان با مضمون و محتوای کتاب، مقدمه‌ای مفصل نوشته که نیاز به نوشتن

مقدمه‌ای مبسوط را از میان برداشته است. اما دو نکته را باید ذکر کرد: نخست آنکه همان‌طور که مجله «اخبار کتاب SciTech» و جبرائیل فواد حداد در نقد و بررسی این کتاب متذکر شده‌اند چارچوب تحلیلی مظفر اقبال در تحلیل رابطه میان اسلام و علم، متفاوت از چارچوب‌های تحلیلی رایج در جهان مسیحی است. اقبال در پیشگفتار کتاب می‌نویسد که معمولاً رابطه علم و دین را با «الگوی دو عنصری»



مظفر اقبال با اتکا به یافته‌هایی که در فصول اول تا چهارم ارایه کرده، در فصل هفتم به مسائل معاصر اشاره می‌کند که علم مدرن برای جهان مسلمین پیش کشیده است. او تقدیرش از تلاش‌های احیاگرانی مانند سیدجمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) را پنهان نمی‌کند و تلاش‌هایی را که در جهت اسلامی کردن این علوم انجام شده قدر می‌نهد. او در بخشی با عنوان «سخن پایانی» که در نسخه ۲۰۰۹ به کتاب افزوده است، هرگونه شک و تردیدی درباره شکل‌گیری علم اسلامی را کنار می‌گذارد. در ادامه، این کتاب از طریق بررسی موضوعات و طرح پرسش‌هایی چون در علم اسلامی، چه چیزی اسلامی بود؟ اسلام چگونه بر مسیر توسعه سنت علمی اسلامی تأثیر گذاشت؟ آیا تئشی در سنت اسلامی وجود داشت که بتواند مانع شکوفایی این فعالیت علمی شود؟ این سنت کی و چرا و چگونه به پایان رسید؟ این دانش علمی چگونه به اروپا رفت؟ واقعیت‌های جدید رابطه اسلام و علم چیستند و کدام‌یک در دوره بعد از انقلاب علمی ظاهر شده‌اند؟ می‌کوشد تا طیفی از دیدگاه‌های اسلامی درباره برخی از مهم‌ترین پرسش‌ها در گفت‌مان اسلام و علم را ارایه دهد.

اما نکته دوم درباره این کتاب، بی‌توجهی و غفلت خواسته یا ناخواسته نویسنده از علوم انسانی نظیر علوم اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی است. نویسنده در سرتاسر کتاب، فقط درباره علوم طبیعی سخن گفته و حتی در بخش‌های پایانی که به مسائل معاصر می‌پردازد، نسبت به علوم اجتماعی بی‌اعتناست. در فصول پایانی هم بیشتر به رابطه اسلام و فناوری‌های فنی جدید می‌پردازد. از این جهت، طرح بحثی که مظفر اقبال در این کتاب مطرح کرده با مباحث رایج در ایران درباره تحول یا اسلامی‌سازی علوم انسانی متفاوت است. هرچند در ایران، بحث‌هایی راجع به نگاه متفاوت اسلام به علوم طبیعی مطرح شده (مثلاً

که نیاز به توصیف واضح رابطه میان اسلام و علم را احساس کرده و کتابی در این باره نوشته باشد.) اقبال نتیجه می‌گیرد که این فقدان «نشان می‌دهد که در طول این سده‌های طولانی که اوج رونق تمدن اسلامی است، هیچ‌کس احساس نیاز نکرده بود که علم و اسلام را از طریق نوعی ساخت ظاهری یا بیرونی به هم مرتبط کند.» همین استدلال، مبنای تحلیل مظفر اقبال از رابطه میان علم و اسلام بین سده هشتم تا شانزدهم میلادی است که تا پایان فصل چهارم ادامه می‌یابد. به عقیده اقبال تفاوتی اساسی وجود دارد میان علم مدرن و ماهیت علمی که در تمدن اسلامی در طول سده‌های هشتم تا شانزدهم وجود داشت. رویکرد این دو به طبیعت دو شکل متفاوت دارد و از این رو نمی‌توانیم برای روایت رابطه متقابل اسلام با علم مدرن و رابطه آن با علم پیشامدرن از روش‌شناسی یکسان استفاده کنیم. گفتمان اسلام و علم با ورود علم غربی مدرن به جهان مسلمین، وارد دوره جدیدی شد. چون این ورود با استعمار جهان مسلمین هم‌زمان بود، با تعداد زیادی از عوامل دیگر شامل دستورهای اقتصادی و سیاسی و نظامی قدرت‌های استعمارگر نیز همراه شد. این کار باعث تخریب نهادهایی شد که سنت هشت‌صدساله آموزشی اسلامی را ایجاد کرده بودند. از بین بردن نهادهای صدها ساله و بناکردن نهادهای علمی جدید با دستورالعمل‌هایی که منافع قدرت‌های استعماری را دنبال می‌کرد، نیروهای عمل‌علم در جهان مسلمین را تغییر داد. نویسنده در فصل پنجم و ششم، با رویکردی کاملاً تاریخی، شرایط انتقال علم و متون علمی با جهان اروپایی را تشریح کرده است. او به تصویر به‌شدت مخدوشی که از اسلام و مسلمین در این دوره در جهان غرب شکل گرفت، اشاره می‌کند. همین تصویر بر انتقال علوم سایه افکننده بود. بررسی عوامل موثر بر این تصویر از جنگ‌های صلیبی آغاز شده و تا پایان عصر استعمار، یعنی حدوداً ۱۹۵۰ ادامه می‌یابد.

چرا به علم اعتماد کنیم؟

نیومی اورسکیز

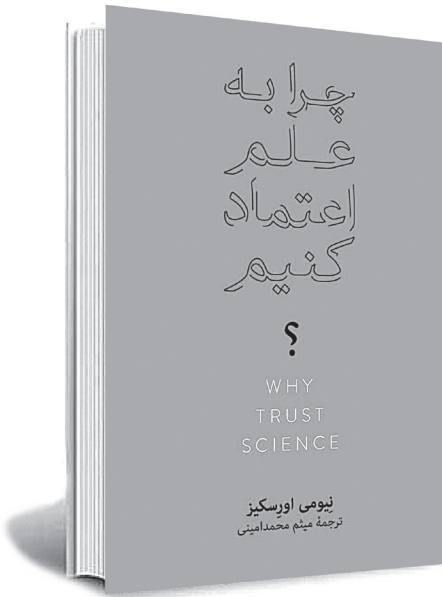
ترجمه میثم محمدامینی

بسیاری از پرسش‌ها پیرامون امر «ثبات» مستلزم تلفیق اشکال مختلفی از دانش از جمله دانش علمی است. دانشمندان در مورد تغییرات آب‌وهوایی و سایر مسائل زیست‌محیطی هشدار می‌دهند اما جوامع به چه علت باید به آن‌ها گوش فرادهند؟ چرا باید سیاست‌ها بر اساس یافته‌های علمی تنظیم شود؟ همان‌طور که بحران کرونا یک بار دیگر به ما ثابت کرد، این سوال که چرا باید به علم اعتماد کنیم، بسیار مهم است. در کتاب «چرا به علم اعتماد کنیم؟» نوشته «نیومی اورسکیز»، مورخ علم‌ها وارد در گفت‌وگو با همکارانش از ساحتی دیگر به این پرسش حیاتی پاسخ می‌دهد. بسیاری از خوانندگانی که به مباحث مرتبط با پایایی علاقه دارند، احتمالاً اورسکیز را به واسطه مقاله‌اش در سال ۲۰۰۴ در مورد تغییرات آب‌وهوایی با عنوان «فراتر از برج عاج: اجماع علمی در مورد تغییرات آب و هوایی» یا کتاب او در سال ۲۰۱۱ با عنوان «تاجران تردید» در مورد استراتژی‌های مبهم‌سازی صنایعی مانند تنباکو یا نفت می‌شناسند. در این کتاب او به این موضوع پرداخته که چگونه تعداد انگشت‌شماری از دانشمندان، حقیقت را در مورد مسائلی نظیر دود تنباکو و گرمایش جهانی پنهان کردند؛ اما در کتاب «چرا به علم اعتماد کنیم؟» او بیشتر وارد قلمروی نظری شده و مطالعات موردی از تاریخ علم را نیز در تائید فرضیات خود آورده است. این کتاب بر اساس سخنرانی‌های اورسکیز در سال ۲۰۱۶ در حوزه علوم انسانی تدوین شده است. این اثر شامل مقدمه‌ای از استفان مکدو، نظریه‌پرداز سیاسی، سخنرانی‌های اورسکیز و در ادامه نقطه‌نظرات

می‌توان به پژوهش‌های موسساتی مانند فرهنگستان علوم اسلامی اشاره کرد) اما حداقل در زمان انتشار این ترجمه، اگر نگوئیم همه اما اغلب مباحث مربوط به تحول در علوم، متمرکز بر حوزه علوم انسانی، مخصوصاً علوم اجتماعی و سیاسی هستند.

مظفر اقبال، متولد ۱۹۵۴ در لاهور پاکستان، از دانشگاه ساسکاچوان کانادا با درجه دکتری در رشته شیمی فارغ‌التحصیل شده است. او را در ایران با پژوهش‌هایش درباره رابطه اسلام و علم می‌شناسند. عمده این پژوهش‌ها حاصل تغییر علایق پژوهشی او به سمت مطالعه اسلام و سنت‌های معنوی و علمی آن، پس از دریافت دکتری شیمی است. او در دانشگاه‌های ساسکاچوان، ویسکانسین مدیسن و مک‌گیل تدریس کرده است؛ اما همان‌طور که مضمون این کتاب و دیگر آثارش نشان می‌دهد، پژوهشگر یا نویسنده‌ای صرفاً دانشگاهی نیست، بلکه نسبت به تحولات اجتماعی و سیاسی جهان اسلام، از جمله مسئله فلسطین و غزه حساس بوده و موضع گرفته است.

تأسیس و ریاست «مرکز اسلام و علم» در کانادا، ویراستاری و دوفصلنامه اسلام و علم، ویراستاری عمومی دائرةالمعارف جامع هفت جلدی قرآن، مدیریت کمیسیون همکاری علمی و فناوری سازمان کنفرانس اسلامی بین سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۶، حضور فعال در آکادمی علوم پاکستان، مدیریت برنامه جهان اسلام برای دوره علمی-دینی مرکز ال‌هایت و علوم طبیعی در برکلی آمریکا و عضویت در هیئت مؤسس بنیاد آموزش و پرورش اسلامی کانادا از فعالیت‌های غیرپژوهشی اوست. ماحصل پژوهش‌های اقبال نزدیک به ۲۰ جلد کتاب و صدها مقاله به سه زبان عربی و اردو و انگلیسی است و در کنار این پژوهش‌های تألیفی، بخش زیادی از تلاش‌های علمی‌اش صرف ویرایش و تألیف مقالات علمی شده است.



اورسکیز مطالعات موردی جالبی را در مورد اشتباهات در علم مورد بحث قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که در این موارد یا در واقع هیچ اتفاق نظری میان دانشمندان وجود نداشته و یا با کنار گذاشتن دیدگاه‌های مهم، نظریه‌ای خدشه‌دار شده است. برای مثال، «نظریه انرژی محدود»، ادعای قرن نوزدهم در مورد مناسب نبودن زنان برای تحصیلات عالی (که انرژی آن‌ها را تحلیل می‌برد و در نتیجه به

ظرفیت‌های تولیدمثلی آن‌ها آسیب می‌رساند) نه تنها مبتنی بر فرضیات روش‌شناختی نادرست و نمونه‌های تجربی محدود و غیرقابل استناد بود، بلکه حامیان آن نیز انتقادات مهمی را نادیده گرفتند.

استدلال‌های اورسکیز در این کتاب توسط تعدادی از صاحب‌نظران برجسته مورد بحث قرار می‌گیرد. به‌عنوان مقاله سوزان لیندی، تاریخ‌دان و جامعه‌شناس علم به این امر اشاره دارد که اعتماد به علم ممکن است با یادآوری به شکاکان ایجاد شود که همیشه در زندگی روزمره خود از بینش‌های علمی استفاده می‌کنند. مسلماً، همه دانشمندان در دنیای امروز - به‌ویژه آنهایی که روی موضوعات بحث‌برانگیز و در عین حال مهمی چون تغییرات آب‌وهوا کار می‌کنند - این مسئولیت را دارند که در مورد نقش خود در جامعه و روش‌هایی که در آن گزاره‌های خود را در معرض نظر شکاکان قرار می‌دهند، فکر کنند. به اعتقاد وی، خوشبختانه رابطه علم و جامعه در همه کشورها به اندازه ایالات متحده بد نیست اما با این وجود، انکار

سوزان لیندی مورخ و جامعه‌شناس علم، مارک لانژ فلسفه‌دان، اوتمار اودنهوفر و مارتین وارث دانشمندان اقلیم‌شناسی و روان‌شناس و دانشمند علوم سیاسی جان آ. کروسنیک است و پاسخ نهایی به پرسش اصلی کتاب توسط خود اورسکیز ارائه می‌شود.

نویسنده تأکید دارد باید به علم اعتماد کرد اما نه به این دلیل که یک روش علمی وجود داشته باشد که همواره بتوانیم به آن تکیه کنیم. او

بخش‌هایی از تاریخ فلسفه در مورد علم را ترسیم می‌کند تا این نکته را بیان کند و در ادامه استدلال می‌کند که گرچه برخی روش‌ها موفقیت خود را اثبات کرده‌اند، اما بدون شک نمی‌توان از این ایده دفاع کرد که چنین روش‌هایی به تنهایی دانش تولید می‌کنند لذا ارتباط روش‌های تجربی با مفروضات نظری حائز اهمیت بسیاری است.

نویسنده این چنین استدلال می‌کند که تکیه بر روش‌ها مهم است اما اجماع دانشمندان برای ایجاد دانش قابل اعتماد اهمیت بیشتری دارد. او به جمع متفکرانی مانند فلک، دوهم، کواپن، کوین، فایراند و «مکتب ادینبورگ» می‌پیوندد که همگی تأکید کرده‌اند، علم یک مشارکت اجتماعی است که در آن همه ادعاها نقد و خطاها و نقاط مبهم در طول زمان اصلاح می‌شوند. حداقل به عقیده برخی از این متفکران از جمله اورسکیز، به همین دلیل است که علم می‌تواند به عینیت دست یابد؛ هرچند همیشه ممکن الخطا باقی می‌ماند.

و آزمایش‌ها با جهان در ارتباط است اما مهم‌تر از همه این است که علم شامل مجموعه‌ای از شیوه‌های اجتماعی است که وقتی کاربست درستی داشته باشد، دانشمندان را قادر می‌سازد تا از طریق توسعه نظریه‌های رقیب، بررسی هم‌تایان، تضارب آراء، هم‌افزایی و غیره از یکدیگر انتقاد کنند و در انتها به یک اجماع و نظر واحد نزدیک شوند. محور اصلی تصویر اوریسنکیز از عملکرد اجتماعی موفق علم، تنوع است. دانشمندان با تعهدات نظری یا ایدئولوژیک متفاوت می‌توانند از این طریق یکدیگر را به چالش بکشند و در این فرآیند غربال‌گری، اغلب می‌توان به اجماع دست یافت. به اعتقاد مؤلف، وقتی این اتفاق رخ دهد، محصول، علمی است که «معمولاً» می‌توان به آن اعتماد کرد و از آنجا که علم هیچ روش مشخصی ندارد، در عوض باید به یک «اجماع علمی» اعتماد کرد.

خدا، فلسفه و دانشگاه

السدیر مک اینتایر

ترجمه عرفان مصلح و عطا حشمتی

السدیر مک اینتایر در ۱۹۲۹ در گلاسکو^۱، اسکاتلند^۲ بدنیا آمد. والدین وی پزشک در اسکاتلند بودند. او در انگلستان تحصیل کرده، مدرک لیسانس در زمینه ادبیات باستانی یونان و روم را از کالج کوئین مری^۳ در دانشگاه لندن در سال ۱۹۴۹ کسب کرد. مک اینتایر در دوره تحصیلات تکمیلی در دانشگاه منچستر^۴، سال ۱۹۵۱ مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته فلسفه کسب کرد که تز دوره ارشدش را با عنوان «معناداری

تغییرات آب‌وهوایی و تئوری‌های توطئه در همه جا وجود دارد و دانشمندان باید در برابر این سوگیری‌های نادرست و مغرضانه، موضع‌گیری مستدل انجام دهند. کریستوفر استفن از دانشگاه بریتیش کلمبیا در نقدی درباره کتاب «چرا به علم اعتماد کنیم؟» آورده است: در دنیایی با این همه شک و تردید نسبت به علم، این سوال که آیا و چرا باید به علم اعتماد کنیم، یک فوریت عملی دارد؛ بنابراین باید سپاسگزار باشیم که اوریسنکیز کتابی روشن‌گر و اثرگذار در این باره نوشته است. همان‌طور که اشاره شد، «چرا به علم اعتماد کنیم؟» بر اساس سخنرانی‌های اوریسنکیز در مورد ارزش‌های انسانی تدوین شده و شامل تفسیرهایی از محققان و صاحب‌نظران رشته‌های مختلف مرتبط با مطالعات علمی است. نویسنده پاسخ مبسوطی به این نقطه‌نظرات و تفاسیر ارائه داده و در مقدمه‌ای که برای این اثر نوشته، بین مسائل کتابش و همه‌گیری کرونا نیز پل زده است.

هر فصل بر چالش‌های مختلف در مقابل ایده که علم قابل اعتماد است یا خیر، تمرکز می‌کند؛ گاه با نگاهی و گاه با سوپرای عملی. چالش‌های نظری عبارتند از عدم تعیین، مشکل استقرا، این که آیا پیشرفت در همه انقلاب‌های علمی وجود دارد و غیره. چالش‌های عملی درباره مطالعات موردی است که ظاهراً علم در این موارد غیرقابل اعتماد به نظر رسیده است. در این میان یکی از نکاتی که اوریسنکیز در بحث نظری بیان می‌کند، این است که نمی‌توان اعتماد به علم را به یک روش تقلیل داد؛ در مقابل، «رابطه تنگاتنگ علم با جهان» و «خصلت اجتماعی آن» است که رمز موفقیت و اعتماد به آن خواهد بود. فصل‌های این کتاب به شیوه‌ای قابل فهم و با ذکر نمونه‌های متعددی نوشته شده است و به دیگر سخن، نویسنده از مثال‌های متفاوتی برای نشان دادن دیدگاه‌های خود بهره برده است. از منظر او، علم از طریق مشاهدات

1. Glasgow
2. Scotland
3. Queen Mary
4. Manchester University

احکام اخلاقی»^۱ نوشته است.

خانواده مک اینتایر روابط دوردستی با بخش دونگال^۲ در شمال ایرلند داشتند و دانش وی در مورد گلی لیک (زبان بومی اسکاتلندی) به او کمک کرد تا با افرادی در آنجا ارتباط برقرار کند. وی سال‌ها دلمشغولی فرهنگی و سیاسی به ایرلند داشته است. مک اینتایر «شناخت عمیق و گسترده‌ای درباره ادبیات ایرلندی، هم به انگلیسی و هم به ایرلندی دارد.»^۳ یک کنفرانس دانشگاهی با جشن هشتادمین سالگرد تولد مک اینتایر که در کالج دانشگاه دوپلین^۴ در سال ۲۰۰۹ برگزار شد، روابط وثیق خویش را با جامعه ایرلندی تأیید و تجلیل کرد.

فلسفه مک اینتایر بر یک بنیان غیر متعارفی بنا یافته بود. زندگی اولیه‌اش توسط دو نظام متعارضی از ارزش‌ها شکل گرفته بود. یکی «فرهنگ شفاهی گلی لیک کشاورزان، ماهی‌گیران، شاعران و داستان‌سرایان بود.» دیگری دنیای مدرنیته بود. «جهان مدرنیته فرهنگ نظریه‌ها بود تا داستان‌ها.»^۵ مک اینتایر هر دو نظام ارزشی را پذیرفت و این جهان بینی‌های ناهمگون را در تعلیم دوره کارشناسی‌اش با خود داشت.

مک اینتایر در دانشگاه لندن (۱۹۴۵-۱۹۴۵) متون یونانی افلاطون و ارسطو را خواند، اما مطالعات‌اش به دستور زبان و زبان‌های باستان محدود نبود. او هم‌چنین نظریه‌های اخلاقی ایمانوئل کانت^۶ و جان استوارت میل^۷ را مورد بررسی قرار داد. وی در سخنرانی‌های فیلسوف تحلیلی الفرد جی آیر^۸ و فیلسوف علم کارل

پوپر^۹ شرکت مداوم داشت. وی رساله فلسفی و منطقی^{۱۰} لوودویگ ویتگنشتاین^{۱۱}، اگرستانیسالیسم و اصالت بشر^{۱۲} ژان پل سارتر^{۱۳} و هجدهمین برومر ناپلئون بناپارت^{۱۴} مارکس را نقد و بررسی کرده بود.^{۱۵} مک اینتایر با جامعه‌شناس فرانسز اشتاینر^{۱۶} ملاقات کرد که به کمک اشتاینر بود که به‌طور اساسی روی به مباحث اخلاق آورد.^{۱۷} کار عمده مک اینتایر بین رشته‌ای بین جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، اخلاق و فلسفه است. نوشته‌های دروان پختگی مک اینتایر به نقد نظم اجتماعی و اقتصادی زندگی مدرن بیشتر مربوط بوده است. مک اینتایر نخست با نقد مارکسیستی لیبرالیسم و کاپیتالیسم مواجهه بود.^{۱۸} مک اینتایر پس از دو دهه زندگی مشارکت در سازمان‌های مارکسیستی، آن را کنار گذاشت^{۱۹}. نخستین مواجهه مک اینتایر به نقد توماسی در زندگی اجتماعی و سیاسی انگلیسی تأثیر زیادی بر او داشت، اما او تا سال ۱۹۸۴ خود را به‌عنوان یک تومیست معرفی نمی‌کرد.^{۲۰}

از مارکسیسم، مک اینتایر یاد گرفت که لیبرالیسم را یک ایدئولوژی مخرب بداند که جوامع را به نام آزادی فردی از بنیان تضعیف می‌کنند و به تبع آن شکل‌گیری اخلاقی عوامل انسانی را هم بی‌اهمیت جلوه می‌دادند.^{۲۱} اولین کتاب او با عنوان «تفسیری از مارکسیسم»^{۲۲} (۱۹۵۳) به انتقاد از چرخش مارکس به علوم اجتماعی می‌پردازد. نقدهای مشابه تقریباً در

9. Karl Popper

10. Tractatus Logico Philosophicus

11. Ludwig Wittgenstein

12. L'existentialisme est un humanisme

13. Jean-Paul Sartre

14. Eighteenth Brumaire of Napoleon Bonaparte

15. (What happened, pp. 17-18)

16. Franz Steiner

17. (interview with Giovanna Borradori, p. 259)

18. (Kinesis Interview, p. 48)

19. (Alasdair MacIntyre's Engagement with Marxism, pp. xiii-l)

20. (What happened, p. 17)

21. (interview with Giovanna Borradori, p. 258; Kinesis Interview, p. 47)

22. Marxism: An Interpretation

1. *The Significance of Moral Judgements*

2. Donegal

3. MacIntyre, Alasdair C. and Fran O'Rourke. *What happened in and to moral philosophy in the twentieth century? philosophical essays in honor of Alasdair Macintyre. University of Notre Dame Press, 2013.p3*

4. the University College Dublin

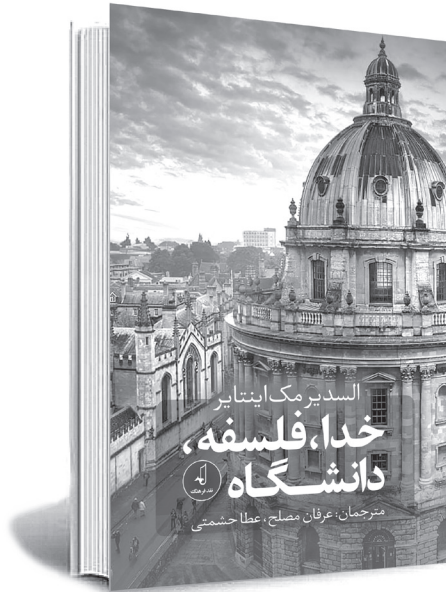
5. (MacIntyre Reader, 1998, p. 255)

6. Immanuel Kant

7. John Stuart Mill

8. A. J. Ayer

در مرکز اخلاق و فرهنگ
نوتردام تا زمان بازنشستگی
در سال ۲۰۱۰ در آنجا بود.
مک اینتایر فعالیت خود را
به عنوان یک فیلسوف مسیحی
پروتستان مارکسیستی دین
آغاز کرد. ۴ در سال ۱۹۶۰ او
از نوشتن مقاله در مورد این
موضوع دست کشیده بود و در
دهه شصت و هفتاد به عنوان
یک ملحد نوشت. مهاجرت
مک اینتایر از انگلیس تقریباً
همزمان با روگردانی او از
مارکسیسم شده است. در
سال ۱۹۶۸، مک اینتایر تقریر



همه آثار اصلی مک اینتایر
در دروان بعدی زندگی اش
نمایان است.
مک اینتایر فعالیت تدریس
حرفه‌ای اش را در دانشگاه
منچستر به عنوان مدرس
فلسفه دین در سال ۱۹۵۱
آغاز کرد و این پست را
تا سال ۱۹۵۷ حفظ کرد.
وی در مقاله‌ای با عنوان
«منچستر: دانشگاه مدرن و
سنت انگلیسی»^۱ (۱۹۵۶)
با افتخار در مورد نقش
دانشگاه‌های استانی به عنوان
مراکز آموزش حرفه‌ای

که در خدمت مردم شهرهایشان است، می‌نویسد،
به عنوان مکان‌هایی که به طور سنتی وجود داشته است.
خانه‌های سیاست‌های رادیکال و مذهب غیر سازگار
و اقلیت (اگنوستیک^۲، کاتولیک رومی و یهودی) بوده
است. تفسیری از مارکسیسم، به همین ترتیب بیانگر
سیاست رادیکال و دین غیر سازگار است که به خدمت
نیازهای مردم است. بعد از منچستر، مک اینتایر عضو
جدید چپ انگلستان شد. ۳ و قبل از مهاجرت از
انگلیس به ایالات متحده در ۱۹۷۰، از طریق تدریس،
تحقیق و سمت‌های اداری در سایر دانشگاه‌های
انگلیس پیش رفت جایی که علایق پژوهشی وی
را به سمت تدریس و پست در دانشگاه براندیس،
دانشگاه بوستون، وندربیلت، نوتردام و دوک سوق داد.
مک اینتایر در سال ۲۰۰۰ به عنوان استاد ارشد پژوهش

بازنگری شده از مارکسیسم را منتشر کرد: تفسیری از
«مارکسیسم و مسیحیت»^۵ (۱۹۶۸) و در مقدمه کتاب
جدید خاطر نشان کرد که او نسبت به هر دو مردد شده
بود. این شک و تردید در کتاب «عیله تصویر این عصر
از خویش»^۶ (۱۹۷۱) بازتاب یافته است.
در طی سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۴، مک اینتایر به یک
جهان بینی ارسطویی منتقل شد، به ایمان مسیحی
بازگشت و از ارسطو به توماس آکویناس رجعت کرد.
مک اینتایر بر مقدمه کتاب «وظیفه فلسفه»^۷ (۲۰۰۶)
توضیح می‌دهد که مقاله «بحران‌های معرفت‌شناختی،
روایت دراماتیک و فلسفه علم»^۸ (۱۹۷۷) نشانگر
آغاز این گذار است. از این رو این مقاله مک اینتایر را
می‌توان مقاله بسیار حیاتی از جهت روش‌شناسانه و
چرخش معرفتی در وی دانست که در آثار بعدی اش

4. (interview with Giovanna Borradori, p. 257)
5. An Interpretation as Marxism and Christianity
6. Against the Self-Images of the Age (1971)
7...The Tasks of Philosophy (2006)
8..Epistemological Crises, Dramatic Narrative, and the
Philosophy of Science (1977)

1..Manchester: The Modern University and the English
Tradition,
2. Agnostic
3. (Alasdair MacIntyre's Engagement with Marxism, pp.
xxii-xxxii, 86-93)

کاملاً متبلور است.

مک اینتایر ۱۱ کتاب مهم تألیف کرده است. نام‌های کتاب‌اش به ترتیب تاریخ تألیف: تفسیری از مارکسیسم (۱۹۵۳) کتاب تاریخچه کوتاهی از فلسفه اخلاق (۱۹۶۶) تفسیری از مارکسیسم و مسیحیت (۱۹۶۸)، کتاب «عیله تصویر این عصر از خویش» (۱۹۷۱)، کتاب در پی فضیلت (۱۹۸۰)، کتاب عدالت چه کسی؟ کدامین عقلانیت؟ (۱۹۸۸)، سه تقریر رقیب پژوهش اخلاقی^۱ (۱۹۹۰) و حیوانات ناطق وابسته^۲ (۱۹۹۹)، کتاب وظایف فلسفه (۲۰۰۶)، کتاب خدا، فلسفه و دانشگاه (۲۰۰۹) و کتاب فلسفه اخلاق در تعارض با مدرنیته (۲۰۱۶)

کتاب خدا، فلسفه، دانشگاه، یک اثر دانشگاه اندیشی است که سعی می‌کند سه مفهوم خدا، فلسفه، دانشگاه را از جهت سیر تاریخی بررسی کند که چه ربط و نسبتی با هم دارند و تطور این مفاهیم چه فراز و نشیب‌های داشته است و اینکه نشان می‌دهد این مفاهیم در مقاطعی همبستگی‌ها و وابستگی‌های اساسی با هم داشتند. این کتاب هم مانند آثار قبلی مک اینتایر که سعی می‌کند نگاه به سنت در آن برجسته باشد و اینکه هر مفهومی را می‌خواهیم دنبال کنیم باید ریشه تاریخی آن را دنبال کنیم این کتاب هم همان سیر خط را دنبال می‌کند. در واقع این کتاب از جهت روش‌شناسی دنباله رو همان مقاله معروف «بحران‌های معرفت‌شناختی، روایت دراماتیک و فلسفه علم» است که راهنما و نقشه راه آثار بعدی وی است. در مورد مفهوم خدا در این کتاب مک اینتایر سعی می‌کند نشان دهد مفهوم خدا در سنت کاتولیک به چه نحوی بوده است اما جالب اینکه مک اینتایر این نکته را به دقت توجه داشته است که مفهوم خدا در سنت فلسفی مسیحیت صرفاً زاده سنت کاتولیک

نمی‌تواند باشد بلکه این مفهوم از فیلسوفان اسلامی و یهودی نظیر فارابی، ابن سینا و ابن میمون که از سنت یونانی نیز بهره برده بوده‌اند در اندیشه اندیشمندان مسیحی راه یافته بود و در سنت کاتولیک هم به گونه این مفاهیم از طریق فیلسوفانی نظیر البرت کبیر و سنت توماس آکوئیناس بازخوانی شده، تأثیرات پذیرفته است. هدف مک اینتایر از تشریح مفهوم خدا در این کتاب این است نشان دهد که چه خدا باور باشید چه خدا ناباور؛ مفهوم خدا اهمیت دارد چرا اگر خدا باور باشید باید فعالانه به بنیادهای و معنای آنچه باور دارید در یک افق تاریخی بیندیشید تا بتوانید برای مفهوم خدا که ریشه در سنت اندیشه‌های فلسفی و الهیاتی دارد دلایل و استدلال محکم داشته باشید. حال اگر خدا ناباور هم باشید با توجه به اینکه نگاه انتقادی به مفهوم خدا دارید باید با تعمق در یک سنت فلسفی که همان سنت فلسفی کاتولیک باشد که مفهوم خدا در این سنت مهم است مواجهه شده و این نگاه انتقادی را بر آن سنت داشته باشید تا بتواند استدلالی محکم بر خدا ناباوری خودتان ارائه کنید.

مفهوم دانشگاه، مفهومی است که در این کتاب مطرح شده است مک اینتایر سعی می‌کند که داستان تولد دانشگاه در سنت فلسفی و الهیاتی کاتولیک را دنبال کند اینکه به چه نحوی بوده است؛ و این نکته که سنت توماس آکوئیناس به عنوان فیلسوفی که در این راه برای مک اینتایر با اهمیت است در واقع آکوئیناس با نوشتن کتاب جامع الهیات، تفسیر آثار ارسطو و تفسیر کتاب جمل پیتر لمباردوس، این کتاب‌ها به گونه‌ای بود که در قالب کتاب‌های دانشگاه آن زمان بخصوص برای دانشگاه پاریس و کلیساها ارائه شده است در واقع ساختار کتاب هم به گونه‌ای است که شامل اعتراض و پاسخ‌ها هست که نشانگر نگاه انتقادی و تشریح این نگاه برای دانشجویان دانشگاه‌ها آن زمان بوده است؛ بنابراین مک اینتایر در این کتاب مفهوم دانشگاه را در

1. Three Rival Versions of Moral Enquiry (1990)

2. Dependent Rational Animals (1999)

به مثابه مکانی برای پژوهش حقیقت جامع؛ بنابراین، این وظیفه بر عهده‌ی دانشگاه‌های سنت کاتولیکی است که راه را برای این فهم انتقادی و جدید از علم مدرن و دانشگاه مدرن بگشایند؛ اما این به معنای نادیده گرفتن یا انکار جریان‌های فکری سکولار نیست. کاملاً برعکس، مک اینتایر به تاسی از توماس آکوئیناس که اندیشه‌های ارسطو را برای فهم مسیحیت به کار گرفت، دین داران را به فراگیری و الهام گرفتن از فلسفه‌های سکولار و حتی خداناباور دعوت می‌کند. به علاوه، او باور دارد که عقل تجربه‌گرا و طبیعت اندیش علوم طبیعی توانمندی انسان در شناخت جهان و تفکر صحیح را ارتقا داده است؛ اما در این مسیر شاید یک سنت خدا محور و دینی است که می‌تواند محدودیت‌های عقل تجربی را شناسایی کرده و راهی برای کاستن از زدگی‌های زندگی مردن بگشاید.^۲

به عقیده مک اینتایر، در دانشگاهی که با به رسمیت شناختن نظام اشیا، درون کل یگانه شکل گرفته، فلسفه نقش یکپارچه سازی دیگر رشته‌ها در یک چارچوب مفهومی واحد را ایفا می‌کند و از این روی شیوه‌های که در آن دانشگاه نقش فلسفه در ارتباط با دیگر رشته‌ها را می‌فهمد، به گونه‌ی عمدۀ تعیین می‌کند که دانشگاه آموزش یکپارچه را به دانشجویانش عرضه می‌کند یا آموزش متمایز را. مک اینتایر اشاره می‌کند که دانشگاه‌های معاصر تکه تکه شدن بررسی‌ها، قطعه قطعه شدن فهم، مسلم فرض شده است اگر فلسفه این دانشگاه‌ها را در معرض پرسش [فلسفی] قرار دهد، چنانکه که هر فلسفه‌ی خداپرستانه‌ای باید این کار را بکند، نه تنها این دانشگاه‌ها به گونه‌ای متمایز در شکل‌های متفاوت از بررسی‌ها باید درگیر شوند، بلکه باید این جستارها، در حوزه‌های دانشگاهی گوناگون انجام شود. به عبارت دیگر، فلسفه‌ای که در پی زیر سؤال بردن تکه تکه شدن جستار، یا یکپارچگی رشته‌ها

تاریخ سنت فلسفی کاتولیک بررسی می‌کند که بسط اولیه اش از طریق سنت توماس آکوئیناس، فروپاشی آن با به کنار گذاشتن آکوئیناس از سال ۱۷۰۰ تا ۱۸۵۰ به طول انجامید، تجدید آن در پاسخ به «حکم جامع و عام» پاپ لئوی سیزدهم (۱۸۹۷) و تأکید پاپ بر بازخوانی آثار آکوئیناس است و نیز گسترش مجدد آن را در قرن بیستم می‌تواند دید. این تاریخ به تشریح کتاب در پی فضیلت از روابط بین اعمال و نهادها باز می‌گردد، زیرا قسمت‌های مختلف این تاریخ با روابط متنوعی بین عمل فلسفه در کلیسای کاتولیک و نهادهای سیاسی، کلیسایی و دانشگاهی که از آن حمایت کرده‌اند مربوط است. شاغلان دانشگاه در اواخر قرون وسطایی به فلسفه مدرن بر اثر فشارهای نهادی سر تعظیم فرود آوردند عمل فلسفه کاتولیک متوقف شد.^۱ اما این عمل با اقتدار کلیسا در سال ۱۸۹۷ دوباره احیا شد. با این حال، در نگاه مک اینتایر، دانشگاه در دروان مدرن و کنونی دچار یک بحران و سردرگمی عمیق است. این بحران در دو فقدان یا نقصان مفهومی ریشه دارد: نخست اینکه دانشگاه فاقد یک معنا یا دغدغه‌ی عمیق برای کاوش در روابط میان رشته‌های مختلف است. دوم اینکه دانشگاه مدرن هیچ فهم مبسوط و اندیشیده‌ای از رشته‌های دانشگاهی به مثابه بخش‌هایی از یک مجموعه که یک پروژه را دنبال کنند ندارد. در تصویر ایدئال مک اینتایر که آن را همان طوری که اشاره شد از آکوئیناس وام گرفته است، همه‌ی رشته‌های دانشگاهی، به جای اینکه صرفاً به ثروت‌افزایی یا توسعه‌ی آینده‌ی شغلی دانشجویان بیندیشند، خود را ملزم به مشارکت در پیشبرد یک هدف مشترک می‌بینند. این جاست که دو خط منطقی کتاب خدا، فلسفه، دانشگاه‌ها با یکدیگر تلاقی می‌کنند. از نگاه مک اینتایر، تکوین سنت فلسفی مسیحیت کاتولیک، به نحوی ذاتی در هم آمیخته است با ایده‌ی دانشگاه،

۲. السدیر مک اینتایر، خدا، فلسفه، دانشگاه، ۱۴۰۰، ص ۱۰

1. (God, Philosophy, Universities, p. 106)

به يك كل سازگار است، حوزه معقول یکپارچه‌ای می‌خواهد، نه چیزی که در آن تمایز به شیوه‌های روش شناختی از پیش فرض شده است.

در این کتاب، مک‌این‌تایر دورنمایی یکپارچه از وحدت و بسط سنت فلسفی کاتولیک عرضه و استدلال می‌کند که فلسفه ممکن است تنها در مؤسسات آموزشی سامان یافته با آن پیشرفت کند، نه در دانشگاه‌های معاصر که به مثابه «سازمان شرکت بازرگانی» سامان یافته است و هدفش فروش تولیدات مناسب با دانشجویان و خواست شرکت است. این ندایی است برای فیلسوفان کاتولیک که نه تنها هویت و محتوای فلسفه کاتولیک، بلکه همچنین مطابقتش با فلسفه را که در ساختار دانشگاه معاصر با آن تلویح شده است، در نظر بگیرند. آنچه مک‌این‌تایر در این کتاب مهمش به سنت فلسفی کاتولیک می‌بخشد، شجاعت عقلانی برای برداشتن نقاب از فلسفه‌های ساختاری است که بر علیه این سنت کار می‌کنند. این کتابی است که همه روشنفکران کاتولیک باید بخوانند، به‌ویژه آن‌ها که در حوزه آموزش، اخلاق یا فلسفه کار می‌کنند. مک‌این‌تایر به تعریف مجدد سنت روشنفکرانه کاتولیک و ارتباط آن با مقام تدریس دانشگاه، کلیسای کاتولیک در نامه عام ایمان و عقل سال ۱۹۹۸، به پاپ جان پل دوم ستایش می‌کند و او در این کتاب برنامه‌های تحقیقاتی جدیدی را برای کمک به سنت روشنفکران کاتولیک برای پیشرفت در آینده را توصیه می‌کند.

توسعه و خوشبختی در میان ایرانیان

محمد سمیعی

کتاب «توسعه و خوشبختی در میان ایرانیان؛ چرا احساس می‌کنیم نسل‌های سوخته‌ایم؟» تألیف دکتر محمد سمیعی، دانشیار گروه مطالعات ایران در

دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، به‌همت نشر نی در زمستان ۱۴۰۰ منتشر شد.

این اثر در تیراژ ۱۶۵۰ نسخه، در قطع رقعی و جلد شومیز، در ۲۹۶ صفحه و شش فصل و تنظیم مقدمه، نتیجه‌گیری، کتابنامه و نمایه منتشر شده است.

در باره خوشبختی و راه‌های رسیدن به آن کتاب‌های زرد و عوام‌پسند، همچنين، روان‌شناسانه، اجتماعی و سیاسی بسیاری تألیف شده و در کتابنامه این اثر نیز به بسیاری از آن‌ها اشاره شده است. وجه تمایز این اثر، مبنای تحلیلی و بی‌طرفانه آن در میان ایرانیان و در دوران ایران معاصر است با نقد این رویکرد که «احساس خوشبختی» یکی از شاخص‌های مهم توسعه محسوب می‌شود. مؤلف در پی یافتن پاسخ برای این سؤال است که با توجه به نظرسنجی‌های رسمی در داخل و توسط گالوپ، چرا با گذشت نزدیک به نیم‌قرن و تحولات و وقایع بسیار متفاوت، از ۱۳۵۳ تاکنون، شاخص میزان «احساس خوشبختی» در میان ایرانیان، در وضعیتی نامطلوب باقی مانده است؟ مفهوم خوشبختی و آرمان‌شهر و رابطه آرمان و واقعیت چارچوب مفهومی مهم این اثر را تشکیل می‌دهد. مؤلف طرح راه‌حل‌های سنجیده را وظیفه اندیشمندان هر جامعه‌ای می‌داند.

در مقدمه، ده مسأله امروز جامعه ایران مطرح شده است که به نظر نابه‌سامانی‌های مهم جامعه ایران برای رسیدن به خوشبختی فرض می‌شود: (۱) تحمل جراحی‌های دردآور، پرهزینه و پرضرر زیبایی برای رسیدن به الگویی غربی و فاصله‌گرفتن از احساس حقارت ظاهری ایرانی و غیرغربی؛ (۲) رشد آمار طلاق و کاهش تعداد ازدواج؛ (۳) تبعیت از مد و پوشش‌های دارای برند؛ (۴) مهاجرت به خارج؛ (۵) افزایش مراجعات به دستگاه قضایی؛ (۶) فرهنگ غلط رانندگی؛ (۷) جای خالی مهربانی و وظیفه‌شناسی

می‌گیرد: «همواره یک انسان باید با برقرارکردن توازن در میان عناصر عینی سازگار برساننده خوشبختی، بر اساس چشم‌انداز ذهنی خودش به یک تعادل برسد» (ص ۴۰). سپس، با طرح نظریه‌های خوشبختی تلفیقی، «کسی خوشبخت است که هم احساس خوشبختی داشته باشد و هم عواملی که به واسطه آن احساس خوشبختی می‌کند، مطلوبیت عینی داشته باشد» (همان)،

دولت‌ها را با سیاستگذاری مناسب عامل گسترش عناصر عینی خوشبختی ذکر می‌کند. با این مقدمه، سه شاخص ذهنی «احساس خوشبختی»، «امید به آینده» و «حس مثبت و منفی» را در میان ایرانیان با توجه به آمارهای داخلی و آمار گالوپ در وضعیت نامناسب عنوان کرده است، در حالی که با شاخص‌های عینی سنجش خوشبختی هم‌خوانی ندارد. به اعتقاد مؤلف، در مورد ایرانیان، آنچه موجب نگرانی است و مبنای اصلی تألیف این کتاب را نیز تشکیل می‌دهد، ترکیب میزان کنونی «احساس خوشبختی» با «حس منفی» بسیار بالا و بحرانی بودن میزان «امید به آینده» است.

عنوان فصل دوم اثر «آرمان خوشبختی و واقعیت زندگی» است. وضعیت آرمانی هر فرد برای خود و برای جامعه خود رابطه تنگ‌انگی با جهان‌بینی افراد و نوع برداشت آن‌ها از واقعیت (ص ۷۱) دارد: «هر



در دوایر دولتی؛ (۸) حاکم نبودن صداقت و خدمات پس از فروش در بخش خصوصی و بازرگانی؛ (۹) دیو فساد؛ و (۱۰) افزایش بی‌حد اختلاف طبقاتی. این ده مقوله در سه دسته کلی مشکلات فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جای می‌گیرد؛ اما چگونه است که در نیم‌قرن اخیر که ایران با تحولات جدی در این ساختارها همراه بوده است، از دوران پهلوی تا

وقوع انقلاب اسلامی و وقایع پس از آن، هیچ تغییری در وضعیت احساس خوشبختی در میان ایرانیان پدید نیامده است و هر نسلی خود را نسل سوخته فرض می‌کند؟ منشأ نارضایتی چیست؟

در فصل نخست اثر با عنوان «شاخص‌های توسعه و احساس خوشبختی در ایران»، نخست چهار اعتراض مهم درباره ترادف میزان توسعه‌یافتگی با مقدار تولید ناخالص داخلی طرح شده است: ابهام در و ناکافی بودن شاخص تولید ناخالص داخلی، قربانی شدن زندگی و رفاه افراد برای افزایش تولید و توسعه اقتصادی، به مخاطره افتادن محیط‌زیست و توسعه پایدار و هدف توسعه باید خوشبختی و کامیابی انسان باشد. مؤلف با تفکیک سه مفهوم خوشگذرانی hedonism، شادمانی happiness و خوشبختی well-being، نظریه‌های خوشبختی را به دو گونه ذهنی و عینی تقسیم کرده و به بررسی محاسن و معایب هر یک پرداخته است و نتیجه

جامعه انسانی نیز یک نظام معنایی دارد که چشم انداز آن جامعه و خوشبختی آرمانی آن را تبیین می کند. این نظام معنایی را فرهنگ می نامیم» (ص ۷۲). سپس، با طرح تعاریف فلسفی خوشبختی، آرمان شهر خوشبختی (یوتوپیا) طرح شده است با این اشارات کلیدی که هیچ کدام از خواسته های انسان نهایت ندارد؛ در کنار خواسته ها، ضد آن ها نیز رشد می کنند و با هم در منافات قرار می گیرند. بر پایه دیدگاهی دیگر، آرمان شهر جایی تعریف شده است که در آن بهترین تعادل و توازن ممکن میان خواسته های انسان شکل می گیرد. این آرمان شهر نیز به دلیل دانش ناقص انسان دست یافتنی نیست. لذا، نیل به آرمان شهر محال است ولی حرکت در مسیر فرضی نیل به آن مطلوب و کسب موفقیت در این حرکت، خوشبختی تعریف شده است. این نگاه به خوشبختی بر پایه نظریه برآورده شدن خواسته ها تبیین شده است. مؤلف در جای جای اثر تأکید دارد که خوشبختی نباید شیئی مکتسب و فعالیتی عمل گرا فرض شود، بلکه باید آن را از جنس فعالیت معناگرا دید: «فقط یک جهت فرضی است که باید به سوی آن حرکت کرد. وقتی به آن جا رسیدیم، متوجه خواهیم شد که آن جا مطلوب کامل ما نبوده و هنوز باید حرکت کنیم» (ص ۹۵)؛ و «برای سنجش خوشبختی باید فرآیند حصول و نه صرفاً حاصل آن مورد توجه و مطالعه قرار گیرد» (ص ۹۷). لذا، «بر اساس نظریه برآورده شدن خواسته ها، انسان خوشبخت کسی است که در طی فرآیند هوشمندانه، خواسته های مناسب و ارزشمندی را در یک نظام معنایی رو به کمال آرزو کند، برای رسیدن به آن ها تلاش کند و با توجه به مسائل و مشکلاتی که در راه رسیدن به خواسته هایش پیش می آید، در خواسته هایش و راه نیل به آن ها بازنگری های لازم را انجام دهد تا بالاخره به آن ها دست یازد» (همان). وی مهم ترین رکن خوشبختی

را قدرت تشخیص، تصمیم گیری و کنشگری مستقل می داند.

کلیدی ترین بخش این فصل ذکر سه نکته مهم و پس از آن پرداختن به ده اختلال در فرایند «فعالیت خوشبختی» است. سه نکته کلیدی مؤلف درباره خوشبختی به منزله فعالیت عبارت است: (۱) آرمان شهر هر چند دست یافتنی نیست، ولی کلاً نمی توان از آن دست کشید چون بخش ثابتی از وجود بشری است؛ (۲) خوشبختی اجتماعی که میانگین خوشبختی همگان است، با احساس خوشبختی در یک فرد تفاوت دارد؛ (۳) میزان خیلی بالای احساس خوشبختی، خود مانعی بر سر راه «فعالیت خوشبختی» است. ده اختلال برشمرده وی نیز به قرار زیر است: (۱) اشتباه در تعیین آرمان شهر؛ (۲) فاصله گرفتن از فرایند عقلانی؛ (۳) هژمونی ذی نفعان در وضع موجود؛ (۴) تعریف خوشبختی به منزله شیء مکتسب؛ (۵) تعریف خوشبختی عوام گرایانه؛ (۶) انتخاب آرمان های خیلی دور از دسترس؛ (۷) محدودیت آزادی بیان؛ (۸) مردم خود را کنشگر توسعه نمی بینند؛ (۹) بحران تصمیم سازی به دلیل وجود گسست فرهنگی و اجتماعی و تضادهای درونی؛ (۱۰) القانات غیر واقعی و رسانه ای.

در فصل سوم با عنوان «آرمان شهر فرنگی و افسانه سرایی رسانه های سرمایه داری»، با انتقاد از آرمان شهر با تجربه نوگرایی و نوسازی در غرب، تعبیر «شوم شهر» به کار رفته است. حاصل این آرمان شهر ولنگاری، غربزدگی و مصرف گرایی است.

فصل چهارم، «سراب مارکسیسم»، سه مبنای مارکسیسم (آرمانی، علمی و فلسفی) و تجربه تلخ آن در ایران و جنایات آن در تاریخ بشری نقد شده است. پس از نقد دو آرمان شهر شرقی و غربی، مؤلف در فصل پنجم اثر با عنوان «جدال آرمان و واقعیت در جمهوری

هوشمندانه نظام معنایی خودی و بازنگری در هویت و رسم زندگی در فضای جدید) سه مفهوم کلیدی مؤلف در این فصل است.

فصل ششم با عنوان «آزادی بیان در اسلام»، یکی از جنبه‌های بارز و متمایز این اثر با آثار مشابه درباره خوشبختی است. گره‌زدن آزادی بیان در اسلام با فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر خاصه در امور سیاسی و ذکر روایات و آیاتی از قرآن که تکلیف شمرده می‌شود، نه صرفاً حق؛ حق‌گویی؛ و پاسداری از آزادی بیان و احترام به نظرات دیگران، از مباحث کلیدی این فصل است. زنگ خطر مؤلف برای اسلام‌گرایان با اشاره‌ی وی به این مهم پیش‌گفته به صدا در آمده است: «اسلام‌گرایان، حکومت اسلام را تنها مسیر صحیح می‌دانند، ولی در میان خود، در این‌که الگوی حکومت اسلامی خلافت است، یا ولایت و یا نوعی دموکراسی اسلامی، با هم اختلاف دارند» (ص ۹۲).

در بخش نتیجه‌گیری، در مواجهه آرمان با واقعیت و سه گونه شخصیتی عمل‌گرا (خوشبختی شیئی مکتسب است)، آرمان‌شهرگرا (نتیجه‌محور است تا فرایند محور و فعالیت‌محور؛ انقلابی است و تغییری اساسی را راه‌حل نهایی همه مشکلات می‌داند؛ عوام‌گرایانه و احساسی است) و آرمان‌شهرگرایان نقاد، گونه سوم را برمی‌گزیند. وی با انتقاد از اینکه «اشکال جامعه ایران، کنسیدی اقدام جهت رفع نابسامانی‌ها و حرکت در مسیر فعالیت خوشبختی است» (ص ۲۶۴)، در حرکت نقادانه، چهار مرحله اندیشه، سعی، یافتن خطا و تصحیح را ضروری می‌شمارد که پس از طی مرحله چهارم، دوباره باید بر اساس یافته‌ها و تجربیاتی که کسب کرده‌ایم به مرحله نخست بازگردیم. «ما راهی جز حرکت و تلاش مداوم نداریم، هیچ فرمول معینی برای خوشبختی فردی و اجتماعی جز تلاش مداوم و پیگیر و اندیشیدن با چشمانی باز و با دیدن و شنیدن خطا و تصحیح مداوم، وجود ندارد» (ص ۲۶۶). همچنین،

اسلامی»، نخست به تحلیل سه مکتب مهم و تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران پیش از انقلاب اسلامی پرداخته است: غرب‌گرایی، چپ‌گرایی و ایران‌باستان‌گرایی. در این مکتب، خوشبختی شیئی مکتسب و در دسترس فرض می‌شود حال آنکه «سعادت‌مندی تلاشی پایان‌ناپذیر و یک‌بده‌وبستان ابدی است، یک کمال هرگز کامل ناشدنی و یک نبرد بی‌پایان است» (ص ۲۰۱). مؤلف با تأکید بر اینکه ایران جامعه‌ای مذهبی بوده است، آرمان‌شهر اسلامی را بر بوته نقد علمی خود قرار داده است و بر اهمیت توده‌های مردم و نیروی سیاسی توده‌ها تأکید دارد: «توده‌ها در ایران بیش از آن‌که با افکار نوین روشنفکران و استدلال‌ات پیچیده نوگرایان به حرکت درآیند، تابع روحانیت و جلوه‌هایی مانند فرهنگ عاشورا و نمادهای آن بوده‌اند که در سال‌های طولانی در ضمیر ناخودآگاه آنان نقش بسته بود» (ص ۲۰۶). به باور مؤلف، ایرانیان بیش از سایر فرهنگ‌ها آرمان‌شهرگرا هستند و به‌جای اینکه خوشبختی را فعالیتی معناگرا بنگرند، شیئی مکتسب می‌شناسند؛ مفهوم «دال میان تهی» را بیان می‌دارد (مطالبه‌ای که محتوایش دیگر مهم نیست، فقط برآورده‌نشدن آن مهم است) و کنش ایرانیان را احساسی و انقلابی ارزیابی می‌کند. همچنین، با برشمردن نقاط قوت روحانیت شیعه که به تفصیل در کتاب دیگر خود با عنوان نبرد قدرت در ایران؛ چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟ بدان پرداخته است، عوام‌زدگی، بحران فرهنگی، پویایی اندیشه و آزادی بیان را زنگ خطرهایی برمی‌شمرد که نقش آن‌ها در «احساس خوشبختی» ایرانیان کلیدی است. مکتب تقلید (پذیرش کامل نظام معنایی جدید و فراموش کردن نظام معنایی خودی)، مکتب تلفیق (حفظ نظام معنایی خودی و قبول جنبه‌هایی از نظام معنایی جدید به‌طور عمل‌گرایانه) و مکتب تحقیق (هضم نظام معنایی جدید و بازسازی

از میان ده اختلال برشمرد در فصل دوم، بر اختلال چهارم «تعریف خوشبختی به منزله شیء مکتسب»، اختلال پنجم «تعریف خوشبختی عوام‌گرایانه»، اختلال هفتم «محدودیت آزادی بیان»، اختلال هشتم «مردم خود را کنشگر توسعه نمی‌بینند»، اختلال نهم «بحران تصمیم‌سازی» و اختلال دهم «القائات غیر واقعی و رسانه‌ای» در جامعه ایران تأکید ویژه دارد.

ویژگی بارز دکتر محمد سمیعی در این اثر و آثار پیشینش، روانی و خوشخوانی اثر در کنار رویکرد تحلیلی و استدلال علمی اوست که خواننده را گام‌به‌گام و علاقه‌مند به ادامه تا سرمنزل مقصود همراه می‌سازد. این اثر آینه‌ای است که ما ایرانیان می‌توانیم بخش‌های ناخودآگاه فرهنگی، فردی و اجتماعی خود را در مواجهه با مفهوم خوشبختی در آن بنگریم و برای رسیدن به آن، نخست از خود آغاز کنیم. همچنین، زنگ خطری برای توجه دولتمردان و سیاستگذاران بر وضعیت کنونی ایران معاصر و ایران فردا است.

در خاتمه، به نمایه اثر اشاره باید کرد که برخلاف بسیاری از سیاهه‌های نمایه در انتهای آثار - بدون زیرمدخل و حاوی زنجیره‌ای از شماره صفحه‌ها که با جست‌وجوی واژگانی استخراج می‌شود، بدون رویکرد مفهومی و معنایی - نزدیک به چارچوب مفهومی و معنایی اثر تنظیم شده است.

شکوه شوکتیه در «شوکت شرق»

محمدامین ناصح

شهر بیرجند از اوان مشروطه به همت حاکم وقت خود صاحب مدرسه‌ای نوین موسوم به «شوکتیه» شد که به برکت هفتاد سال خدمات مستمر آموزشی در آن و تربیت دانش‌آموختگانی لایق،

سطح فرهنگی نواحی جنوب خراسان و بخشی از مناطق سیستان و بلوچستان را به‌طور مشهود ارتقا بخشید. جمع زیادی از شاگردان سابق آن مدرسه تاریخی، بعدها در سپهر علمی و فرهنگی ایران خوش درخشیدند و در کسوت دانشگاهی نامدار، مدیرانی توانمند و نظامیانی عالی‌رتبه، منشاء خدماتی ما نا به کشور شدند. این مدرسه کهنسال در سال ۱۳۵۶ به دانشگاه بیرجند تغییر کاربری داد و مدتی بعد این دانشگاه با احداث بناهای مورد نیاز خود در اراضی وسیع شوکت‌آباد به پردیس جدید (کیلومتر ۵ جاده بیرجند به زاهدان) نقل مکان کرد. شوکت شرق که در نیمه دوم سال ۱۳۹۹ ش. توسط انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به بازار نشر عرضه شد، در واقع «سده‌نامه دبیرستان شوکتی بیرجند و جشن‌نامه چهل و چهارمین سالگشت تأسیس دانشگاه بیرجند» است که به اهتمام محمدامین ناصح (عضو هیئت علمی دانشگاه بیرجند) و با مساعدت اداری خلیل خلیلی (رئیس سابق دانشگاه بیرجند) تدوین و با سرمایه‌گذاری دانشگاه بیرجند همراه با اسناد و عکس‌های تاریخی متعدد به جامعه فرهنگی کشور و پژوهشگران و علاقه‌مندان حوزه تعلیم و تربیت ارائه شد.

این کتاب با بیش از ۴۰۰ صفحه حاوی ۳۵ مقاله منتشر نشده از دانش‌آموختگان منتخب دبیرستان شوکتی بیرجند (تأسیس ۱۲۸۶ شمسی) از نیم‌قرن پیش تا سال‌های اخیر است که هر یک گوشه‌ای از برکات افتتاح آن مدرسه کهنسال را در مرز شرقی ایران و متعاقباً گشایش دانشگاه بیرجند (تأسیس ۱۳۵۴) از نگاه خود به تصویر کشیده‌اند و به نوعی دغدغه‌های فرهنگی و حس‌حق‌شناسی خویش را نسبت به دست‌اندرکاران، مدیران و دبیران فقید آن مدرسه تاریخی ابراز کرده‌اند. با نگاهی اجمالی به فهرست مقالات این کتاب،

و همچنین مجموعه‌ای از اشعار مرتبط با نکوداشت سالروز گشایش این مدرسه و نیز دانشگاه بیرجند پایان می‌پذیرد.

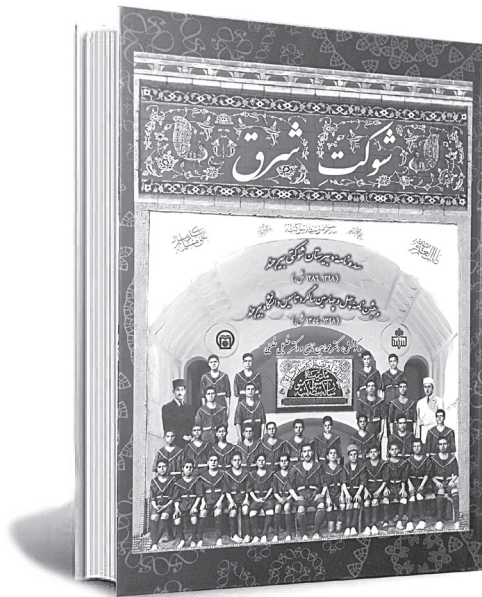
گفتنی است از محمدامین ناصح پیش‌تر آثار دیگری راجع به شهر بیرجند چون کتاب «از شوکتیه تا دانشگاه بیرجند» (۱۳۹۲)، ویراست دوم: (۱۳۹۵) و نیز «دولت یاد: تاریخ محلی بیرجند در آغاز سده معاصر» (۱۳۹۵) به زیور طبع آراسته شده است که دولت یاد، اثر منتخب

جشنواره کتاب سال دانشجویی کشور و نیز نخستین جشنواره کتاب خراسان جنوبی نیز تلقی می‌شود.

روح مدرنیته؛ مدخلی بر تاسیس مدرنیته اسلامی

طه عبدالرحمان

کتاب «روح الحدائیه: المدخل الی تاسیس الحدائیه الاسلامیه» یکی از آثار ارزشمندی است که توانسته در سال‌های گذشته نظر بسیاری از نواندیشان مسلمان و منتقدان مدرنیته را به خود جلب کند. این کتاب به عنوان مدخلی بر تاسیس مدرنیته اسلامی، می‌تواند بیش از پیش مورد توجه اندیشمندان جهان اسلام و ایران قرار بگیرد. طه عبدالرحمان نویسنده کتاب «روح الحدائیه: المدخل الی تاسیس الحدائیه الاسلامیه» در سال



نام‌های آشنایی از بزرگان معاصر ایران چون مرحومان سیدمحمد فرزانه (منتقد ادبی)، سیدغلامرضا سعیدی (اسلام‌پژوه معاصر)، محمدحسن گنجی (چهره ماندگار و استاد پیشکسوت جغرافیای نوین دانشگاه تهران) اسماعیل رضوانی (استاد پیشکسوت تاریخ مشروطه دانشگاه تهران)، جمال رضایی (استاد فقیه زبان‌های ایرانی دانشگاه تهران)، غلامحسین شکوهی (چهره ماندگار

و استاد فقیه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران)، کاظم معتمدنژاد (استاد پیشکسوت علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی)، مهندس امیرعلی شیبانی (بنیان‌گذار و مدیرعامل شرکت ذوب آهن اصفهان)، محمدجعفر راثی (استاد و بنیان‌گذار ترویج کشاورزی) و... نمایان است که هر یک برای توسعه و پیشبرد تخصص خویش در دانشگاه‌های برتر کشور همچون پدری دلسوز به تربیت نسل دانشگاهی نخست همت گماشتند. این مهم نشان از تأثیرگذاری مدیران و دبیران پیشکسوت شوکتیه در تربیت دانش‌آموختگانی شاخص، متعهد و صحیح‌العمل دارد.

کتاب شوکت شرق که در آستانه یکصد و دوازدهمین سالگشت بنیانگذاری دبیرستان شوکتی و چهل و چهارمین سالگرد گشایش دانشگاه بیرجند منتشر شد. با مقدمه فرماندار وقت بیرجند آغاز و با دو پیوست شامل فهرست تعدادی از دانش‌آموزان دبیرستان پسرانه و دخترانه شوکتی در اوایل سده حاضر

۱۹۴۴ میلادی در شهر جدید مرآکش متولد شد. تعلیمات مقدماتی دینی و دروس دبیرستان را در زادگاه خود گذراند و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. او در دو رشته فلسفه زبان و فلسفه منطق از دانشگاه سوربن در مقطع دکتری فارغ التحصیل شد. بیشتر آثار او به زبان عربی است و آثار کمی به زبان فرانسه دارد. در سال‌های اخیر تعدادی از آثار او به زبان فارسی ترجمه شده است.



طه از سال ۱۹۷۰ به‌عنوان استاد منطق و فلسفه زبان در دانشکده «الآداب و العلوم الانسانیة» دانشگاه محمد الخامس رباط مشغول به تدریس است و همچنین در دانشگاه‌های عربی زیادی از جمله دانشگاه آل‌البیت عمان و دانشگاه صفاقس تونس به‌عنوان استاد مهمان حضور داشته است.

” شکست اعراب از صهیونیسم؛ نقطه عزیمت فکری طه

می‌توان گفت که نقطه عزیمت طرح فکری طه عبدالرحمن شکست اعراب از صهیونیسم (یوم النکسه) در سال ۱۹۶۷ بوده است. قبل از آن او به شعر و ادب مشغول بود؛ اما بعد از آن نهضت از خواب بیدار شد و به فلسفه قومی و جهانی و تفکر پرداخت. هدف او این بود که بتواند نقش خود را در نهضت‌های عربی ایفاء کند و بفهمد چرا یک

امت با این همه سابقه تاریخی در برابر یک دولت نوظهور شکست خورده است و امت عربی را از بحران‌هایی که به خاطر عقل عربی دچار آن است خارج کند.

محصول فلسفی او همه عرصه‌های ضروری فکر اسلامی را دربرگرفت و به دور از هرگونه تقلیدی دست به ابداع گسترده‌ای زد. در همه تالیفاتش شخصیت ناقدانه و تخریب‌گر او از یک سو

و چهره مؤسس و سازنده‌اش از سویی دیگر نمایان می‌شود.

آثار طه عبدالرحمن به لحاظ کمی زیاد و به لحاظ کیفی متنوع و ارزشمند هستند. آثار او روش‌مند هستند و روش‌ها دقیق به‌کار گرفته شده‌اند. از ساخت هرمی عقل اسلامی گرفته و حدود و آفات و کمالات آن تا نقد اخلاقی که به مدرنیته غربی وارد می‌سازد. از آجرهایی که برای ساخت نظام مدرنیته اسلامی عرضه می‌کند تا ایجاد علم جدیدی که بر پایه فلسفی استوار است همه این گونه هستند. غیر از این او ویژگی‌های تقلیدی که در فکر عربی به تجلیات مختلفش وجود دارد را نقد می‌کند چرا که هم با روش‌های عجیب با تراش خود برخورد می‌کند و هم از حق خود در داشتن فلسفه متفاوت بی‌رغبت است که عموماً منجر می‌شود که در مقابل با دیگری یک تحیری داشته باشد و احساس شکست روانی کند.

طه عبدالرحمن نقش مهمی در فکر عربی بازی می‌کند و لازم است هر نظریه انتقادی که می‌خواهد فکر اسلامی را اصلاح کند با درنگ به کار او نظر بیندازد؛ زیرا او به جای انتخاب کردن ایدئولوژی مستهلکی که در ساحت عربی بود، به خودآگاهی آزادی جهش کرده است. شاید بتوان گفت بعد از اقبال لاهوری او تنها کسی است که مسیر نوسازی دین را با طرح فلسفی پیش گرفته است. گرچه این دو از حیث روشی و مایه نظری متفاوت‌اند؛ لکن گرایشات صوفیانه این دو شخص را به هم نزدیک کرده است و به جهت این روحیه صوفیانه نسبت به شیعیان انصاف به خرج می‌دهد.

”مهم‌ترین آثار طه عبدالرحمن

می‌توان نظام فکری او را در دو محور عمده خلاصه کرد: اول) فقه الفلسفه که در آن می‌کوشد قول فلسفی را با ایجاد یک ابداع فلسفی از تبعیت و تقلید خارج کند که منتج به یک فلسفه عربی اسلامی اصیل شود؛ دوم) تاسیس مدرنیته اسلامی بر پایه نقد اخلاقی مدرنیته غربی و از طریق جواب اسلام به مسائل زمانه. فرآورده‌های فکری طه عبدالرحمن مورد توجه محافل علمی و فرهنگی هم قرار گرفته و وی تا کنون جوایز متعددی را برای آثار خود دریافت کرده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جایزه علوم انسانی کشور مغرب در سال ۱۹۸۸ برای کتاب فی اصول الحوار و تجدید علم الکلام؛ جایزه علوم انسانی کشور مغرب در سال ۱۹۹۵ برای کتاب تجدید المنهج فی تقویم التراث؛ و جایزه مطالعات اسلامی سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی آیسيسکو در سال ۲۰۰۶ برای کتاب سؤال الاخلاق. در این مقال مروری خواهیم کرد به برخی از

مهم‌ترین مقولات فلسفی و فکری طه عبدالرحمن. از فلسفه‌پردازی وی برای عقل که بالاترین رتبه آن را عقل عرفانی یا عقل مؤید می‌داند سخن خواهیم گفت. سپس نقد عرفانی وی را به مدرنیته غربی و تلاش وی برای تاسیس بنیاد نظری مدرنیته اسلامی مرور خواهیم کرد. آنگاه به نظریه زیبایی‌شناختی طه عبدالرحمن و نسبت آن با تجربه عرفانی وی گریزی خواهیم زد و او را در ورای یک هنرمند شاعر به تماشا خواهیم نشست که پس از شکست عرب‌ها از رژیم صهیونیستی شعر را به کناری گذاشت و اندیشه پیشه خود ساخت و در آخر به معرفی شیوه فلسفه‌پردازی طه عبدالرحمن برای مقاومت - که وی تجسم آن را در حزب‌الله لبنان و اوج آن را در جنگ سی‌وسه روزه می‌بیند، خواهیم پرداخت. وی این جنگ را جبران‌کننده شکست‌های عرب‌ها از اسرائیل می‌داند و شاید پرداختن وی به مقوله فلسفه مقاومت فتح بابی باشد برای بازگشت وی به دنیای شعر.

”عقل دینی به مثابه بنیاد بیداری دینی

مقدمه انسانی مقولاتی که طه عبدالرحمن عرضه می‌کند، باور ژرف درونی وی به تجربه ایمانی خاص خویش است و تمام کارهای فکری‌اش، تفصیل و تاکید و پافشاری بر سلامت و استواری و صدق این تجربه و امکان تعمیم آن و کار بست آن برای تولید انگاره معینی از جهان (جهان‌بینی) و انسان (انسان‌شناسی) و زمان است. وی در مقدمه کتاب «کنش دینی و نوسازی عقل» اعلام می‌کند که در صدد تولید بنیاد نظری بیداری دینی است. وی بر آن است که آنچه تاکنون به نام جنبش بیداری دینی و عقیدتی شناخته شده است، به رغم گستردگی جغرافیایی و آفاقی و تاثیر درونی‌اش، از سند و مبنای فکری که با لحاظ

شرایط عقلی و معیارهای علمی نوپدید تقرر و تحریر شده باشد، برخوردار نیست و طلایه‌داران این جریان بیداری، هنوز نتوانسته‌اند، چارچوب روش‌مند محکمی تدوین کنند و بینش فلسفی بنیاد دینی ارائه دهند.

طه عبدالرحمن با این سخن به دقت بر خلا فکری این جریان انگشت می‌نهد و به‌طور مستقیم ما را به افقی از کنش دینی می‌کشاند که با آنچه به نام بیداری دینی شناخته شده، متفاوت است. البته هدف وی از تاسیس اندیشه اسلامی جدید، مصونیت بخشیدن به بیداری جاری و پرکردن خلاها و جبران کاستی‌های آن و پیشگیری از آسیب توطئه‌ها علیه آن است. وی گزینه آشکاری را برگزیده که نشان از حضور ابزار انگارانه فلسفه دارد و چنان که خود می‌گوید: شیوه‌ای که در پیش گرفته، امکان پی‌ریزی سقفی نظری برای حمایت از پروژه خیزش دینی و احیای دینی را فراهم می‌آورد. در اینجا وی دو شرط اساسی را برای احیا و خیزش معین می‌کند که عبارتند از: تجربه ایمانی که دریچه‌ای ژرف برای شخصیت انسان در مسیرش به سوی اخلاقی شدن فراهم می‌آورد و شرط تعقل که در ابزارهای روش‌شناختی نظری که پشتوانه عقلی این جریان را فراهم می‌کند، تجسم می‌یابد؛ اما شرط تعقل برای آن است که حصول تجدد و نوسازی در بیداری اسلامی جز از راه چارچوب‌بندی و سامان‌بخشی و پی‌افکنی این تجربه ایمانی ژرف بر اساس جدیدترین و قوی‌ترین روش‌های عقلی میسر نیست و کوتاهی در این زمینه سبب شده تا بیداری اسلامی در وضعی قرار گیرد که در معرض تعرض و تعریض خصم باشد.

طه عبدالرحمن شیوه فکری خود را در نوسازی عقلی متکی بر ایمان دینی با الگوی نظری

مکشوف می‌کند که وی آن را مناسب‌ترین چارچوب برای فهم کنش‌گری عقلی (الفعالیه العقلیه) می‌بیند. این الگو در سه مرتبه تعیین می‌یابد: مرتبه عقل مجرد که صاحب آن را مقارب و مرتبه عقل مسدود که صاحب آن را قربانی و مرتبه عقل مؤید که صاحب آن را مقرب می‌نامد.

این سه مرتبه‌ای که طه عبدالرحمن برای عقل برمی‌شمرد به ترتیب به سه حوزه فلسفه، فقه و عرفان تعلق دارد. عقل مجرد عقل فلسفی؛ عقل مسدود عقل شریعت محور؛ و عقل مؤید، عقل عرفانی است. عقل مجرد، شناخت صفات را بر عهده دارد، یعنی عقل نظری است و عقل مسدود شناخت افعال را و عقل مؤید شناخت ذوات را. طه عبدالرحمن برای توضیح این سه مرتبه از عقل به مثالی متوسل می‌شود و می‌گوید: اگر کسی بگوید من از فلانی چیزی می‌دانم؛ زیرا خبری از او به من رسیده است؛ معلوم می‌شود که علم او علم به اوصاف ظاهری آن شخص است؛ اما اگر بگوید: من با فلانی معامله می‌کنم، زیرا از او فلان سود را می‌برم؛ چنین معرفتی، عملی و نسبت به افعال خارجی در باب جلب سود و دفع زیان است. اما اگر بگوید من فلانی را دوست دارم زیرا او هم مرا دوست دارد؛ چنین معرفتی، معرفتی زنده و تجربی است که با شماری از اوصاف باطنی و افعال درونی به درک اوصاف ظاهری و افعال خارجی کمک می‌کند.

از دیدگاه طه عبدالرحمن بر خلاف آنچه دکارت و پیروان او معتقدند، عقلانیت، واحد و ثابت نیست و بلکه متعدد و متکثر است. وی معتقد است که عقلانیت دکارتی در خود غرب هم به پایان رسیده و باور به درستی جاودانه آن به کناری رانده شده و نمی‌توان میراث اسلامی را با محک این عقلانیت ارزیابی کرد: «مفهوم عقلانیت در سنت اسلامی

تاریخی و عقل پایان‌پذیر مبتنی است و از عقل نامتناهی، عقل قرب و یقین و طمانینه و آرامش درونی غافل است. اگر بخواهیم از تعبیر مولوی در تعریف عقل مجرد در اندیشه طه عبدالرحمن بهره گیریم آن بیت مشهور «این همه علم بنای آخور است» به یادمان می‌آید. وی میان عقلانیت و اخلاق تفکیک می‌نهد و البته مقصودش از عقلانیت، عقل مجرد است و اخلاق در ذهن او مرادف با عقل مؤید است که بالاترین مرتبه عقل در رتبه‌بندی وی در کتاب العمل الدینی و تجدید العقل است.

طه عبدالرحمن در کتاب «روح مدرنیته؛ مدخلی به تاسیس مدرنیته اسلامی» که در سال ۲۰۰۶ از سوی مرکز الثقافي العربی در بیروت منتشر شد، به نظریه‌پردازی در باب مدرنیته اسلامی پرداخته است. وی با طرح ایده روح مدرنیته ما را به یاد یورگن هابرماس می‌اندازد که مدرنیته را از تجلیات تاریخی آن تفکیک می‌کند؛ اما طه عبدالرحمن از این حد فراتر می‌رود و می‌کوشد تا تجلی خاصی از نظام فرهنگی و تاریخی اسلامی ایجاد کند. مبنای وی این است که تمام نمودها و تطبیق‌های مدرنیته بر اسلام، وارداتی و تقلیدی و بافته شده بر منوال تاریخ و فرهنگ غرب - یا واقعیت مدرنیته و نه روح مدرنیته است. طبعاً هر گونه قرائت مدرنی از اسلام، متمرکز بر نصوص تاسیسی و به طور خاص، قرآن است. بر این اساس قرائت مدرن و تقلیدی از غرب، در بسیاری از موارد، قرائتی ابداعی است؛ ولی آنچه ابداع می‌شود، ابداعی گسسته است و نه ابداعی پیوسته. ابداع پیوسته از نگاه طه عبدالرحمن، تطبیق و پیاده کردن روح مدرنیته بر اساس اسلام است.

طه عبدالرحمن معتقد است قرائت‌های تقلیدی مدرن از اسلام مبتنی بر اصول و برنامه‌ها و

متفاوت از عقلانیت موجود در سنت فلسفه یونانی است. نمی‌توان منکر تاثیر فلسفه یونانی شد که از طریق فلاسفه و غیر فلاسفه بر مسلمانان تحمیل شد و کار را به جایی رساند که حتی در گفتارها و گفتمان فقهی هم می‌شنویم که گفته می‌شود: «این امر شرعاً و عقلاً درست است» گویی که در شرع، عقلی در کار نیست و گویی که در عقل هم شرعی راه ندارد. زمانی که «شرع» می‌گوییم، مقررات غیر معلل را مراد می‌کنیم و چنین مفروض می‌گیریم که در عقل، امور غیر معلل وجود ندارد و در شرع، از علل و تعلیل‌ها خبری نیست. این چیزی است که در میان مسلمانان وجود دارد. این تقابل میان عقل و شرع، تقابلی ناپذیرفتنی و به لحاظ علمی مردود است، اگرچه که تا امروز استمرار داشته است؛ زیرا اگر به قرآن کریم که نص مقدس مسلمانان است دقت کنیم. عقل به گونه‌ای متفاوت از مدلول یونانی‌اش فهمیده می‌شود. عقل در نصوص اسلامی، فعلی از افعال است، مانند شنیدن و چشیدن و دیدن و بوییدن و بنابراین نوعی ادراک و فعلی ادراکی است که انسان در زندگی‌اش بدان اقدام می‌کند؛ اما در فلسفه یونان، عقل، ذات و یا موجودی از موجودات هستی است که در انسان و بلکه در همه هستی وجود دارد، به گونه‌ای که همه جهان را سامان می‌دهد.

”مقدمه‌ای بر تاسیس مدرنیته اسلامی

نقد‌های طه بر مدرنیته غربی در واقع آغازگر طرح فکری او در زمینه تاسیس یک مدرنیته اسلامی است، این طرح در واقع محتوا کتاب روح الحداثة است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد. طه عبدالرحمن به اخلاق‌گرایی - که آن را برابر با انسان‌گرایی می‌داند - دعوت می‌کند و مدرنیته را با تجلیات مختلفش رد می‌کند؛ چرا که به نظر وی مدرنیته مبتنی بر عقل مجرد، عقل وضعی

راهبردهایی است که همه آنان به یک نقطه نهایی ختم می‌شوند و آن بشری کردن نص و تاریخ‌مند کردن آن و غیبت‌زدایی از آن است.

وی این سه راهبرد یا برنامه را چنین توضیح می‌دهد:

هدف از برنامه انسانی‌سازی یا بشری‌سازی نص، برداشتن مانع قدسیت از راه تغییر نگاه به نص قرآنی از وضع الهی به وضع بشری با استفاده از ابزارهای زبانی اصطلاحی مفهومی است. این برنامه، مبتنی بر حذف عبارت‌های تقدیسی و تعظیمی مانند قرآن کریم، آیه کریمه، قال الله تعالی و... و جایگزینی اصطلاحات جدید و دارای ابعاد مادی به جای اصطلاحات متداول و دارای ابعاد ایمانی، مانند پدیده قرآنی به جای نزول قرآن و متن مدون قرآنی به جای قرآن کریم یا مصحف شریف و برابر نشانیدن کلام الهی و کلام بشری در رتبه استشهاد (گواهی جستن) است.

برایند این همه، تمرکز بر بافت فرهنگی نص قرآنی و دشواره فهم و تاویل آن و عدم استقلال نص قرآنی از مصدر آن (محمد «ص») و محیط پیرامونی و کامل نبودن نص قرآنی است. با این حال وی به روشنی بیان نمی‌کند که با بعد زبانی قرآن چگونه باید تعامل برقرار کرد. وی طبعاً منکر این است که تعامل علمای متقدم مسلمان و به ویژه اصولیان با نص قرآن همانند هر نص دیگری است که انسان‌ها برای بیان مقصود به کار می‌برند و مشمول قواعدی مانند عام و خاص، مجمع و مبین، مطلق و مقید و حقیقت و مجاز و... می‌شود. اما برنامه تاریخ‌مندسازی نص، از دیدگاه عبدالرحمن حذف مطلق بودن قرآن را هدف گرفته است. در این برنامه، مطلقیت قرآن به نسبت ظرفی مرتبط با مکان و محیط و زمان تبدیل می‌شود؛ زیرا تلاش می‌شود تا به کار بست مسائل تاریخی

عام و اسباب نزول و تقسیمات کلاسیک در علوم قرآن مانند مکی و مدنی در آیات قرآن کریم و فرو کاستن از نقش آیاتی که احکامی الزامی را بیان می‌کنند و تفکیک میان بعد حقوقی و بعد تشریحی دینی مستند شود. تعمیم تاریخ‌مندی نص به این شیوه، حتی بر سر عقائد هم گسترانده می‌شود. اما برنامه عقلانی‌سازی در قرائت‌های تقلیدی جدید به هدف برداشتن بعد غیبی است که مانعی بر سر راه قرائت تاریخی است که با نقد علوم قرآنی و باز تعریف نص قرآنی و بهره‌گیری از روش‌های رایج در علوم ادیان و علوم اجتماعی و به ویژه زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی و علم تاریخ و علم الاجتماع و روانشناسی و روانکاوی سامان می‌یابد. برآیند این همه، دگرگونی مفهوم وحی است و تاکید بر این که اوصاف و احکام و حقایقی که برای تورات و انجیل ثابت شده است، برای قرآن هم ثابت می‌شود، زیرا آنچه که برای یک چیز ثابت شده است، برای همانند آن نیز ثابت می‌شود و نیز تاکید بر این که نص قرآنی، نصی ناهماهنگ و فاقد انسجام است و استعاره و نمادگرایی و اسطوره‌گرایی و ناعقلانیت ایمانی بر آن غلبه دارد.

طه عبد الرحمن معتقد است اوج این جریان گسترده، دعوت به نوسازی دین است؛ زیرا این قرائت‌ها ما را فرا می‌خواند تا از «نص قرآنی، تدینی استحصال کنیم که با فلسفه مدرنیته هماهنگی داشته باشد.»

طه عبدالرحمن این قرائت‌ها را تقلیدگر می‌داند و معتقد است که حقیقتاً ابداعی در آنها دیده نمی‌شود؛ زیرا برگرفته از چالشی است که میان روشنگران اروپا با روحانیون کلیسا در گرفته و به تثبیت اصول سه گانه‌ای انجامیده که در حکم سنگ پایه وضعیت مدرن غربی است. این اصول

برنامه دوم عقلانی‌سازی ابداعی است، که چیزی جز توسعه عقل از راه بهره‌گیری از تمام ابزارها و روش‌های جدید است و از این طریق، تعامل علمی با قرآن به ضعف تعامل دینی با آن نخواهد انجامید.

برنامه سوم، تاریخی‌سازی ابداعی است. در این جا طه عبدالرحمن بر خلاف کسانی که آنان را «متفکر» می‌خواند، به جای تاریخ‌مند دانستن و حذف مطلق بودن نص، روندهای تاریخی را، دارای دلالتی زائد بر نص و البته مفید در تثبیت ارزش‌های نص می‌داند. وی در این جا به دو اصل «تدبر» و «عبرت‌گیری» قرآنی استناد می‌کند. به این ترتیب طه عبد الرحمن از تاریخ‌مندی معنایی متفاوت ارائه می‌دهد که دیگر با مطلق بودن نص منافات ندارد و با کنش مدرن نیز همخوانی دارد و حتی برای آن مفید است.

فیلسوف ما با این برنامه که رنگ تدافعی آن کاملاً غلیظ است و اساساً در رویارویی با سه ضلع قرائت‌های مدرن از اسلام که فصل الرحمن و حسن حنفی و جابری وارگون و... در آثارشان بر آنها تکیه می‌کنند تدوین شده، سه ضلع متفاوت بنا می‌نهد و معتقد است این سه ضلع، ابداعی است و بنیان آن سه ضلع تقلیدی قرائت‌های مدرن را برمی‌کند.

طه عبدالرحمن از کفایت‌ها و توانایی‌های علمی فراوانی برخوردار است و آنچه که درباره قرائت‌های تقلیدی مدرن می‌گوید درست و دقیق است، اما به نظر می‌رسد که خود وی هم گرفتار نقل و تقلید در اصطلاحات و مفاهیم است و اساساً مفهوم «روح مدرنیته» نشانه نقل و تقلید است اگر چه در تعارض با جریان‌های غیر دینی مدرن باشد. وی در مصاحبه‌ای می‌گوید: اکنون می‌خواهم بسیاری از مسلمانی را که نا‌آشنايان به میراث اسلامی

سه گانه عبارت است از مرکزیت انسان به جای خدا و عقلانیت و دنیوی‌گری.

این تقلید صریح و آشکار از تولیدات مدرنیته غربی که به ادعای طه عبد الرحمن در قرائت‌های جدید از نص رخ داده است، وی را به جست‌وجوی قرائت جدید و ابداعی از نص بر مبنای ایده‌ای که درباره روح مدرنیته دارد، واداشته است. ایده روح مدرنیته در ضمن این باور وی (طه عبدالرحمن) به کار بسته می‌شود که به موجب حقیقت اولیه تاریخی، کنش مدرن اسلامی، جز بر اصل هماهنگی با دین یا آنچه که وی آن را «ابداع پیوسته یا موصول» می‌نامد، مبتنی نمی‌شود. مقصود وی از ابداع موصول، ابداعی است که با دین پیوسته است و از آن نمی‌گسلد.

طه عبدالرحمن سه برنامه برای چنین قرائتی وضع می‌کند که بیشتر نشان از نوعی رویارویی ایدئولوژیک با برنامه‌ای سه گانه قرائت مدرن گسسته دارد تا تاسیس مبنای معرفتی قرائت پیوسته و مدرن قرآنی. این برنامه سه بعدی عبارت است از انسانی‌سازی ابداعی، عقلانی‌سازی ابداعی و تاریخی‌سازی ابداعی. «انسانی‌سازی ابداعی» طه عبدالرحمن بر خلاف آنچه که دیگران در پی آن هستند و نص الهی را از حیث عامل زبانی، همانند نص بشری می‌دانند، این دو را از هم متمایز می‌شمارد. در این گام، به مرکزیت الله در جهان بینی قرآنی توجه ویژه می‌شود ولی انسان مورد تکریم است. (و لقد کرّمنا بنی آدم) و اساساً هدف قرآن معطوف به انسان است. از نگاه طه عبدالرحمن این رویارویی دو دستاورد دارد:

نخست این که تعامل دینی را تضعیف نمی‌کند و دوم این که هیچ اخلاقی در کنش مدرن پدید نمی‌آورد و در نهایت به تحقق ابداع پیوسته (موصول) می‌انجامد.

ترویج می‌دهند، ابطال کنم و بالاتر از این هدفم، ایجاد فلسفه‌ای مبتنی بر اصول اسلامی است؛ فلسفه‌ای که مفاهیم آن برگرفته از میراث اسلامی و منابع اصلی اسلام - یعنی قرآن و سنت - است. این فلسفه، عقلانیتی متفاوت از عقلانیت فلسفه‌های غربی وارداتی ندارد. زیرا آن‌ها هم مبتنی بر اصول دینی است؛ اما کسانی که اشتغال به این فلسفه‌ها دارند، یا این اصول و ریشه‌ها را مخفی می‌کنند و یا آن‌ها را سکولاریزه می‌کنند، یعنی از چارچوب دینی به چارچوب سکولار منتقل می‌کنند.»

اعتراف طه عبدالرحمن به ریشه دینی داشتن عقلانیت غربی، اصرار او را بر رد فلسفه‌های غربی و رفض هر گونه اخذ و اقتباس از آن و تاکید بر ابداع، توجیه‌ناپذیر می‌نماید، هر چند خود وی نیز نتوانسته است همه جا به این ابداع‌گری ملتزم بماند.

«نوشتن انتقادی: راهنمای نگارش مقاله با استفاده از مفاهیم و فرایندهای تفکر انتقادی»

جرالد نویسیج

«نوشتن انتقادی: راهنمای نگارش مقاله با استفاده از مفاهیم و فرایندهای تفکر انتقادی» عنوان اثر تازه‌ای است که به ارائه مجموعه‌ای از مفاهیم و فرایندهای انتقادی قوی و یکپارچه می‌پردازد. این کتاب به قلم «جرالد نویسیج» تفکر و نگارش مبتنی بر تفکر انتقادی را تبیین می‌کند. «جرالد نویسیج» مرجع برجسته تفکر انتقادی در کلیه رشته‌ها است. وی تاکنون بیش از ۲۵۰ کارگاه آموزشی در تمامی جنبه‌های آموزش تفکر انتقادی برگزار کرده است. او استاد بازنشسته دانشگاه ایالتی نیویورک بوفالو و دانشگاه نیوآرلئان است. «نویسیج» پدیدآور کتاب‌ها، مقاله‌ها و نوارهای

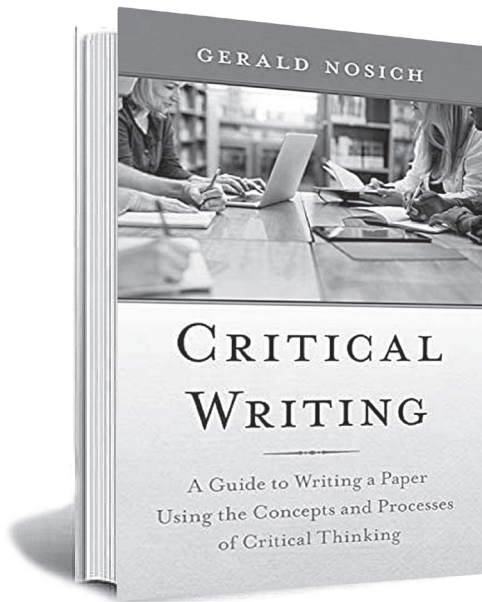
صوتی و تصویری متعددی درباره تفکر انتقادی بوده و از اعضای ارشد بنیاد تفکر انتقادی هست. این راهنما به ارائه گام‌به‌گام موارد زیر می‌پردازد:

- بیان مسئله و سایر نکات اصلی در نگارش مقاله
 - نحوه نگارش پاراگراف‌های یک مقاله
 - نحوه مشارکت در تحقیقات مولد به شیوه‌ای برنامه‌ریزی‌شده و خودگردان
 - نحوه روشن کردن یک نکته برای مخاطب (از نظر دستوری یا سبک) و انتقال شفاف مفاهیم به او
 - نحوه تفکر به مسائل پیش‌بینی‌نشده متعددی که حین نگارش مقاله به سراغ نویسنده می‌آید (اعم از صحت دستوری، انتقال و بسیاری از موارد دیگر)
- در اینجا، هر گام با استفاده از تفکر انتقادی، فرایندهای دقیقی را برای انجام هر یک از این وظایف فراهم می‌کند. هدف از نگارش کتاب «نوشتن انتقادی: راهنمای نگارش مقاله با استفاده از مفاهیم و فرایندهای تفکر انتقادی» تقویت اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان در استدلال و نگارش است. یکی از مسائلی که فرایندهای نوشتن انتقادی را به ما متذکر می‌شود توانایی ضمنی ما در تفکر است؛ این توانایی بیشتر از آن چیزی است که در تصور ما می‌گنجد. «عناصر استدلالی»، «معیارهای فکری» و «ویژگی‌های تفکر انتقادی» ذهن این توانایی دست‌نخورده را آشکار می‌سازند.
- در اینجا تفاوت عمیق و فاحشی بین «فکر کردن به یک موضوع» و «پرسیدن سؤالات تفکر انتقادی» وجود دارد:
- پیامدهای این موضوع چیست؟
 - مفروضات من در مورد این موضوع چیست؟
 - این نکته از چه نظر به موضوع مرتبط است؟
 - آیا این مهم‌ترین جنبه موضوع است؟
 - چگونه می‌توانم در حین کشف موضوع از جسارت فکری بیشتری بهره بگیرم؟

بخش دوم «عناصر معرفی» را می‌کند. این هشت «عناصر» استدلال در حقیقت همان مفاهیم تفکر انتقادی هستند (مانند فرضیات، سؤال مورد بحث، نتیجه‌گیری، استنتاج‌ها و پیامدها) که به نویسنده امکان تجزیه و تحلیل عمیق، گسترده و روشن موضوعی را می‌دهد. این عناصر با خود تمرکز نویسنده را به همراه می‌آورند. تجزیه و تحلیل یک موضوع

«حول دایره عناصر استدلال» به نویسنده برنامه مؤثر و مشخصی را می‌دهد. این برنامه مؤثر علاوه بر ایجاد وضوح برای تبدیل یک موضوع مبهم به طرح دقیق و مستدل، برای نوشتن هر ژانر غیرداستانی یا هر نوع مقاله‌ای نیز مناسب است. این بخش شامل سه مثال کاملاً متفاوت از دانش‌آموزانی است که یک موضوع را تجزیه و تحلیل کرده و در مورد آن فکر می‌کنند. در این بخش مؤلفه‌های سنتی نگارش با مفاهیم و فرایندهای تفکر انتقادی قوت تازه‌ای می‌گیرند.

بخش سوم به برنامه‌ریزی، تحقیق و نگارش مقاله اختصاص دارد. ابتدای بخش به این موضوع می‌پردازد که چگونه می‌توان از تحلیل «حول دایره عناصر استدلال» به طرح تفکر انتقادی مقاله رسید. با این تحلیل دانش‌آموز می‌تواند به هر دو «بیان مسئله» و سایر «نکات اصلی مقاله» که ساختار و طرح کلی مقاله را تشکیل می‌دهد، دست یابد. به علاوه، این بخش مشخص می‌کند که چگونه تجزیه و تحلیل



کتاب «نوشتن انتقادی: راهنمای نگارش مقاله با استفاده از مفاهیم و فرایندهای تفکر انتقادی» از شش بخش موضوعی تشکیل شده است. بخش اول به چیدمان اجزای یک مقاله پرداخته و آن را در قالب دو مثال ملموس که توسط دانش‌آموزان اجرا می‌شود، بیان می‌کند. در این دو مثال، دانش‌آموزان ابتدا با یک موضوع کلی شروع کرده و به بیان مسئله می‌پردازند. در ادامه آن‌ها نکات اصلی و طرح کلی

مقاله را پیدا کرده و پی به تحقیقی که باید انجام دهند می‌برند. سپس، آن‌ها با یافتن منابع مورد نیاز خود به نگارش مقاله پرداخته و در حین انجام آن به ویرایش و بازنگری آن می‌پردازند. طرح اصلی این دو مثال نسبتاً قوی بوده و از این نظر تفکر خوب یا دقیقی را نشان می‌دهد. با این حال، این طرح نه تنها شامل ویژگی‌های کلیدی تفکر انتقادی نشده؛ بلکه طرز صحیح فکر کردن به نگارش یک مقاله خوب را نیز به تصویر نمی‌کشد. این بخش با معرفی چارچوب سامانمند (اما غیرخطی) نوشتن انتقادی که در فصل‌های بعدی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت پایان می‌یابد. این چارچوب که بر رویکرد تفکر انتقادی تمرکز دارد، شامل موارد زیر می‌شود: برنامه‌ریزی، نوشتن، تحقیق و بازنگری. این چارچوب به نویسندگان طرز نوشتن انتقادی را آموزش می‌دهد تا از این طریق بتوانند به تمام بخش‌های ساخت و نوشتن یک مقاله مستدل و قانع‌کننده فکر کنند.

نویسندگان، در هر سطحی از تخصص، کمک می‌کند تا نوشته‌های خود را تقریباً به میل خود تقویت کرده و گسترش دهند. این فصل شامل چندین نمونه از دانش‌آموزانی است که مقالات خود را با پرسش سقراطی غنی می‌کنند.

بخش ششم با اشاره به مبحث «جریان سازی» مقاله سعی در برجسته‌سازی «مفاهیم اساسی و قدرتمند» نوشتن انتقادی دارد. این مفاهیم عبارت‌اند از: محتوا، مخاطب، ارتباطات و انتقاد. این بخش نشان می‌دهد که چگونه این چهار مفهوم اصلی به نویسنده امکان تفکر به مسائل پیش‌بینی نشده در جریان نگارش مقاله را می‌دهد. مسائل نوشتاری خاصی که در این بخش به آن‌ها پرداخته می‌شود؛ شامل برخی از جنبه‌های بلاغت، صحت دستوری، دستورالعمل‌های عملی برای نوشتن و اعتباربخشی به منابع است. درنهایت، کتاب با بخشی در مورد اهمیت نگارش و درگیر شدن با آن به پایان می‌رسد.

کتاب «نوشتن انتقادی: راهنمای نگارش مقاله با استفاده از مفاهیم و فرآیندهای تفکر انتقادی» با عنوان اصلی «Critical Writing: A Guide To Writing A Paper Using The Concepts And Processes Of Critical Thinking» در ۲۹۷ صفحه توسط انتشارات «Rowman & Littlefield Publishing» چاپ و در سال ۲۰۲۲ راهی بازار نشر شده است.

روشی برای تحقیق بسیار مؤثرتر یک مقاله ایجاد می‌کند. در پایان، این بخش با مثالی نشان می‌دهد که چگونه دانش‌آموز می‌تواند با استفاده از فرایند شفاف‌سازی به نوشتن خود مقاله بپردازد.

بخش چهارم به این موضوع که «هر ذهنی دیدگاه مخصوص به خود را دارد» پرداخته و دو وجه مرتبط نوشتار انتقادی را برجسته می‌کند. اولاً، متفکر انتقادی بودن مستلزم ایجاد «ویژگی‌های ذهن» تفکر انتقادی در خود است مانند فروتنی فکری، همدلی فکری، منصف بودن و یکپارچگی فکری (در مجموع ۹ مورد). ثانیاً، اگرچه این ویژگی‌ها در تمامی مراحل نوشتن انتقادی وارد می‌شوند؛ اما پرداختن به «جنبه دیگر» یک موضوع جای بحث دارد: اینکه چگونه فردی با دیدگاهی متفاوت می‌تواند همان موضوع را به گونه‌ای دیگر ببیند. مثال‌های این بخش در واقع یادآور مثال‌های بخش‌های قبل است؛ اینکه چگونه بررسی دیگر جنبه‌های موضوع می‌تواند غنا، انصاف و تفکر واقع‌گرایانه را به مقاله اضافه کند.

بخش پنجم به «اصلاح مقاله» اختصاص دارد. این بخش با استانداردهای تفکر انتقادی مانند وضوح، دقت، ارتباط (در مجموع ده مورد) شروع می‌شود. مردم اغلب فکر می‌کنند تفکرات یا نوشته‌هایشان واضح، مرتبط، دقیق، مهم و ... است. حال آنکه تمرکز صریح و آگاهانه بر استانداردها می‌تواند تفکر و نگارشی به مراتب متمرکزتر و مؤثرتر را به ارمغان بیاورد. استانداردها به شیوه‌ای بسیار خاص و متمرکز در پرسش سقراطی مطرح می‌شوند. پرسش سقراطی در واقع راهی به سوی این موارد را هموار می‌کند:

- رسیدگی به عیوب و مشکلات
- مشخص کردن مسائل
- محدود کردن یا گسترش نوشتار
- افزایش سرعت و انسجام

تقریباً هر یک از پرسش‌های سقراطی مستقیماً به

۳۸ سال فعالیت برای تولید کتب علوم انسانی دانشگاهی

نگاهی به آنچه در سمت اتفاق افتاده است

کوششی برای اسلامی کردن علوم انسانی و تولید محتوای بومی

با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، ضرورت تغییر و تحول بنیادین در عرصه‌های گوناگون اجتماعی رخ نمود؛ چراکه تحول در نظام از طریق تحول در بنیادها و ساختارها تحقق می‌یابد. در این راستا مقوله فرهنگ از جایگاه ویژه و پایگاه ممتازی برخوردار است و تصور تغییر نظام بدون تغییر در فرهنگ حاکم بر آن تصویری ناموجه است. این مهم در بخشی از پیام نوروزی امام خمینی در اول فروردین ۱۳۵۹، با عنوان «انقلاب اساسی در دانشگاه‌های سراسر کشور» به خوبی بازتاب یافت. به دنبال این پیام در تاریخ ۱۳۵۹/۰۳/۲۳ «ستاد انقلاب فرهنگی» که بعد به «شورای عالی انقلاب فرهنگی» ارتقا یافت به دستور ایشان تشکیل شد. از جمله فعالیت‌های این ستاد می‌توان به اسلامی کردن دانشگاه‌ها و تغییر برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها اشاره کرد. در موسم تعطیلی دانشگاه‌ها یکی از بحث‌های عمده شورای عالی انقلاب فرهنگی، ابتدا و استقرار دانشگاه بر چهار رکن عمده (۱. برنامه؛ ۲. استاد؛ ۳. دانشجو؛ ۴. کتاب) و چاره‌اندیشی در جهت ساماندهی آن بود؛ از آنجاکه انقلاب اسلامی، در بن و بنیاد انقلابی فرهنگی است و در انقلاب فرهنگی، رسالت اصلی بر عهده علوم انسانی است، در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۰۷ در سیزدهمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی، تأسیس سازمانی مستقل به نام سازمان مطالعه و

از آنجاکه انقلاب اسلامی از اسلام و فرهنگ اسلامی نشأت گرفته است، ضرورت تحقیق و تتبع در علوم انسانی از آن رو که راهگشای کندوکاو در منظومه معارف اسلامی است، به روشنی دانسته می‌شود. سازمان «سمت» فعالیت خود را در همین راستا با دریافت یک میلیون تومان مبلغ اهدایی امام راحل در سال ۱۳۶۴، آغاز کرد و اینک به نهادی مرجع در جامعه علمی کشور تبدیل شده است. آنچه در پی می‌آید، گزارشی مختصر از فعالیت بخش‌های مختلف سازمان از آغاز تاکنون است. گرچه تاریخ تأسیس سازمان ۱۳۶۳/۱۲/۷ است؛ ولی رئیس سازمان در تاریخ ۱۳۶۴/۱/۶ انتخاب شد. باتوجه به مشکلات آموزش برای تمهید مقدمات لازم جهت شروع فعالیت به‌ویژه جذب نیروی انسانی مناسب، فعالیت سازمان عملاً از نیمه دوم سال ۱۳۶۴ آغاز می‌شود.



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

- تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مطرح و به لحاظ اهمیت آن در تأمین منابع علمی همسو با تحولات ساختاری نهاد دانشگاه از جمله تدوین آثار مبنایی در زمینه اقتصاد اسلامی، مبانی فقه و حقوق اسلامی، سیاست اسلامی، فلسفه سیاست و کتابهای درسی دانشگاهی، به اتفاق آرا تصویب شد. هدف، وظایف و ساختار تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها که اختصاراً «سمت» نامیده می شود در سیزدهمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی به تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۰۷ تصویب شد و پس از کسب مجوزهای قانونی، از اواسط سال ۱۳۶۳ به عنوان یکی از سازمانهای وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی وقت فعالیت خود را آغاز کرد. شورای عالی انقلاب فرهنگی، استاد فقید دکتر احمد احمدی را به ریاست سازمان برگزید. با توجه به اهمیت و ضرورت تهیه و تأمین کتب درسی، فعالیت سازمان با کمترین امکانات و شرایط لازم عملاً از فروردین سال ۱۳۶۴ در بخشی از طبقه سوم دبیرخانه شورای عالی واقع در خیابان فلسطین، با عنایات حضرت امام (ره) و بودجه دریافتی از نخست وزیری، شروع به کار کرد. با تصویب اساسنامه سازمان به شرحی که گذشت، هیئت دولت با تصویب ۱۰۷ پست سازمانی و ابلاغ آن به سازمان امور اداری و استخدامی شرایط لازم را برای شکل گیری ساختار تشکیلاتی سازمان فراهم آورد.
- ### اهداف سازمان سمت
- ۱) سازماندهی پژوهش های علوم انسانی در زمینه تألیف و ترجمه متون درسی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی؛
 - ۲) مشارکت در راستای تحقق جنبش نرم افزاری در زمینه علوم انسانی و اسلامی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی؛
- ۳) ترویج و اشاعه فرهنگ اسلامی در راستای اسلامی شدن دانشگاهها و مراکز آموزش عالی؛
 - ۴) تلاش در جهت آشنایی جوامع اسلامی با اصول بنیادین اسلام و گسترش و ارتقای سطح دانش و بینش عمومی و نشر و گسترش فرهنگ و شعائر اسلامی و آموزش معارف علوم انسانی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی.
 - ۵) تصنیف، تألیف و ترجمه مآخذ و کتب مورد نیاز رشته های علوم انسانی دانشگاهها به زبان فارسی و غیر فارسی؛
 - ۶) برقراری ارتباط میان علمای حوزه های دینی و استادان دانشگاهها، برای تبادل نظر در خصوص مباحث و مسائل علوم انسانی، از آن حیث که با مبانی و مسائل اسلامی ارتباط دارد؛
 - ۷) برگزاری سمینارهای پژوهشی و دعوت از صاحب نظران داخلی و خارجی برای بررسی بنیادی در علوم انسانی به لحاظ ارتباطی که با مبانی و مسائل اسلامی دارد و همچنین تدوین حاصل این سمینارها در قالب مقاله، درسمانه، کتب و مآخذ درسی برای دانشگاهها؛
 - ۸) فراهم کردن زمینه دادوستد علمی و پژوهشی از رهگذر برقراری ارتباط با مراکز مشابهی که در داخل و خارج کشور در زمینه علوم انسانی و

مدیریت همکاری‌های علمی بین‌الملل و ترجمه کتاب‌های تولید شده در سازمان به زبان‌های عربی، روسی، انگلیسی، اردو، فرانسه، آذری؛

- ارائه و اجرای طرح مشارکت با دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و حوزه‌های علمی در زمینه تولید منابع درسی مورد نیاز با هدف هم‌افزایی (کاهش هزینه‌های تولید و ارتقای کیفیت آثار با بهره‌گیری از ظرفیت‌های پژوهشی منتشر در جامعه علمی کشور اعم از حوزه و دانشگاه)؛

- زمینه‌سازی برای استفاده گسترده از ۹۰۰ عنوان کتاب «سمت» در کشور همسایه (افغانستان) که از آن میان، ۱۰۰ عنوان به متن درسی دانشگاه‌های این کشور تبدیل شده است؛

- سرمایه‌گذاری و تجهیز امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در جهت توسعه فعالیت‌ها و تأمین هزینه‌های آن از محل درآمد اختصاصی سازمان و کاهش فزاینده اتکا به بودجه عمومی؛

- تأسیس و استقرار دفتر سازمان در شهر قم به مثابه معاونت علوم اسلامی، به منظور بهره‌گیری حداکثری از ظرفیت‌های پژوهشی حوزه‌های علمیه و مراکز پژوهشی مستقر در آن شهر.

فعالیت پژوهشی سازمان سمت

از جمله اهدافی که سازمان «سمت» برای دستیابی به آن تأسیس شد، پژوهش در زمینه تهیه و تدوین کتاب دانشگاهی بود. این هدف به‌طور مشخص در شرح وظایف سازمان و در قالب عبارت‌هایی چون: برقراری ارتباط میان استادان حوزه و دانشگاه به منظور تبادل نظر در خصوص مباحث و مسائل علوم انسانی از آن حیث که با مبانی و مسائل اسلامی ارتباط دارد؛ برگزاری نشست‌های علمی و دعوت از صاحب‌نظران داخلی و خارجی برای اجرای پژوهش‌های بنیادی در علوم انسانی به لحاظ ارتباطی که با مبانی و مسائل

اسلامی فعالیت می‌کنند؛ تهیه منابع و مآخذ مورد نیاز سازمان؛

۹) اقدام برای طبع، نشر و فروش کتب و مآخذی که در سازمان تهیه می‌شود؛

۱۰) بررسی و اظهار نظر در مورد کتب و مآخذ دروس دانشگاهی در علوم انسانی، از آن حیث که با مبانی و مسائل اسلامی و انقلاب فرهنگی ارتباط دارد؛ به منظور تأیید، اصلاح یا حذف آن‌ها.

مهم‌ترین فعالیت‌های «سمت» از آغاز تا کنون

- تشکیل گروه‌های تخصصی به منظور بررسی و ارزیابی کتاب‌های دریافتی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اسلامی؛

- انتشار بیش از ۲۴۰۰ عنوان کتاب مبنایی، درسی و کمک‌درسی با نظر به پاسداشت زبان فارسی و پیش چشم داشتن شیوه‌نامه‌های نگارش و ویرایش به‌منظور ترویج فرهنگ درست‌نویسی و روش معیار پژوهش، از میان بیش از ۴۰۰۰ طرح دریافت شده؛

- عرضه بیش از ۴۲ میلیون نسخه کتاب با قیمتی از یک‌دوم تا حدود دوسوم و سه‌پنجم بهای بازار؛

- گشودن باب همکاری با قریب به ۲۰۰۰ فرهیخته، صاحب‌نظر و استاد دانشگاه و حوزه در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی و انسانی؛

- تأسیس پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی با هدف تولید و استانداردسازی منابع دانشگاهی علوم انسانی؛

- انتشار بیش از ۲۱۰ عنوان کتاب آموزشی زبان انگلیسی تخصصی ESP برای دانشجویان تمامی رشته‌ها، حاوی محتوای همسو با ارزش‌های اسلامی و بومی؛

- انعقاد تفاهم‌نامه همکاری‌های علمی با دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی خارج از کشور و برنامه‌ریزی برای گسترش این مناسبات از رهگذر فعال‌سازی

پژوهشکده برای تولید آثار علمی اثرگذار در رشته‌های مختلف علوم انسانی است.

بخش عمده فعالیت‌های پژوهشی سازمان، در معاونت پژوهشی، برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود. بررسی محتوایی و ساختاری کتاب‌های درسی - خواه ترجمه یا تألیف - بر عهده مدیریت امور پژوهشی و ارزشیابی است و طرح‌های پژوهشی مبنایی در پژوهشکده تحقیق و توسعه به سامان می‌رسد. فرایند آماده‌سازی، انتشار و توزیع محصولات علمی نیز به معاونت نظارت علمی - فنی و واحدهای زیرمجموعه آن (مدیریت تدوین، چاپ و نشر و اداره فروش) واگذار شده است. گفتنی است که حاصل تلاش واحدهای مختلف سازمان تا به امروز، انتشار بیش از ۲۴۰۰ عنوان کتاب در ۴۲ میلیون نسخه و آماده‌سازی ده‌ها عنوان دیگر بوده است. کتاب‌های منتشر شده با قیمتی برابر نیم تا سه پنجم بهای بازار، عرضه و برخی از آن‌ها تا چهل نوبت باز - نشر شده است.

«سمت» در عرصه بین‌الملل

سازمان سمت در راستای تعامل مؤثر با جهان و بهره‌مندی از ظرفیت‌های بین‌المللی در عرصه علوم انسانی با هدف تقویت بنیه علمی کشور و ایجاد ظرفیت‌های ارزشمند در زمینه تبلیغ و ترویج فرهنگ ایرانی - اسلامی در دیگر کشورها، فعالیت‌های بین‌المللی خود را از سال ۱۳۸۹ آغاز کرد و هم‌اکنون در کشورهایمانند افغانستان، روسیه، عراق، جمهوری آذربایجان، انگلستان، تاجیکستان، هندوستان، چین، آلمان، لبنان، مصر و سوریه پیگیری می‌شود.

ارتباط و همکاری با دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی خارج از کشور در زمینه علوم انسانی و اسلامی به منظور تبادل نظر و هم‌رسانی آثار یکی از فعالیت‌های سمت در عرصه بین‌المللی است. در پی سفرهای دوجانبه، امکان همکاری‌های علمی و

اسلامی دارد؛ تعامل و دادوستد پژوهشی با مراکز مشابهی که در داخل و خارج کشور در زمینه علوم انسانی و اسلامی فعالیت می‌کنند؛ ارزیابی و بررسی کتب و مآخذ دانشگاهی در علوم انسانی (تأیید، اصلاح یا حذف) از آن حیث که با مبانی و مسائل اسلامی و انقلاب فرهنگی ارتباط دارد، بازتاب یافته است. سازمان «سمت»، به سبب مأموریت‌هایی ویژه‌ای که به آن محول شده است، سازمانی پژوهشی است. این مهم اگر چه در سال‌های اولیه تأسیس سازمان، به دلیل نیاز عاجل جامعه دانشگاهی به کتاب درسی از یک‌سو و ضرورت بازگشایی دانشگاه‌ها از سوی دیگر، اندکی به حاشیه رفت؛ ولی هیچ‌گاه از نظر دور نماند و محوریت خود را از دست نداد. با کاهش ضرورت‌های اولیه تأمین کتاب، به منظور ایفای نقش راهبردی سازمان در آموزش عالی، سازوکارهای لازم برای تقویت فعالیت‌های پژوهشی فراهم شد. در همین راستا پس از استقلال دفتر همکاری حوزه و دانشگاه از سازمان «سمت» در سال ۱۳۷۸، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی با هدف رفع نیازهای پژوهشی و ارتقای سطح کیفی آموزش و پژوهش در رشته‌های علوم انسانی نظام دانشگاهی کشور، در اسفند ۱۳۸۲ تأسیس شد و در ادامه به پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی ارتقا یافت.

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت» با هدف به دست دادن روایتی بومی از علوم انسانی و به انجام رساندن پژوهش‌های بنیادی، کاربردی و توسعه‌ای کار خود را آغاز کرد. بر این اساس، کار ویژه اصلی پژوهشکده برقراری ارتباط میان پژوهش و آموزش و ساماندهی پژوهش‌هایی است که به تحقق اهداف «سمت» در زمینه تولید منابع علمی مرجع کمک می‌کند. نیازسنجی، هدف‌یابی و شناسایی ظرفیت‌های پژوهشی جامعه علمی کشور (اعم از حوزه و دانشگاه)، در شمار مهم‌ترین برنامه‌های این

تأسیس شد تا دانشگاه‌های ما از کتب علوم انسانی که با مبانی اسلامی در تعارض بودند، بی‌نیاز شود. سازمان سمت در طی سالیان، تلاش‌های فراوانی و هزینه‌های بسیاری برای تهیه کتاب‌های درسی زیادی در حوزه علوم انسانی کرده که علاوه بر ارزان قیمت بودن، قابلیت تدریس در دانشگاه‌ها را داشته باشند.

کتاب‌های سمت از اولین متونی هستند که دانشجو در بدو ورود به دانشگاه با آن‌ها سروکار دارد، آن هم دانشجویانی که به تازگی از مدارس فارغ‌التحصیل شده‌اند و باتوجه به شیوه خاص مطالعه و حجم و نوع کتاب‌هایی که برای عبور از سد کنکور خوانده‌اند شاید دچار نوعی دل‌زدگی از متون درسی باشند. در چنین شرایطی کتاب‌های سمت نه تنها باید دوباره دانشجویان را با کتاب آشتی دهد؛ بلکه آن‌ها را مطالعه‌گرانی نقاد، پرسشگر و سنجشگر تربیت کند تا راه خود را در میان انبوهی از مطالب درست و نادرست علوم انسانی پیدا کنند و در مسیر درست گام بردارند.

باتوجه به سرعت تحولات انسانی و اجتماعی در دهه‌های اخیر و به تبع، علوم وابسته به آن برنامه‌ریزی برای تدوین متون و کتب مورد نیاز این حوزه نیازمند بازنگری و ترسیم نقشه راه آینده است. شاید زمان آن فرارسیده باشد که فلسفه وجودی، اهداف و مأموریت‌های آن تناسب با اقتضانات زمان حاضر و آینده مورد تجدیدنظر قرار بگیرد؛ چراکه طراحی و تدوین کتاب‌های درسی باید هدفمند و بر اساس نیازهای یادگیرنده باشد. در مسیر این تجدیدنظر باید به این پرسش اساسی پاسخ داد که دانشجوی ایرانی در دوران معاصر و جهان اکنون از خواندن کتب علوم انسانی چه انتظاری و نیازهایی دارد و آیا سازمان سمت توانسته این انتظارات و نیازها را برآورده کند؟

فرهنگی با وزارت‌های آموزش عالی و مراکز دانشگاهی و پژوهشی خارج از کشور فراهم شده است.

فعالیت دیگر سازمان در این عرصه، تألیف و ترجمه کتاب‌های درسی و مبنایی علوم انسانی در چهارچوب همکاری با مراکز دانشگاهی و پژوهشی خارج از کشور است. در این راستا تاکنون ۵۷ عنوان کتاب به زبان‌های روسی، انگلیسی، عربی، آذری، چینی و اردو و در زمینه تهیه و تدوین متون و محتوای آموزشی و کمک‌آموزشی برای کرسی‌های زبان فارسی، ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی ۱۹ عنوان کتاب منتشر شده است. تأمین منابع درسی مورد نیاز مراکز علمی - دانشگاهی افغانستان؛ باتوجه به مشترک بودن خط و زبان، تاکنون ۵۹ عنوان از آثار استادان افغانستانی در چندین نوبت چاپ و منتشر و برخی از آثار سازمان نیز به متن درسی دانشگاه‌های افغانستان تبدیل شده است. «سمت» همچنین با اهدای ده‌ها هزار نسخه از کتاب‌های خود، کتابخانه‌ها و مراکز علمی - دانشگاهی افغانستان را تجهیز کرده است.

سازمان «سمت» به منظور معرفی فعالیت‌های خود، ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی و بازاریابی آثار خود در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب، حضوری فعال دارد و دغدغه‌مند استمرار و تقویت این حضور است. از آن جمله است شرکت در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب افغانستان، ترکمنستان، روسیه، لبنان، انگلستان، ترکیه، آلمان، مصر، سوریه، قطر، عمان، تونس، عراق، اوکراین، تاجیکستان، چین و فرانسه.

سخن پایانی

آنچه ارائه شد پیشینه مختصری بود از شکل‌گیری و عملکرد سازمان سمت از ابتدای تأسیس تاکنون. سازمانی که هدف از بنای آن رفع نیاز اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها به کتاب‌های درسی در حوزه علوم انسانی بوده است. به‌علاوه سازمان سمت

گفت‌وگو با دکتر داود مهدوی زادگان، رئیس سازمان سمت

مرجعیت علمی سازمان سمت را احیا می‌کنیم

ضرورت تحول در رویکردها، نگاه به آینده و بازگشت به اصل

مهدوی‌زادگان بر سازمان سمت توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی مصاحبه‌ای با وی انجام داده تا از زبان خودش برنامه‌های پیش روی این سازمان را مرور کند. مجله نوشتار فرهنگ ضمن آرزوی موفقیت برای ایشان بخش‌هایی از متن این مصاحبه را ارائه می‌کند به امید اینکه در آینده نزدیک بتوانیم در فرصتی مغتنم گفت‌وگویی تفصیلی با وی داشته باشیم.

” اجازه بدهید بحث را با چشم‌انداز و رویکردها و برنامه‌های سازمان در مدیریت جدید آغاز کنیم. لطفاً کمی درباره این اقدامات و نیز برنامه‌ها و اقداماتی که در دست اجرا دارید توضیح بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بنده قرار گرفتن در جایگاه مدیریت سازمان سمت را برای خودم یک وظیفه بسیار خطیر و سنگین می‌دانم و امیدوارم بتوانم در طول دوران مسئولیت در این سازمان به احسن وجه عمل کنم و شرمندۀ تمام بزرگوارانی که من را لایق ایفای این مسئولیت دیدند نشوم. هدف اصلی و اساسی سازمان سمت به‌طور ذاتی،

داود مهدوی‌زادگان، مدیر راه‌های آزموده شده‌ی گذشته نیست و از گفتن این نکته هم ایایی ندارد. او به‌صراحت اعلام می‌کند که قصد دارد سازمان سمت را از نو و مطابق با نگاه امام (ره) و انتظارات مقام معظم رهبری بازسازی کند. آن‌ها که داوود مهدوی‌زادگان را می‌شناسند از همان زمان که به سرپرستی سازمان سمت منصوب شد، تردیدی نداشتند که قرار است شاهد اتفاقات مثبتی در این سازمان علمی-تخصصی مادر باشند و برای دیگرانی هم که از نزدیک با پیشینه و عملکرد این عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آشنا نبودند این پرسش به‌جد مطرح بود که آیا او می‌تواند منزلت حقوقی و جایگاه علمی این نهاد را که در دوران پس از درگذشت شیخ موسس - مرحوم دکتر احمد احمدی - تقریباً از دست رفته بود؛ اعاده و احیا کند یا نه. خبرگزاری تسنیم، به بهانه تصویب ریاست



تألیف و تدوین کتب درسی و مبنایی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در زمینه علوم اسلامی و انسانی است. این سازمان هم خاستگاهی انقلابی دارد (چون برآمده از یک نهاد تماماً انقلابی به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی است) و هم مأموریتی انقلابی. سازمان سمت بر اساس ایده حکیمانه مقام معظم رهبری که بعداً در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید، شکل گرفت. مقام معظم رهبری در ابتدا ایده خودشان را با حضرت امام (ره) در میان گذاشتند و امام (ره) هم که از همان ابتدا مسئله دانشگاه یکی از دغدغه‌های جدی‌شان بود و اهتمام ویژه‌ای نسبت به آن داشتند، از آن استقبال کردند و این حرکت را تأیید فرمودند.

ریاست این سازمان در ابتدا بر عهده مرحوم دکتر احمد احمدی گذاشته شد که گویا باز خود این امر هم به اصرار مقام معظم رهبری صورت گرفت و ایشان مرحوم دکتر احمدی را شایسته چنین کاری تشخیص دادند.

من البته قصد ندارم در اینجا تاریخچه سازمان سمت را بیان کنم اما از آنجا که وظیفه داریم قدردان زحمات گذشتگان باشیم و زحمات و خدمات بی‌شائبه آن‌ها را ارج بنهیم فقط همین اندازه عرض می‌کنم که اگر امروز سازمان به چنین جایگاهی رسیده، بدون شک نتیجه همت، پشتکار و دغدغه‌مندی مرحوم دکتر احمدی بوده است.

تشخیص دادند و در جهت رفع آن اقدام کردند. این نیاز شاید در حوزه علوم تجربی و ریاضی چندان احساس نشود اما وقتی به حوزه علوم انسانی وارد می‌شویم، ضرورت آن دوچندان می‌شود چون ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم در حوزه محتوایی علوم انسانی وابسته و متکی به اندیشه‌های سکولار غربی باشیم که نه مبنای آن‌ها با ما تطبیق دارد و نه آرمان‌ها و اهدافشان با ما یکی است.

سازمان سمت طبق آنچه در اساسنامه آن آمده و خود شما هم به آن اشاره کردید در وهله نخست و نهایی مسئولیت تدوین درس‌نامه‌های حوزه علوم انسانی-اسلامی را بر عهده دارد، اساساً چه ضرورتی داشت که در آن بحبوحه انقلاب و جنگ تحمیلی چنین مسئله‌ای طرح و دنبال شود؟

در حقیقت این انقلاب و گفتمان انقلابی امام (ره) مدعی طرح و نشر اندیشه‌های عمیق انسانی، اسلامی و ایرانی است و معقول نیست که ما از یک طرف چنین دعوی‌ای داشته باشیم و از طرف دیگر جوانان و جامعه علمی ما از کتاب‌های غربی سیراب شوند به همین دلیل هم هست که از همان آغاز، تولید کتاب‌های

احیا و ادامه بدهیم.

با این توضیح، تلقی من این است که سازمان سمت بعد از سی و اندی سالی که از حیاتش می‌گذرد نیازمند ایجاد نوعی تحول در رویکردها و نگاهش به آینده است که من این تحول را البته به‌نوعی «بازگشت به اصل» می‌دانم چون سازمان هم خاستگاهی انقلابی دارد و هم متناسب با اهداف عالیه انقلاب طراحی و تأسیس شده و به‌صورت طبیعی در این سال‌ها دچار نوعی حالت روزمرگی و رکود شده که باید از نو چابک شود.

گمان نمی‌کنم که امروز کسی با این حرف مخالفتی داشته باشد چون نفس سکون و رکود با ذات انقلاب در تعارض است، طبعاً یک نهاد علمی انقلابی مثل سازمان سمت هم نمی‌تواند و نباید در همین مرحله کنونی درجا بزند.

ما امروز نیاز داریم که ضمن بازنگری در عملکرد و شیوه‌هایی که طی چند دهه گذشته آزموده‌ایم، از نو سازمان سمت را مطابق با نگاه امام (ره)، آرمان‌های انقلاب و انتظارات بزرگان و در صدر همه مقام معظم رهبری بازسازی کنیم.

”

شما این بازنگری و تحول سازنده‌ای که اشاره کردید سازمان سمت به آن نیاز دارد را بر طبق چه الگویی تنظیم و دنبال می‌کنید؟

قبلاً اشاره کردم که تحول مطلوب ما نوعی بازگشت به اصل است اما این بازگشت به هیچ وجه مفهومی ارتجاعی ندارد بلکه به‌عکس به معنای روزآمدسازی و تجدید قوای سازمانی برای رسیدن به آرمان‌های والای اولیه است و ما این مسیر را با توجه به اسناد بالادستی و منویات مقام معظم رهبری به‌ویژه مفاد بیانیه گام دوم انقلاب پیش خواهیم برد.

می‌دانیم که بیانیه گام دوم منشوری برای تمام آحاد

وقتی شما اساسنامه سازمان سمت را مطالعه کنید می‌بینید که حدود ۱۱ مأموریت به سازمان داده شده است که اگر بخواهیم تمامی این مأموریت‌ها را در یک اصل خلاصه کنیم چکیده‌اش می‌شود این که سازمان سمت باید در حوزه علوم اسلامی و انسانی مرجعیت علمی پیدا کند. این است که سازمان ضرورتاً باید به سمتی برود که مرجع کتاب‌های درسی کشور باشد

درسی و مبنایی در حوزه علوم اسلامی و انسانی برای بزرگان انقلاب تا این اندازه موضوعیت داشته است چون بدون تولید ادبیات بومی، استقلال حقیقی ممکن نیست.

بنا بر همین جهات هم هست که این خواسته معقول و درست در همان روزهای ابتدایی انقلاب در دستور کار بزرگان انقلاب قرار گرفت. در عین حال وقتی شما اساسنامه سازمان سمت را مطالعه کنید می‌بینید که حدود ۱۱ مأموریت به سازمان داده شده است که اگر بخواهیم تمامی این مأموریت‌ها را در یک اصل خلاصه کنیم چکیده‌اش می‌شود این که سازمان سمت باید در حوزه علوم اسلامی و انسانی مرجعیت علمی پیدا کند. این است که سازمان ضرورتاً باید به سمتی برود که مرجع کتاب‌های درسی کشور باشد. این نگاهی است که از همان ابتدا بر وفق آن سازمان شکل گرفته و همان‌طور که عرض کردم مرحوم دکتر احمدی در این راستا تلاش‌های زیادی کردند و تا امروز حدود ۲۴۰۰ عنوان کتاب تألیف، ترجمه و تدوین شده است که تلاش می‌کنیم این مسیر را با قوت و قدرت بیشتری

تا ببینید عقب ماندگی ما در حوزه علوم انسانی تا چه اندازه جدی و بحران زاست: در همین چند ساله اخیر که ویروس کرونا فراگیر شد، علم پزشکی پروتکل‌ها و دستورالعمل‌های مشخصی داشت که همه جا هم ترویج و تبلیغ می‌شد اما علوم انسانی چه؟! آیا دستورالعمل‌های اخلاقی و معرفتی برای کاستن از آلام ناشی از بیماری کرونا یا مقابله با عوارض روحی آن را هم داشتیم؟! این یکی از آن بزنگاه‌هایی بود که ناکارآمدی و ضعف علوم انسانی خودش را نشان داد و ما این را زیننده این نظام و انقلاب نمی‌دانیم و معتقدیم که باید در بحث تألیف کتاب‌های درسی دانشگاهی خودمان را با سرعت و درایت به‌روز کنیم. این‌ها کارهایی است که باید در گذشته انجام می‌شد اما به هر دلیل نشده و تا امروز بر زمین مانده، ما تلاش می‌کنیم که ضعف‌ها و ناکارآمدی‌هایی از این جنس را برطرف کنیم.

” شما از بیانیه گام دوم انقلاب و گفتمان تحول در دولت سیزدهم به‌مثابه چراغ راه فعالیت‌های سازمان سمت در دوره مدیریت خودتان نام بردید، به نظر شما عمل کردن به این اسناد تا چه اندازه با اصول مندرج در اساسنامه سازمان همخوانی دارد؟

اشاره خوبی کردید چون از قضا رویکرد اساسی من این است که چیزی فراتر از اساسنامه سازمان را تعقیب نکنم. شما اگر به مفاد اساسنامه مراجعه کنید خواهید دید که اهداف و مأموریت‌های مترقی و تعالی خواهانه‌ای که برای سازمان تعریف شده به صورتی است که اتفاقاً در طول مفاهیمی مثل بیانیه گام دوم انقلاب و گفتمان تحول در دولت مردمی آیت‌الله رئیسی قرار می‌گیرد.

من به جد معتقدم که با دنبال کردن این مسیر دستاوردهای چشمگیری خواهیم داشت و هدف

سازمان سمت بعد از سی و اندی سالی که از حیاتش می‌گذرد نیازمند ایجاد نوعی تحول در رویکردها و نگاهش به آینده است که من این تحول را البته به نوعی «بازگشت به اصل» می‌دانم چون سازمان هم خاستگاهی انقلابی دارد و هم متناسب با اهداف عالی انقلاب طراحی و تأسیس شده و به صورت طبیعی در این سال‌ها دچار نوعی حالت روزمرگی و رکود شده که باید از نو چابک شود

جامعه است اما جامعه علمی حوزوی و دانشگاهی در آن به طور خاص مورد نظر و خطاب قرار گرفته‌اند و حضرت آقا در این متن، آرمان ایجاد تمدن نوین اسلامی را در افقی ترسیم کرده‌اند که اساساً بدون مشارکت و همراهی حداکثری نخبگان حوزوی و دانشگاهی دست نیافتنی است به همین دلیل هم هست که سازمان سمت به‌عنوان یک سازمان بنیادین دانشگاهی خودش را موظف می‌داند که در راستای تحقق اهداف چنین چشم‌اندازی تجدید قوا کند و من طی مدت چند ماه گذشته که افتخار حضور در این سازمان را داشته‌ام تمام تلاشم را کرده‌ام که مقدمات نیل به این هدف را فراهم کنم که خوشبختانه تا حدود زیادی محقق شده است.

البته من قصد ندارم بگویم در زمینه تولید کتاب‌های درسی علوم انسانی با محتوای اسلامی و بومی کاری صورت نگرفته اما این قدر می‌توانم بگویم که کارهای صورت گرفته به هیچ وجه کافی نبوده است.

” این ضعف و نارسایی علمی که به آن اشاره می‌کنید، چطور خودش را نشان می‌دهد؟ اجازه بدهید برای اثبات نظرم یک مثال عینی بزنم

سازمان سمت دیگر منتظر نمی ماند که نهادهای مربوطه دانشگاهی بگویند چه متونی و با چه سرفصل هایی نیاز دارند بلکه خودش به نحو فعال وارد عرصه می شود و ضمن تهیه و تدوین کتاب های مورد احتیاج در هر رشته علمی، عرصه های ناشناخته و جدیدی را که شاید هنوز رشته های درسی اش هم تأسیس نشده است را کشف و نیازسنجی می کند تا بتواند از طریق تأمین نیازهای آتی علمی کشور، نقش راهگشای خودش را ایفا کند

هیئت علمی دانشگاه های مختلف کشور شناسایی و انتخاب شدند و در این زمینه حدود ۴۰ گروه تخصصی راه اندازی و تعریف کرده ایم که بخش زیادی از آن ۲۴۰۰ کتاب تألیفی سازمان محصول فعالیت های آن هاست.

اما به نظر من در این زمینه استفاده از ظرفیت های بالای حوزوی ها از آن دست مسائلی است که باید در دوره جدید به آن توجه جدی بشود البته در دوره مرحوم آقای دکتر احمدی تلاش های زیادی در این زمینه صورت گرفته و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در قم هم با همین نیت تأسیس شده اما به مرور زمان این توجه به حوزه کمرنگ شده به طوری که تا پیش از آمدن من به سازمان، دفتر قم تنها با ۲، ۳ کارشناس اداره می شد که من با توجه به شناختی که از ظرفیت های علمی حوزه قم داشتم یکی از فضایی حوزه را به عنوان سرپرست آنجا انتخاب کردم تا به صورت پیوسته با بیوت مراجع و علما و مؤسسات علمی حوزه در ارتباط باشد تا بتوانیم از ظرفیت ها و آثار خوب نخبگان حوزوی هم بهره ببریم. **” با توجه به اینکه ایجاد تحول و رونق بخشی به**

اصلی ام این است که هویت سازمان سمت و مرجعیت علمی آن را احیا کنم.

متأسفانه در طی سال ها و بلکه دهه های گذشته بسیاری از مأموریت های سازمانی سمت از ناحیه دیگران سلب یا غصب شده حالا نمی خواهم از کسی نام ببرم اما بدون آن که قصد دخالت در کارهای دیگران را داشته باشم معتقدم تمام این مأموریت ها باید دوباره به سازمان برگردد.

در یک کلام باید عرض کنم سمت و سوی کلی فعالیت های سازمان سمت از این پس رویکردی پیشرو دارد نه رویکرد تبعی-پیروی که متأسفانه در دوره هایی دچارش شده و همان ها هم رفته رفته حرکتش را کند و در جهاتی متوقف کرده است.

سازمان سمت دیگر منتظر نمی ماند که نهادهای مربوطه دانشگاهی بگویند چه متونی و با چه سرفصل هایی نیاز دارند بلکه خودش به نحو فعال وارد عرصه می شود و ضمن تهیه و تدوین کتاب های مورد احتیاج در هر رشته علمی، عرصه های ناشناخته و جدیدی را که شاید هنوز رشته های درسی اش هم تأسیس نشده است را کشف و نیازسنجی می کند تا بتواند از طریق تأمین نیازهای آتی علمی کشور، نقش راهگشای خودش را ایفا کند.

” شما این برنامه ها را با اتکا به کدام ظرفیت ها و

قابلیت های علمی و عملی پیش خواهید برد؟

به طور کلی ما در سازمان سمت چند ظرفیت اساسی داریم که اعضای هیئت علمی ما که تعدادشان به ۳۰ نفر می رسد از مهم ترین آن ها هستند. این اعضا در قالب ۱۰ گروه پژوهشی عمل می کنند که البته باید تقویت شوند.

گروه های تخصصی ما هم یکی دیگر از همان ظرفیت های اساسی است که اعضای آن از نیروهای رسمی سازمان سمت نیستند بلکه همگی از اعضای

درسی تنظیم و تدوین کنند نیز می‌تواند بسیار مفید باشد که آن را شروع کرده‌ایم و تا امروز چندین کارگاه تخصصی در سطح دانشگاه‌های شیراز، الزهرا و ... برگزار شده است.

تولید کتاب‌های درسی دانشگاهی، متوقف به چابک‌سازی و هم‌نواختی پیکره سازمانی با آن است در این زمینه چه برنامه‌هایی دارید؟

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های مورد نظر در این زمینه ارتقاء معاونت نظارت و تدوین سازمان به معاونت علمی و فناوری است البته این از دغدغه‌های جدی جناب آقای دکتر زلفی گل هم هست و ایشان در همین راستا اقدام به راه‌اندازی معاونت علمی و فناوری در خود وزارتخانه علوم کردند.

” اساساً این ارتقا سازمانی معطوف به چه هدفی است؟

هدف عمده این است که مباحث کلان مرتبط با حوزه علوم انسانی دانش‌بنیان را از طریق این معاونت دنبال کنیم که برای آن برنامه‌های متعددی را هم طراحی کرده‌ایم. تشکیل کرسی‌های نظریه‌پردازی بر پایه کتاب‌های درسی اساتید نیز یکی دیگر از برنامه‌هایی است که می‌تواند ذیل همین معاونت دنبال شود که مقدمات آن هم انجام شده و در این زمینه گفت‌وگوهایی هم با جناب آقای دکتر عبدالحسین خسروپناه داشته‌ام و ایشان این مأموریت را به ما واگذار کرده‌اند که در صورت تمایل اساتید صاحب‌تألیف، کتاب‌هایشان در قالب کرسی‌های نظریه‌پردازی ارائه شود.

یکی دیگر از برنامه‌هایی که به‌صورت جدی در دستور کار داریم نقد تخصصی کتاب‌های درسی موجود است که طرح آن را هم در شورای سازمان به تصویب رسانده‌ایم و به نظر می‌رسد که از طریق برگزاری جشنواره انتخاب بهترین کتاب درسی سال می‌توانیم به کیفیت‌بخشی به این حوزه کمک قابل توجهی بکنیم.

در کنار این‌ها برگزاری کارگاه‌های مهارتی برای استادان مبرز و صاحب‌اندیشه‌ای که با شیوه تدوین و تألیف کتاب‌های درسی آشنایی چندانی ندارند و نمی‌توانند ایده‌های خودشان را در قالب کتاب‌های

از فروش داستان در راه‌آهن تا انتشار آثار بزرگ‌ترین متفکران و دانشمندان جهان

راتلج بزرگ‌ترین ناشر دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی جهان

نزدیک به دو قرن حضور در عرصه تألیف، ترجمه و تولید کتاب

راتلج^۵، عضو شرکت شد و این شرکت به نام راتلج و وارن^۶ تغییر نام داد. فردریک وارن پس از مرگ برادرش دلبلیو اچ وارن در ماه مه ۱۸۵۹ (در سن ۳۷ سالگی) شرکت را برای مدتی ترک کرد. فردریک وارن با به دست آوردن حق چاپ برخی از کتاب‌های مهم، دوباره این شرکت را معروف

کرد. در سال ۱۸۶۵، پسر دیگر جورج راتلج، «ادموند راتلج» عضو شرکت شد و این شرکت به جورج راتلج و پسران^۷ تغییر نام داد.

در سال ۱۸۹۹، شرکت در آستانه ورشکستگی قرار گرفت، ولی در سال ۱۹۰۲ سر ویلیام کروکز^۸، آرتور الیس فرانکلین^۹، ویلیام سوان سوننشاین^{۱۰} این شرکت را احیاء کردند. در سال ۱۹۰۳ پس از این احیاء، آن‌ها

5. Robert Warne Routledge
6. Warne & Routledge
7. George Routledge & Sons
8. Sir William Crookes

دانشمند و فیزیکدان سرشناس انگلیسی قرن نوزدهم بود. آزمایش‌های وی بر روی تخلیه الکتریکی در گازها منجر به کشف پرتو ایکس و الکترون شد. از اختراعات وی رادیومتر است.

9. Arthur Ellis Franklin بانکدار و تاجر انگلیسی
10. William Swan Sonnenschein ناشر و ویراستار معروف انگلیسی



راتلج یک ناشر چندملیتی در بریتانیا است که در سال ۱۸۳۶ توسط جورج راتلج تأسیس شد. این انتشارات در سال ۱۸۴۸، تصمیم به فروش آثار داستانی ارزان‌قیمت به مسافران راه‌آهن گرفت که بعدها به «کتابخانه راه‌آهن» معروف شد. این طریق بازاریابی بسیار موفقیت‌آمیز بود.

با همکاری دلبلیو اچ وارن^۱، فردریک وارن^۲، شرکت جورج راتلج^۳ روزبه‌روز موفق‌تر می‌شد و در آستانه معروف شدن قرار گرفت. در سال ۱۸۵۲، با فروش کتاب کلبه عمو تام به تجارتي پرسود دست یافت. برای اینکه فروش کتاب‌های مهم‌شان رونق داشته باشند به ادوارد بولوییر- لایتون^۴ ۲۰۰۰۰ پوند برای حق چاپ و فروش ۱۰ ساله کتاب پرداخت کردند. حق چاپ تمام ۳۵ اثر او از جمله ۱۹ رمان او را گرفتند که به‌عنوان بخشی از مجموعه «کتابخانه راه‌آهن» ارزان فروخته شود. در سال ۱۸۵۸ پسر جورج راتلج، رابرت وارن

1. W H Warne
2. Frederick Warne
3. George Routledge
4. Edward Bulwer-Lytton

قدیمی در بخش «انتشار کتب دانشگاهی» اینفورما نقش آفرینی می کرده است. با این تحولات باز هم فعالیت انتشارات راتلج با انتشار کتاب‌های علوم دانشگاهی (مخصوصاً فلسفه و علوم اجتماعی)، مجلات، آثار مرجع و دیجیتال یافته. راتلج در نتیجه با مالکیت سایر شرکت‌های انتشاراتی توسط شرکت مادرش (اینفورما)، رشد قابل توجهی داشته است. کتاب‌های علوم انسانی و اجتماعی که توسط تیلور و فرانسیس از ناشران دیگر قبلاً به دست آمده و چاپ شده‌اند بعد از خرید این انتشارات تحت عنوان راتلج تغییر نام داده شدند.

کتاب‌های بسیاری از بزرگ‌ترین متفکران و دانشمندان صد سال اخیر از جمله آدورنو، انیشتین، راسل، پوپر، ویتگنشتاین، یونگ، بوم، هایک، مک لوهان، مارکوزه و سارتر توسط راتلج منتشر شده است. از زمان تأسیس تاکنون این انتشارات در زمینه چاپ و ارائه کتاب‌های دانشگاهی، مجلات و منابع آنلاین در زمینه‌های علوم انسانی، علوم رفتاری، آموزش، حقوق و علوم اجتماعی فعالیت کرده است. این انتشارات هر سال تقریباً ۱۸۰۰ مجله و ۵۰۰۰ کتاب جدید منتشر می‌کند و بزرگ‌ترین ناشر دانشگاهی جهان در زمینه علوم انسانی و اجتماعی به شمار می‌آید. دفتر مرکزی راتلج در دفتر اصلی تیلور و فرانسیس در میلتن، اینگدون، آکسفورد قرار دارد و همچنین در سراسر جهان از جمله در فیلادلفیا، ملبورن، دهلی‌نو، سنگاپور و پکن فعالیت می‌کند.

اقدام به خرید و ادغام سایر شرکت‌های انتشاراتی از جمله جی سی نیمو^۱ کردند. این انتشارات اوایل قرن بیستم فهرستی از عناوین برجسته علمی را منتشر کرد و از سال ۱۹۱۲ به بعد، در نشر کتاب‌های دانشگاهی، کتاب‌های مرجع، کتاب‌های داستان، عرفان و فلسفه متمرکز شد. در سال ۱۹۴۷، جورج راتلج و پسران با پل کیگان^۲ همراه شدند و انتشارات را به نام راتلج و پل کیگان نام‌گذاری کردند. با استفاده و همراهی سی. کی آگدن^۳ و بعداً کارل مانهایم^۴ به‌عنوان مشاور، این شرکت خیلی سریع به دلیل چاپ کتاب‌های مهم خود در زمینه فلسفه، روانشناسی و علوم اجتماعی معروف شد.

در سال ۱۹۸۵ کیگان و راتلج به انتشارات ABP پیوستند که بعداً توسط سازمان بین‌المللی تامسون^۵ در سال ۱۹۸۷ خریداری شد. با این حال، با مالکیت تامسون، نام راتلج همچنان حفظ شد. در سال ۱۹۹۶ شرکت سهامی خاص اروپایی سینون، شرکت راتلج را تأمین مالی می‌کرد، این کار باعث شد راتلج بار دیگر به‌عنوان یک شرکت مستقل فعالیت کند. تنها دو سال بعد، مدیران سینون و راتلج، قراردادی را مبنی بر خرید راتلج از سوی تیلور و فرانسیس پذیرفتند و با این حال، نام راتلج به‌عنوان زیرمجموعه حفظ شد. در سال ۲۰۰۴، تیلور و فرانسیس بخشی از انتشارات اینفورما^۶ شدند. راتلج به‌عنوان یک واحد انتشارات

1. J. C. Nimmo Ltd

۲. Charles Kegan Paul روحانی، ناشر و نویسنده انگلیسی بود.

3. Charles Kay Ogden

زبان‌شناس، نشانه‌شناس، فیلسوف و نویسنده بریتانیایی بود. معمولاً از او به‌عنوان روان‌شناس زبان یاد می‌شود و اکنون بیشتر به‌عنوان ابداع‌کننده و مروج زبان انگلیسی پایه معروف است.

4. Karl Mannheim

فیلسوف و جامعه‌شناس مجاری الاصل است. کتاب ایدئولوژی و اتوپیا او در جامعه‌شناسی معرفت شهرت دارد و بسیاری او را مؤسس این رشته می‌دانند.

5. International Thomson Organization

۶. یک شرکت انتشاراتی چندملیتی است که دفتر مرکزی و ثابت آن در لندن قرار دارد. این شرکت دارای نمایندگی در ۴۳ کشور و حدود ۶۵۰۰ کارمند است. اینفورما صاحب برنده‌های زیادی از جمله راتلج و گروه تیلور و فرانسیس است.

مهاجری از آفریقا برنده نوبلی که کمتر به سیاهان می‌رسد

به بلندای کلیمانجارو

مروری کوتاه بر زندگی و آثار عبدالرزاق گورنه، برنده نوبل ادبیات

نوبل، بنیان‌گذار جوایز نوبل، جایزه نوبل ادبیات باید به کسی اعطا شود که در حوزه ادبیات، برجسته‌ترین آثار را در مسیری آرمانی یا ایدئال آفریده باشد. رمان‌های او شامل بهشت (۱۹۹۴) است که در فهرست نهایی جایزه بوکر و ویتبرد قرار گرفت. فرار (۲۰۰۵) و کنار دریا (۲۰۰۱) که در فهرست طولانی بوکر و در فهرست نهایی جایزه کتاب لس‌آنجلس تایمز قرار گرفت.

سنین جوانی و تحصیل

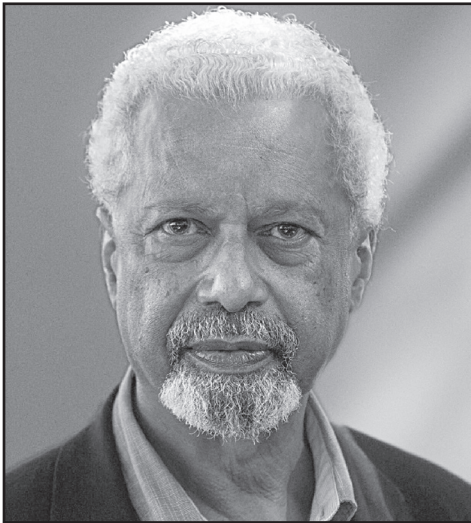
عبدالرزاق گورنه در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۸ در سلطان‌نشین زنگبار که اکنون بخشی از تانزانیا کنونی است، به دنیا آمد. او در سن ۱۸ سالگی به دنبال سرنگونی نخبگان حاکم عرب در انقلاب زنگبار، جزیره را ترک کرد و در سال ۱۹۶۸ به‌عنوان پناهنده وارد انگلستان شد. او اصالتاً عرب است و پدر و عمویش تاجرانی بودند که از یمن مهاجرت کرده بودند. از گورنه نقل شده است که «من زمانی به انگلیس آمدم که این کلمات، مانند پناهجو، کاملاً یکسان نبودند - مردم بیشتری در حال مبارزه و فرار از کشورهای ترور هستند.»

او ابتدا در کالج کریست چرچ، کانتربری، تحصیل کرد که در آن زمان مدرک‌هایش توسط دانشگاه لندن اعطا می‌شد. سپس به دانشگاه کنت نقل مکان کرد و در سال ۱۹۸۲ دکترای خود را با پایان‌نامه‌ای تحت عنوان معیارهایی در نقد داستان‌های غرب آفریقا گرفت.

آکادمی سلطنتی سوئد روز پنجشنبه ۷ اکتبر (۱۵ مهر ۱۴۰۰) اعلام کرد جایزه نوبل سال ۲۰۲۱ خود را به عبدالرزاق گورنه، نویسنده تانزانیایی اهدا می‌کند. بنا بر اعلام کمیته نوبل، آقای گورنه به دلیل نوشته‌های «رسوخ‌گر و دلسوزانه در زمینه تأثیرات استعمار و سرنوشت پناهجویان در خلیج میان فرهنگ‌ها و قاره‌ها» شایسته این جایزه تشخیص داده شده است. آقای گورنه که متولد زنگبار و ساکن انگلستان است، در دانشگاه کنت به تدریس اشتغال دارد. رمان «بهشت» او در سال ۱۹۹۴ در لیست نهایی جایزه معتبر «بوکر» قرار گرفته بود. از این رمان نویس ۷۲ ساله تاکنون کتاب‌هایی همچون سکوت تحسین‌برانگیز (۱۹۹۶)، آخرین هدیه (۲۰۱۱) و قلبی از سنگریزه (۲۰۱۷) منتشر شده است.

آقای گورنه زمانی که ۱۸ ساله بود در پی کودتای خونین سال ۱۹۶۴ در تانزانیا این کشور را به‌عنوان پناهنده ترک کرد. وی اولین فرد آفریقایی است که در دو دهه گذشته این جایزه را که معتبرترین جایزه ادبیات جهان به شمار می‌رود، به خود اختصاص داده.

جایزه نوبل سال گذشته به لئویز الیزابت گلوک شاعر و جستارنویس ۷۷ ساله آمریکایی رسیده بود و پیش از آن نیز پیتر هانتکه (۲۰۱۹)، اولگا توکارچوک (۲۰۱۸)، کازو ایشی‌گورو (۲۰۱۷) و باب دیلن (۲۰۱۶) برنده این جایزه ارزشمند شده بودند. بنابر وصیت‌نامه آلفرد



حرفه

از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ گورنه در دانشگاه بایروکانو در نیجریه سخنرانی کرد. او سپس استاد ادبیات انگلیسی و پسااستعماری در دانشگاه کنت شد و تا زمان بازنشستگی در سال ۲۰۱۷ در آنجا تدریس کرد. او اکنون استاد بازنشسته ادبیات انگلیسی و پسااستعماری در دانشگاه است. اگرچه رمان‌های گورنه با استقبال مثبت منتقدان مواجه شد؛ اما از نظر تجاری موفق نبودند و در برخی موارد در خارج از بریتانیا منتشر نشدند. پس از دریافت جایزه نوبل ادبیات در سال ۲۰۲۱، ناشران و کتاب‌فروشان تلاش کردند تا با افزایش تقاضا برای آثار او همراهی کنند.

نوشتن

گورنه در کنار کارش در دانشگاه، نویسنده و رمان‌نویس است. او نویسنده بسیاری از داستان‌های کوتاه، مقاله و ده رمان است. درحالی‌که زبان اول او سواحیلی است از انگلیسی به‌عنوان زبان ادبی خود استفاده کرده است. با این حال گورنه تکه‌هایی از سواحیلی، عربی و آلمانی را در بیشتر نوشته‌های خود ادغام می‌کند. او گفته است که برای ادامه این رویه ناشران را مجبور به عقب‌نشینی می‌کرد و آن‌ها ترجیح می‌دادند «اشاره‌ها و عبارات سواحیلی و عربی را در کتاب‌هایش کج یا انگلیسی کنند.» گورنه از رویه‌هایی که در نشریات بریتانیایی و آمریکایی وجود دارد انتقاد کرده است که می‌خواهند با علامت‌گذاری اصطلاحات و عبارات «خارجی» با حروف کج یا قرار دادن آن‌ها در واژه‌نامه، «بیگانه را بیگانه جلوه دهند.» همان‌طور که حمید دباشی خاطر نشان می‌کند، گورنه سبکی جدایی‌ناپذیر از شیوه‌ای است که در آن تجربیات مهاجران آسیایی و آفریقایی، زبان و ادبیات انگلیسی را غنی و تغییر داده است... نویسندگانی مانند گورنه را دیاسپوریک، تبعیدی یا هر اصطلاح دیگری از خود بیگانگان می‌نامند. این واقعیت را پنهان می‌کند که حتی قبل

از اینکه پا به انگلستان بگذارد زبان انگلیسی برای او بومی بوده است.

گورنه از ۲۰ سالگی به دلیل دل‌تنگی شروع به نوشتن کرد. او با نوشتن افکار در دفتر خاطراتش شروع کرد که به تأملات طولانی‌تری درباره خانه تبدیل شد و در نهایت به نوشتن داستان‌های تخیلی درباره افراد دیگر تبدیل شد. این عادت استفاده از نوشتن را به‌عنوان ابزاری برای درک و ثبت تجربه پناهنده بودن، زندگی در سرزمینی دیگر و احساس آواره شدن ایجاد کرد. این داستان‌های اولیه در نهایت تبدیل به اولین رمان گورنه، خاطره عزیمت (۱۹۸۷) شد که او در کنار دکترای خود نوشت. این اولین کتاب زمینه را برای کاوش مداوم او در مورد مضامین «آسیب‌ماندگار استعمار، جنگ و آوارگی» در سراسر رمان‌ها، داستان‌های کوتاه و مقالات انتقادی بعدی‌اش فراهم کرد.

مضامین ثابتی از جمله تبعید، آوارگی، تعلق، استعمار و وعده‌های شکسته شده توسط دولت در نوشته‌های گورنه جریان دارد. بیشتر رمان‌های او داستان‌هایی را در مورد افرادی روایت می‌کنند که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند و تحت تأثیر جنگ یا

بحران قرار گرفته‌اند و ممکن است نتوانند داستان‌های خود را تعریف کنند.

بیشتر آثار گورنه در سواحل آفریقای شرقی می‌گذرد و همه قهرمانان رمان‌های او به جز یکی در زنگبار متولد شده‌اند. اگرچه گورنه از زمانی که در ۱۸ سالگی ترک کرده است، برای زندگی در تانزانیا برنگشته است؛ اما گفته است که وطن او همیشه خود را در تخیل خود نشان می‌دهد، حتی زمانی که او عمداً سعی می‌کند داستان‌های خود را در جای دیگری تنظیم کند.

بروس کینگ، منتقد ادبی، معتقد است که رمان‌های گورنه قهرمانان آفریقای شرقی را در زمینه بین‌المللی گسترده‌تر قرار می‌دهند و مشاهده می‌کند که در داستان گورنه «آفریقایی‌ها همیشه بخشی از جهان بزرگ‌تر و در حال تغییر بوده‌اند.» به گفته کینگ، شخصیت‌های گورنه اغلب ریشه‌کن می‌شوند، از خود بیگانه می‌شوند، ناخواسته هستند و در نتیجه قربانیان خشمگین هستند یا احساس می‌کنند که این گونه‌اند. بیگانگی و تنهایی که مهاجرت می‌تواند ایجاد کند و پرسش‌هایی که در مورد در هویت‌های پراکنده و معنای «خانه» ایجاد می‌کند. شخصیت‌های گورنه معمولاً پس از مهاجرت به خارج از کشور موفق نمی‌شوند و از طنز استفاده می‌کنند و طنز به وضعیت آن‌ها پاسخ دهند.

مازا منجیست رمان‌نویس آثار گورنه را این‌گونه توصیف کرده است: او آثاری نوشته است که کاملاً تزلزل‌ناپذیر و در عین حال کاملاً دلسوز و سرشار از قلب برای مردم شرق آفریقا است. [...] او در حال نوشتن داستان‌هایی است که اغلب ساکت هستند. داستان‌های مردمی که شنیده نمی‌شوند؛ اما اصراری وجود دارد که گوش کنیم.

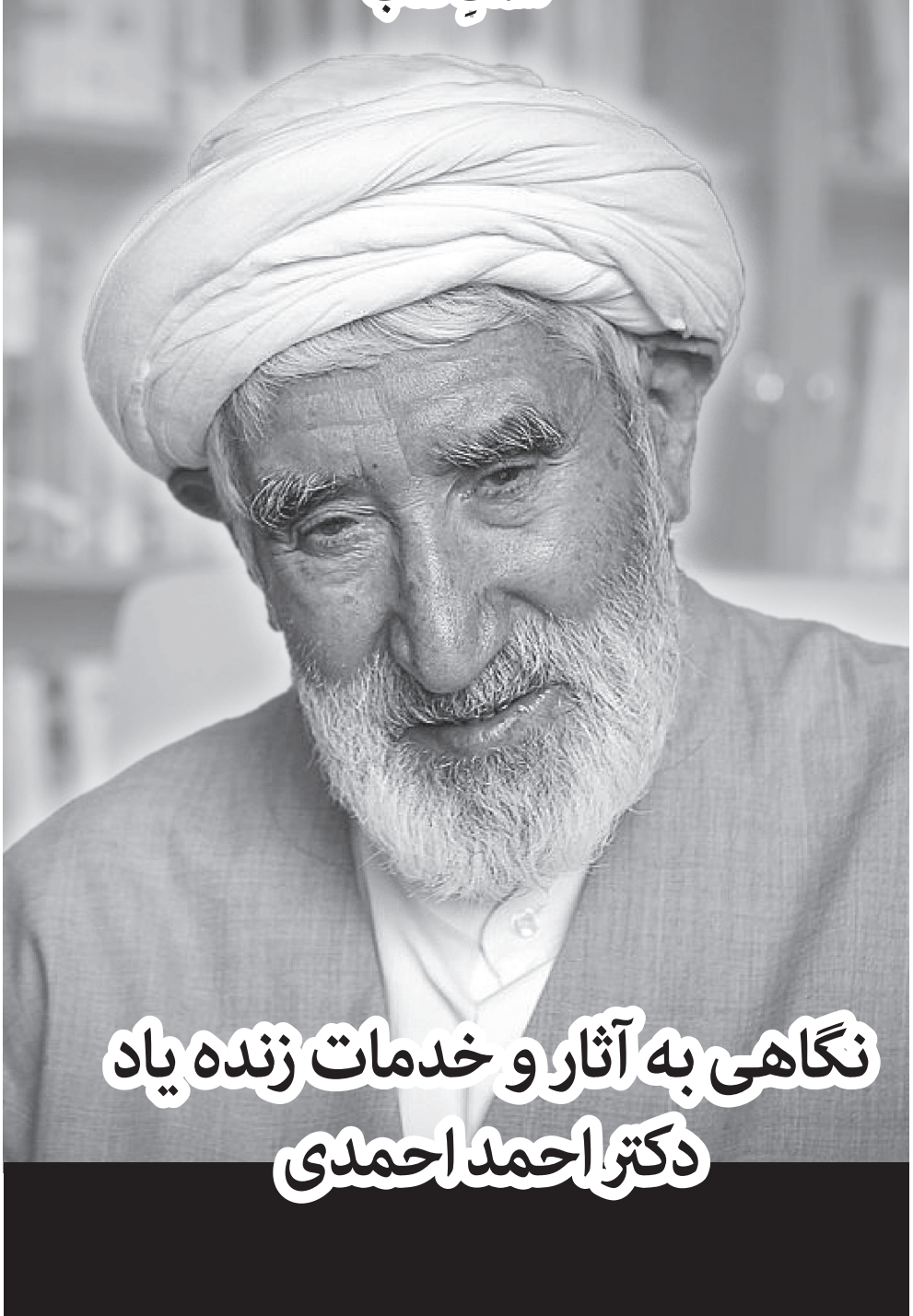
با هدف ایجاد خوانندگان برای نوشته‌های گورنه در تانزانیا، اولین مترجم رمان‌های او به زبان سواحیلی، دکتر آیدا حاجیوایانیس از دانشکده مطالعات شرقی و

آفریقایی، گفت: من فکر می‌کنم اگر بتوان آثار او را در شرق آفریقا خواند، چنین تأثیری خواهد داشت... ما نمی‌توانیم فرهنگ مطالعه خود را یک شبه تغییر دهیم، بنابراین برای خواندن او اولین قدم گنجاندن Paradise After Lives در برنامه درسی مدرسه است.

رمان بهشت گورنه در سال ۱۹۹۴ در فهرست نهایی جوایز بوکر، ویت برد و انجمن نویسندگان و همچنین جایزه ALOA برای بهترین ترجمه دانمارکی قرار گرفت. رمان او در کنار دریا (۲۰۰۱) در فهرست طولانی جایزه بوکر و در فهرست نهایی جایزه کتاب لس‌آنجلس تایمز قرار گرفت، در حالی که Desertion (۲۰۰۵) در فهرست نهایی جایزه نویسندگان مشترک‌المنافع در سال ۲۰۰۶ قرار گرفت. در سال ۲۰۰۶ گورنه به‌عنوان عضو انجمن سلطنتی ادبیات انتخاب شد. در سال ۲۰۰۷ او برنده جایزه RFI Témoin du Monde (شاهد جهان) در فرانسه برای فیلم کنار دریا شد.

گورنه اولین نویسنده سیاه‌پوستی بود که از سال ۱۹۹۳، زمانی که تونی موریسون برنده این جایزه شد و اولین نویسنده آفریقایی از سال ۲۰۰۷، زمانی که دوریس لسینگ جایزه دریافت کرد. نول سویینکا، اولین برنده جایزه آفریقایی در سال ۱۹۸۶، در مورد در این خبر اظهار داشت: «نوبل به خانه بازمی‌گردد.» (سایر برندگان آفریقایی پس از سویینکا نجیب محفوظ در سال ۱۹۸۸، نادین گوردیمر در سال ۱۹۹۱ و جان ماکسول کوتزی در سال ۲۰۰۳ بودند.) گیلز فودن، نویسنده، گورنه را «یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان زنده آفریقا» نامیده است و قبل از بردن جایزه، نوشته‌های او مانند سایر برندگان نوبل به موفقیت تجاری دست نیافته بودند.

سمتِ کتاب



نگاهی به آثار و خدمات زنده یاد
دکتر احمد احمدی

در طریقت دانش و تقوا

اگر چه خرم غم تو داد به باد

زندگی نامه خودنوشت مرحوم دکتر احمد احمدی

اینجانب احمد احمدی در ۱۳۱۲/۶/۱۵ در یکی از روستاهای ملایر در خانواده‌ای کشاورز و مذهبی به دنیا آمدم. در شش سالگی قرآن و کتاب‌های فارسی را خوب آموختم، اما دریغاً که به علت نبودن مدرسه و امکانات استعدادم به هدر رفت. در ۱۷ سالگی بدون استاد، تمام صرف را خوب خواندم و نیمی از نحو را. در سال ۱۳۳۱ وارد حوزه بروجرد شدم و در طول پنج سال - که فصل زراعت را هم به روستا می‌رفتم - تا نیمه دوم سطح را خواندم. در سال ۱۳۳۶ به حوزه قم آمدم و تا سال ۱۳۴۵ علاوه بر دروس خارج و فلسفه و تفسیر در حوزه، از دانشگاه تهران لیسانس فلسفه گرفتم و دبیر شدم. در سال ۱۳۴۸ کارشناسی ارشد فلسفه غرب گرفتم و در سال ۱۳۵۸ در همان رشته فارغ‌التحصیل شدم و در سال ۱۳۵۳ به دعوت گروه فلسفه غرب دانشگاه تهران عضو هیئت علمی آن گروه شدم.

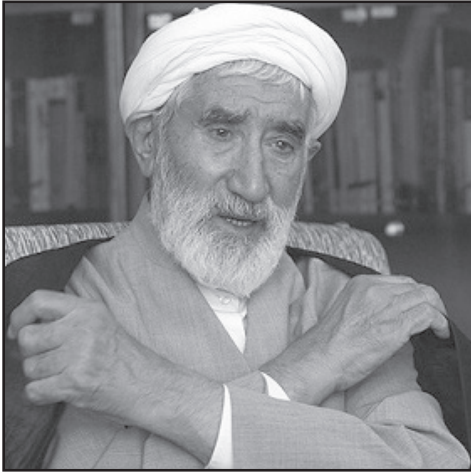
استادان در حوزه بروجرد

آیة‌الله حاج شیخ علی محمد بروجردی - درس خارج؛ آیة‌الله حاج شیخ احمد فیضی - دروس سطح؛ آیة‌الله حاج شیخ رحمة‌الله صاحب‌الزمانی - دروس سطح؛ حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامرضا مولانا - دروس مقدمات و فلسفه و کلام.

فیلسوفان و منطق‌دانان هنگامی که از «تعریف»، به معنای فرایند شناختن و شناساندن امری سخن می‌گویند به قاعده مهمی اشاره می‌کنند که از شروط لازم شکل‌گیری يك تعریف صحیح است و آن اینک: «معرف (آن‌کس یا آن‌چیز که به واسطه آن معرفی می‌کنیم) بایستی آشکارتر از معرف (آن‌کس یا آن‌چیز که بنا داریم تعریفی از او ارائه دهیم) باشد.» بنابراین قاعده و به حکم آیه شریفه «بل الانسان علی نفسه بصیرة» (بلکه تنها خود انسان به خودش آگاه است) سخن گفتن از هرکس و شناساندن او، به‌طور عام، تنها به نیکوترین وجه از خود آن شخص برمی‌آید، چه رسد که او از بزرگان و نامداران پهنه بی‌کران علم و معرفت نیز باشد که آنگاه به‌طریق اولی و به حکم «تو آن نه‌ای که به هر در سرت فرو آید

نه جای همت عالی است پایه نازل»

زبان‌گوینده از تعریفش قاصر بوده و قلم از نگارش توصیفش صلاهی «هل من ناصر» برآورد. پس بهتر آن است که بیش از این درازه‌گویی نکرده و کار شناساندن مرحوم دکتر احمد احمدی را به زبان شیوا و قلم‌گیری خود او واگذار کنیم؛ روحش شاد و یادش گرامی باد.



علیه در فرمانشان دستور داده بودند که دانشگاه‌ها را هر چه سریع‌تر باز کنید. به همین جهت در گرماگریم جنگ و درگیری‌های گروهک‌ها در بیرون و درون دانشگاه‌ها به برنامه‌ریزی پرداختیم و من حدود ۲۱ ماه، به جز روزهای پایان هفته که به قم می‌رفتم، شب و روز در دبیرخانه ستاد بودم و گاه از ساعت ۶ بامداد تا ۵/۱ بامداد روز بعد مشغول تهیه و تکثیر و ارسال برنامه‌ها به دانشگاه‌ها بودم. پس از آوردن خانواده از قم به تهران، دیگر تمام وقت درگیر حل مشکلات دانشگاه‌ها بودم؛ از سفر به بیشتر دانشگاه‌ها، آرام کردن جو متشنج آنجا، تبیین برنامه‌ها و توجیه استادان و دانشجویان و .. ستاد انقلاب فرهنگی برای دانشگاه‌ها چهار برنامه داشت: تربیت استاد فراخور انقلاب، تدوین کتاب درسی و مبنایی، تدوین برنامه و تربیت دانشجو. من در تدوین دو برنامه اخیر با سایر اعضا مشترک بودم؛ اما دو برنامه نخست یعنی تربیت استاد و تدوین کتاب - در بخش علوم انسانی - که دشوارتر و پایدارتر بود، عملاً بر دوش من نهاده شد.

برای تربیت استاد دانشگاه تربیت مدرس را دایر کردیم و آگاهان می‌دانند که بنیان‌گذار و راه‌انداز و ادامه‌دهنده آن، در واقع اینجانب بوده‌ام؛ زیرا اگرچه ظاهراً فقط

در حوزه قم

آیه‌الله‌العظمی بروجردی - درس خارج؛ آیه‌الله‌العظمی امام خمینی؛ آیه‌الله‌العظمی طباطبایی سلطانی - درس کفایه؛ آیه‌الله‌العظمی شهاب‌الدین نجفی - درس خارج؛ آیه‌الله‌العظمی محقق داماد - درس خارج؛ آیه‌الله‌العظمی حسین نوری - درس سطح؛ آیه‌الله حاج میرزا علی مشکینی - درس سطح؛ آیه‌الله‌العظمی فیلسوف الهی و مفسر بزرگ قرآن. علامه طباطبائی که مدت ۲۰ سال از محضر نورانی‌اش فیض بردم و وجودم مرهون او است. در دانشگاه تهران بیشترین استفاده‌ام از درس استاد بزرگوار مرحوم دکتر یحیی مهدوی بوده است.

فعالیت‌های علمی-تحقیقی و اجرایی

از سال ۳۷ تا چند سال پس از ۱۳۵۰ با مجله مکتب اسلام همکاری داشتم - از نگاشتن مقاله تا پاسخ به سؤالات دینی و تا ویرایش و .. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۱ با مؤسسه در راه حق همکاری علمی-آموزشی داشتم. در این مدت با حضرات آیات خرازی، مصباح و استادی از میان طلاب، چهار دوره دانشجو گرفتیم و آموزش دادیم که بسیاری از آن‌ها اکنون در مصادر امورند و یا از استادان برجسته حوزه و دانشگاه‌اند. بنده در این دوره‌ها بیشتر فلسفه غرب و کمی هم فلسفه اسلامی تدریس کرده‌ام.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در شهرهای مختلف کشور از جمله کرمانشاه، (حدود ۴۰ روز) قم، تهران و اصفهان (هرکدام چندین روز) برای استادان، دبیران و دانشجویان، دوره آموزشی داشته‌ام.

از پنجم دی‌ماه ۱۳۶۰ به فرمان حضرت امام (ره) به ستاد انقلاب فرهنگی - که بعداً در ۱۳۶۳ به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شد - آمدم. آن زمان دانشگاه‌ها تعطیل و سخت آشفته بود. امام رضوان‌الله

رئیس دانشکده علوم انسانی آن با صدها دانشجوی کارشناسی ارشد و دکتری بودم، اما در واقع تنها کسی بودم که در برابر هجوم مخالفان آن - که گاه خود وزیران علوم بودند! - یک تنه ایستادم و نگذاشتم این شجره طیبه را که تاکنون هزاران استاد برای دانشگاه‌ها تربیت کرده است از رشد بازدارند و یا از بُن براندازند. من از اوایل سال ۱۳۶۱ تا تیرماه ۱۳۷۴ رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس بودم و با توجه به اینکه دانشگاه نوبنیاد و استاد هم کمیاب بود؛ گاه ناگزیر مدیریت چند گروه و یا تدریس پاره‌ای از دروس بر دوش من می‌افتاد.

اما تدوین کتاب، در ۱۳۶۳/۱۲/۰۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی به لحاظ اهمیت علوم انسانی مرکزی را تصویب کرد که کتاب‌های درسی و مبنایی برای دانشگاه‌ها تدوین کند و به این دلیل که با حوزه قم و با دانشگاه‌ها ارتباط دارم، شورا با اصرار تمام مسئولیت این مرکز را به عهده اینجانب نهاد. تابستان ۱۳۶۴ بود که اعضای شورا خدمت امام (ره) رسیدیم و حضرت آیت الله خامنه‌ای به عنوان رئیس شورا موضوع را با حضرت امام در میان نهادند و کمک مالی خواستند و ایشان با لبخندی دل‌نشین قول مساعدت دادند و یک میلیون تومان فرستادند که سرمایه پربرکتی شد برای سمت. از آن زمان تاکنون یعنی در مدت نزدیک به ۲۳ سال همچنان مسئولیت این مرکز (سمت) به عهده اینجانب است و تعداد ۱۱۷۳ عنوان در شمارگانی نزدیک به ۲۲ میلیون با قیمت حداکثر بازار آزاد به دانشجو عرضه شده است. علاوه بر این، صدها قرارداد منعقد شده که برخی از آن‌ها در حال تدوین و برخی در حال ویرایش و تولید و انتشار است و مجموع آنچه گفته شد، به علاوه سرمایه معنوی و فیزیکی موجود - که به صدها میلیارد ریال می‌رسد - سرمایه عظیمی است که برای علم و فرهنگ انقلاب به دست آمده است و در آینده هم همچنان مورد استفاده خواهد بود - والحمدلله -

در سال ۱۳۶۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرد که نظام آموزش و پرورش کشور دگرگون شود و مسئولیت این کار به عهده اینجانب واگذار شد. طی دو سال با تشکیل دو سمینار سراسری از استادان و دبیران و صاحب‌نظران تعلیم و تربیت در زیر آژیر و بمب و موشک و با سفر به شوروی و هند، طرحی جامع و مشکل‌گشا با مقدمه راهبردی من، در نزدیک به ۱۷۰ صفحه تدوین و به وزارت آموزش و پرورش تحویل شد، اما دریغا که وزیر وقت و برخی معاونانش آن را اجرا نکردند، با آنکه به گفته آگاهان هنوز هم بهترین طرح است.

همچنین در سال ۱۳۶۵ برای تربیت استادان معارف در دانشگاه‌ها، مرکزی به نام مرکز تربیت مدرس دایر کردم و خودم سال‌ها مدیر و استاد آن بودم. در این مرکز از طلابی که چند سال خارج درس خوانده بودند، امتحان گرفته می‌شد و با برنامه درسی ویژه‌ای پس از سه سال مدرک کارشناسی ارشد می‌گرفتند و به تدریس در دانشگاه می‌پرداختند. برخی هم در حین تدریس در همان جا یا در سایر دانشگاه‌ها امتحان می‌دادند و به مقطع دکتری می‌رفتند. همین مرکز اکنون وابسته به دانشگاه قم شده و بیش از ۱۰ سال است در چند رشته - از جمله فلسفه تطبیقی - مدرک دکتری می‌دهد و از آغاز تاکنون در طول ۲۲ سال بیش از ۵۰۰ استاد در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری فارغ‌التحصیل کرده و به دانشگاه‌ها فرستاده‌اند. اینجانب در طول این مدت، افزون بر راه‌اندازی و چند سال مدیریت آغازین، همواره در پایان هر هفته در آنجا چند ساعت تدریس فلسفه غرب و در مقطع دکتری تدریس فلسفه تطبیقی داشته‌ام. در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ به مدت ۳۵ ماه مدیر گروه فلسفه در دانشگاه تهران بوده‌ام.

به جهت تخصص در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، عربی، تفسیر، فلسفه و کلام اسلامی و فلسفه غرب هرکجا ضرورت اقتضا کرده و استاد راهنما یا مشاور

نظارت دقیق همراه با تقریض استاد داشته‌ام. هر کدام از کتاب‌های زبان و نگارش، سخن شیرین فارسی و درّ دری را که هم اکنون به‌عنوان درس عمومی تدریس می‌شوند، پیش از چاپ چند بار دیده و اصلاح کرده‌ام. کتاب المنهج القویم را که با عنوان درس عمومی تدریس می‌شود، خودم طرح داده‌ام و دو درسش را هم بدون ذکر نام من نوشته‌ام و نامش را هم بنده برگزیده‌ام و بر آن نهاده‌ام. به لحاظ تخصصی که در ویرایش دارم، کوشیده‌ام که ویرایش کتاب‌های سمت در عالی‌ترین سطح انجام گیرد.

در سال ۱۳۶۲ با پیشنهاد بنده برای تربیت استادان علوم اسلامی در دانشگاه‌ها، جذب خبرگان بدون مدرک دانشگاهی، در ستاد تصویب شد و بنده، به تنهایی آن را به راه انداختم، استادان بزرگ را از حوزه و دانشگاه دعوت کردم و امتحانی آبرومند برگزار شد و شماری از روحانیون دانشمندی که تا آن روز از وجودشان استفاده نمی‌شد، به دانشگاه رفتند و هم اکنون هم آن راه ادامه دارد. البته من دیگر در امتحان کتبی حضور ندارم؛ اما در امتحان شفاهی هنوز هم هستم.

در چندین مجله و هیئت امنا، مانند هیئت امنای دانشگاه تربیت مدرس عضویت دارم و...

آنچه در بالا گفته شد و از سر ضرورت استناد فعل به «من» داده شد؛ برایم سخت ناخوشایند است؛ زیرا در برابر فرمان سراسر افتخار حضرت امام رضوان الله علیه و انقلاب ملت بزرگ ایران پیشیزی به شمار نمی‌آید، هر چند این بنده ناچیز هر چه در توان داشته‌ام به‌کار بسته‌ام و تارمق هم دارم، به یاری خداوند، به‌کار خواهم بست. اما همواره این دو بیت حافظ را خطاب به امام (ره) ترنم می‌کنم که:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیاید از دستم

اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد

به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

و حتی داور یافت نشده، افزون بر اینکه بارها موضوع پایان‌نامه را پیشنهاد داده‌ام، خودم هم راهنمایی، مشاوره و یا داوری را پذیرفته‌ام و اکنون صدها پایان‌نامه در زمینه‌های یادشده، به‌ویژه در مقطع دکتری فلسفه تطبیقی به‌عنوان راهنما، در کتابخانه‌ام موجود است و همه دانشجویانم می‌دانند که در بررسی پایان‌نامه‌ها از هیچ نکته‌ای فروگذار نمی‌کنم - والحمدالله -

افزون بر سال‌ها مشارکت جدی و فعال در تدوین برنامه‌های راهبردی برای دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش، به‌ویژه در علوم انسانی، در تدوین برنامه‌های درسی و سرفصل‌های بسیاری از رشته‌های علوم انسانی، حتی برای برخی دانشگاه‌های غیردولتی - مانند دانشگاه امام صادق (ع) - مشارکت تخصصی داشته‌ام.

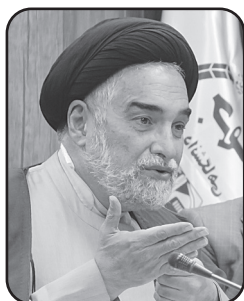
دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را که اکنون با نام پژوهشگاه حوزه و دانشگاه نام بردار است، اینجانب از نیمه دوم سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۵ - حدود ۱۴ سال - سرپرستی کرده‌ام، بسیاری از اعضای هیئت علمی کنونی آنجا را امتحان ورودی گرفته و پذیرفته‌ام و آثاری را که تا سال ۱۳۷۵ در آنجا تدوین و در سمت منتشر شده، پیش از چاپ گاه یک یا چند بار اصلاح کرده‌ام و صحه گذاشته‌ام تا منتشر شده است. هم اکنون هم با این پژوهشگاه پیوندی استوار و مستحکم دارم و برخی از آثار فعلی آنجا همین حالا هم در سمت به صورت مشترک منتشر می‌شود. در مجلس شورای اسلامی، چهار سال عضو فعال کمیسیون آموزش و تحقیقات بوده‌ام و در تصویب قوانینی مانند حذف تدریجی کنکور سهم بسزایی داشته‌ام.

از تمام کتاب‌هایی که در سمت منتشر شده، تقریباً همه آن‌هایی را که محتوای علمی و اسلامی داشته، مرور و گاه اصلاح کرده‌ام تا مبدا سطحی یا خلاف حقایق اسلامی باشد. به پیشنهاد خود استاد نامور پهنه زبان و ادبیات فارسی، جناب آقای دکتر کزازی، بر هشت جلد از نه جلد نامه باستان، این یادگار ماندگار،

بزرگداشت دکتر احمد احمدی

صداقت و اخلاص در عمل و گفتار

مروری بر محاسن رفتاری دکتر احمد احمدی در رفتار سازمانی و دانشگاهی



و مطالبی در محضرشان آموختم که شاید شاگردان مستقیم ایشان از آن بی بهره بودند. دکتر احمدی مرد اخلاص و عمل بود. وی در کار خود اخلاق و صداقت داشت و این از نظر بنده

سرمایه‌ای بزرگ است. اگر کسی بخواهد دکتر احمدی را تعریف کند، می‌گوید از ابتدا خلوص و پرهیزگاری و صداقت در وی بود و هرگز آن را ترک نکرد و پست‌ها و مقام‌ها وی را تحت تأثیر قرار نداد.

بنده شهادت می‌دهم مرحوم دکتر احمدی آنچه اعتقاد داشت را در عمل نمایان می‌کرد و این اخلاص باعث شده بود رفتار و گفتارش در مخاطبان تأثیر بگذارد. اگر در سمت، کارمندان را جمع می‌کرد و مطلبی را می‌گفت، خودش اولین کسی بود به آن عمل می‌کرد؛ لذا گفتار ایشان بسیار تأثیرگذار بود. همچنین کارمندان را همانند فرزندان خودش تربیت کرده بود.

ویژگی دیگر صداقت دکتر احمدی بود و حتی در گفت‌وگوهای معمول خودشان، اجازه نمی‌دادند خدشه‌ای بر راست‌گویی وارد شود. وی اگر به کسی ارادت نداشت، نمی‌گفت ارادت‌مند شما هستم. اصلاً اهل نشان دادن خودش نبود. گاهی دیدارهایی با مقام

نشست بزرگداشت و نقد و بررسی آثار حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی توسط سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی با حضور دکتر سید طه مرقاتی، دانشیار دانشگاه تهران، دکتر شهین اعوانی، عضو هیئت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، دکتر وحید احمدی، استاد دانشگاه تربیت مدرس (و فرزند مرحوم دکتر احمدی)، دکتر حمیدرضا خادمی، معاون پژوهشی سازمان «سمت» برگزار شد. سخنرانان این نشست، خلوص، پرهیزکاری، دیانت، صداقت، فروتنی و تواضع را مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی این استاد بزرگ برشمردند.

بررسی مسائل فقهی با ذهن فلسفی

” سید طه مرقاتی، عضو هیئت علمی دانشگاه

تهران

بنده یک ربع قرن در خدمت مرحوم دکتر احمدی بودم و به صورت غیرمستقیم شاگردی ایشان را کردم



داشت که روزهایی که به ما درس می‌دادند، دانشجویان که افرادی مقید هم نبودند به احترام ایشان، حتی آستین کوتاه هم نمی‌پوشیدند. بنده در مرحوم دکتر احمدی می‌دیدم که با خود هم

دروغ نمی‌گفت؛ یعنی اهل ریاکاری نبود، بنابراین حرف وی به دل می‌نشست و ما آن را قبول می‌کردیم. ایشان در تدریس فلسفه اسلامی گاهی از مثال‌های فلسفه غرب استفاده می‌کرد. یک‌بار به ایشان گفتم که ما هنوز دکارت را به پایان نرسانده‌ایم پس چرا نقد آن را هم به ما می‌گویید؟ مرحوم احمدی گفت بسیاری از این دانشجویان بعد از دانشگاه ممکن است مطالب را فراموش کنند؛ اما این‌گونه در ذهن آن‌ها حک می‌شود که کانت یا دکارت فلان مطلب را گفته است. امروزه جای چنین بزرگانی بسیار خالی است؛ اما توانسته‌اند نسلی را در فلسفه و سیاست تربیت کنند.

بسیاری از اساتید صرفاً به تدریس مشغول هستند؛ اما

معظم رهبری داشتند؛ اما جایی می‌نشست که دور بین اصلاً وی را نمی‌دید چراکه دنبال این نبود که حتماً در صدر مجلس بنشیند.

احمدی در فلسفه غرب و اسلامی حرف‌های زیادی برای گفتن داشت. او شجاعت زیادی در بیان عقاید داشت. ایشان در مسائل فقهی، خود را مقلد امام (ره) می‌دانست؛ اما برخی از مسائل را با آیت‌الله مکارم نیز در میان می‌گذاشت. مرحوم احمدی، گاهی نیز در مسائل فقهی به شکل دقیق اظهارنظر می‌کرد، چون این مسائل را با ذهن فلسفی مورد بررسی قرار می‌داد. در سفرهای خارج از کشور به رفتار آن‌ها بسیار دقت می‌کرد تا مشخص شود ما مسلمانان چرا در بسیاری از مسائل عقب مانده‌ایم. ایشان یک معلم تمام‌عیار برای فرزندان و کارمندان و شاگردان خود بود.

تربیت نسلی در فلسفه و سیاست

” شهین اعوانی، عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

مرحوم دکتر احمدی به قدری با دانشجویان تعامل

همچنین منظم بود و سر ساعت آمدن و رفتن مقید را مورد تأکید قرار می‌داد. ایشان اسوه عملی و تأثیرگذاری بودند که نمونه این افراد را در شرایط کنونی کم داریم.

شجاعت و نبوغ فلسفی دکتر احمدی



”حمیدرضا احمدی، عضو هیأت علمی به یاد دارم هر وقت قم می‌رفت حتماً ما را هم با خود می‌برد. نکته دیگر نبوغ فلسفی مرحوم دکتر احمدی بود. وی شجاعت زیادی داشت و

خیلی از مسائل معروف در فلسفه اسلامی یا غربی را یا نمی‌پذیرفت یا نقد می‌کرد. وی در فلسفه دقت بسیار زیادی داشت و مسائل جدیدی را مطرح می‌کرد که چون این جلسه فلسفی نیست از آن‌ها عبور می‌کنم؛ اما اجمالاً می‌توان گفت این دیدگاه‌ها در مقابل دیدگاه‌های رایج در فلسفه بودند.

از دیگر ابتکارات مرحوم دکتر احمدی این بود که در نزاع تاریخی اصالت وجود و ماهیت معتقد بود این نزاع، مولود خلط معانی چهارگانه ماهیت با معانی سه‌گانه وجود است. وی می‌گفت اگر شأن این دو حوزه را تفکیک کنیم، دیگر این نزاع بی‌معنی خواهد بود. بعد از فوت ایشان، برخی از آثار دکتر احمدی از جمله رساله دکتری ایشان که ترجمه‌ای از رساله اخلاق کانت است منتشر شد. همچنین یکی دیگر از آثار، کتاب کم حجم پادزهر است که حقیقتاً کتابی خواندنی در خصوص نقد فشرده ایشان بر بسط تجربه نبوی سروش است که در آنجا ۱۵ نقد بر دیدگاه سروش مطرح کرده‌اند. آثار دیگر مرحوم دکتر احمدی هم محتوای بسیار غنی دارند

وی نظر و عمل را با هم داشت و استادی که با اعتقاد درس دهد دیگران را مجذوب خود می‌کند و معتقد می‌آید این خصوصیت را از مرحوم علامه طباطبایی وام گرفته بود.

شناسایی مرزهای ناشناخته بین حوزه و دانشگاه



”وحید احمدی، فرزند مرحوم احمد احمدی و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس ایشان عالمی از حوزه و دانشگاه بود؛ هرچند اکنون هم افرادی را داریم

که در حوزه و دانشگاه فعال هستند اما تفاوت حاج آقا در چند زمینه بود. یکی اینکه ایشان به قول آیت الله جوادی آملی، در حوزه از محکمت و در دانشگاه نیز فردی شناخته شده بودند و بر آرای فلسفی غربی نیز تسلط داشتند و بر زبان فارسی، عربی، انگلیسی و آلمانی مسلط بودند. شاهنامه را مسلط بود و دکتر کزازی از نظرات و آرای ایشان در این زمینه تقدیر می‌کرد.

ایشان توانست مرزهای ناشناخته بین حوزه و دانشگاه را شناسایی و برای آن‌ها راه‌حل ارائه دهد و یک نمونه آن سازمان سمت و تربیت طلاب بود. ایشان قبل از انقلاب نیز ارتباطاتی با مرحوم بهشتی و باهنر و نیز مرحوم علامه طباطبایی داشتند و از منظر فکری از ایشان استفاده و در تصحیح نسخ المیزان نقش داشتند. از سوی دیگر حضور مرحوم دکتر احمدی در دانشگاه کمک می‌کرد که بتوانند مسائل داخل دانشگاه را بررسی کند؛ بنابراین جامع‌الابعاد بودن دکتر احمدی از مسائلی است که لازم است مورد بررسی قرار گیرد. ایشان بر عرفان عملی نیز تأکید زیادی داشتند و

خدمت کردن به مردم را برای خود فریضه تلقی می‌کردند

معلم اخلاق بر مسند مدیریت

احمدی بدون اغراق از فیلسوفان مسلمان معاصر بود

سید محمد طه مرقاتی

ایشان علاقه نداشت خیلی در منظر و مرئی باشند. من از سال ۱۳۶۹ توفیق داشتم در خدمتشان باشم. هر چه بر عمر شریفشان می‌گذشت، رفتارهایشان زاهدانه‌تر می‌شد. تلاش می‌کردند «من» را از میان بردارند.

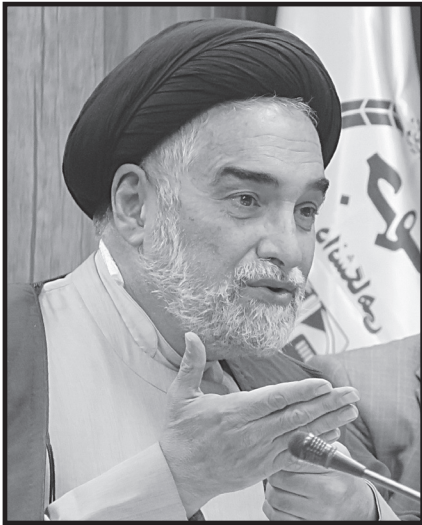
میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

از دیگر ویژگی‌های مرحوم دکتر احمدی شجاعت در بیان باورهای خود بود. هرگز خود را به اصطلاح هم‌رنگ جماعت نمی‌کردند. اگر جریانی را خلاف شرع می‌دانستند، تمام‌قد می‌ایستادند و ملاحظه این و آن را نمی‌کردند. به شدت در مواضع خود استوار بودند. یادم نمی‌رود در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد مدت‌ها در جلسات شورای انقلاب فرهنگی شرکت نمی‌کردند؛ زیرا معتقد بود رفتارهای ایشان با موازین شرع سازگار نیست. یا در برابر دیدگاه‌های ناصواب دکتر سروش در باره وحی ملاحظه‌کاری نکردند و دست بر قلم شدند که حاصل آن شد جزوه مختصری با عنوان «پادزهر».

دکتر احمدی بدون اغراق از فیلسوفان مسلمان معاصر بودند. ولی به رغم داشتن تئوری‌های فلسفی هنگام توسل و دعا مانند یک انسان عادی عمل می‌کردند. یادم نمی‌رود در سالگرد ارتحال

اگر بخواهم مرحوم استاد علامه دکتر احمد احمدی - اعلی‌الله‌مقامه - را با واژگان محدود معرفی کنم، باید بگویم آن عالم وارسته هر عملی که انجام می‌دادند از روی اخلاص و باور دینی بود. «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العلمین» (انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳) هنگامی که در محضرشان از یک عمر تلاش بی‌وقفه ایشان در حوزه و دانشگاه سخن به میان می‌آمد، چشم‌هایشان پر اشک می‌شد و این کلام امیر مؤمنان را زمزمه می‌کردند: «وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ». بعد داستان آیت‌الله العظمی بروجردی را نقل می‌فرمودند که روزهای آخر عمر در پاسخ کسی که خدمات ایشان را بیان می‌کرد فرموده بودند: «خَلَّصَ الْعَمَلُ لَانَ النَّاقِدِ بَصِيرٌ بَصِيرٌ».

دکتر احمدی انسانی صادق بودند، حتی در گفت‌وگوهای عادی و متداول. می‌فرمودند: من اگر به کسی ارادت نداشته باشم، نمی‌گویم: ارادتمند شما هستم؛ زیرا این تعارفات دروغ است و دروغ قلب انسان را مکدر می‌کند؛ و نیز اجازه نمی‌دادند از ایشان مبالغه‌آمیز سخن گفته شود. در دیدارهای رسمی که مسئولین فرهنگی خدمت مقام معظم رهبری می‌رسیدند عرض می‌کردم شما تشریف نبرده بودید؟ می‌فرمودند چرا رفته بودم.



آیت‌الله خویی بود. این بیمارستان با کمک‌های مردمی ساخته می‌شد و در مرحله‌ای امکانات مردمی کفاف نمی‌داد. در یکی از سفرها به خوی از این پروژه بازدید کردند. هیئت امنا از ایشان تقاضای کمک کردند. فرمودند: به محض برگشتن به تهران پیگیر این کار خواهم بود. رو کردند به بنده و فرمودند: به شما مأموریت می‌دهم که تا رسیدن به نتیجه این کار را از بنده بخواهید. در زمان وزارت خانم دکتر دستجردی بود که به اتفاق رفتیم وزارتخانه و با حضور معاون حقوقی وزیر آقای دکتر امین‌لو بنای کمک دولت گذاشته شد و الحمدلله با کمک دولت و مردم این بیمارستان تکمیل شد و در اوج کرونا افتتاح شد و به داد مردم خوی رسید.

دکتر احمدی انسان پرتلاشی بودند. در سن هشتاد و اندی سال آرام و قرار نداشتند. خدمت کردن به مردم را برای خود فریضه تلقی می‌کردند و هرگز بین کار و دریافت حقوق محاسبه نمی‌کردند. بارها به ماها می‌فرمودند: فلانی تجارب ما در کار هم بیت‌المال است. من و شما در طول کار

مرجع بزرگ شیعه آیت‌الله‌العظمی خویی با دعوت علمای خوی در معیتشان عازم خوی شده بودم. در جمع طلاب حوزه علمیه خوی سخنرانی به یادماندنی ایراد فرمودند: خلاصه سخنرانی یک ساعته ایشان این بود که اگر می‌خواهید به مرحله‌ای از کمال دست یابید خلوت‌های سحرگهان و تضرع به درگاه الهی را از دست ندهید. خود را از معارف اهل بیت دور نکنید. با این فکر و اندیشه بود که روزی خدمت علامه جوادی آملی رسیدند و از ایشان تقاضا کردند: بیایید به اتفاق هم طرحی را پیاده کنیم با عنوان عرفان اهل‌بیت-علیهم‌السلام- و حاصل این پژوهش را در حوزه و دانشگاه نشر دهیم و جوانان را از نظر اعتقادات بیمه کنیم. متأسفانه عمرشان کفاف نداد و این مهم در همان اقدامات مقدماتی باقی ماند.

دکتر احمدی به معنای درست کلمه زاهد بودند. زخارف دنیا در نظرشان اصلاً ارزشی نداشت. در یک دوره که از تهران به‌عنوان نماینده به مجلس رفته بودند، با همان پیکان سفید رنگ خود رفت و آمد می‌کردند و زیر بار تشریفات مجلس نمی‌رفتند و در مدت چهار سال نمایندگی حوزه لواسانات را بر عهده گرفتند و به‌جای رفتن پیش این وزیر و آن وزیر و گرفتن امکانات برای ساختن پل و جاده برای روستائیان همت می‌گماردند. می‌فرمودند: من روستازاده هستم و آسیب‌های نداشتن جاده مناسب را با پوست و استخوان لمس کرده‌ام. من نرسیدن بیماران را به شهر و تلف شدن در جاده‌ها را دیده‌ام. روزهای تعطیل می‌رفتند شهردار و بخشدار را می‌کشاندند سر پروژه تا در اسرع وقت راه‌های روستای ساخته و از گرفتاری مردم کاسته شود. یکی از کارهای مهم مردمی دکتر احمدی که بنده واسطه آن بودم و تا آخر عمر پیگیر آن بودم، تکمیل ساخت بیمارستان ۳۲۰ تختخوابی

بارها به ماها می فرمودند: فلانی تجارب ما در کار هم بیت المال است. من و شما در طول کار اداری کلی آزمون و خطا کردیم و از دولت حقوق گرفتیم و کاری را آموختیم. نمی توانیم این تجارب را بلااستفاده بگذاریم.

فقط مشترک لفظی است. این نظریه را مرحوم دکتر احمدی در یکی از کنفرانس های علمی در خارج از کشور به زبان انگلیسی ارائه کردند. بنده تفصیل مقایسه نظر ایشان با آیت الله خویی را در مجموعه مقالات که با همکاری سمت و خانه اندیشمندان انتشار یافته آورده ام.

در پایان از آقازاده آن مرحوم جناب دکتر وحید احمدی استاد محترم دانشگاه تربیت مدرس و آقای دکتر مهدوی زادگان رئیس سازمان سمت تقاضا دارم تا ترتیبی بدهند افکار و اندیشه این استاد کم نظیر در لابه لای اوراق باقی نماند و حداقل در سایتی منتشر شود. بنده معتقدم بخشی از نظریات علمی دکتر احمدی علاوه بر مقالات و کتاب های منتشر شده از ایشان در پایان نامه هایی منعکس است که توسط شاگردان فاضل ایشان نگارش یافته است که در حوزه و دانشگاه تربیت کرده اند و اینک خود صاحب نظر هستند و می توانند آراء علمی ایشان را تبیین کنند.

اداری کلی آزمون و خطا کردیم و از دولت حقوق گرفتیم و کاری را آموختیم. نمی توانیم این تجارب را بلااستفاده بگذاریم. اگر ضرورت داشت کتابی را بررسی کنند با خودشان می بردند منزل و ساعت ها وقت می گذاشتند و در برابر آن حق الزحمه ای دریافت نمی کردند.

مدیریت سازمانی مرحوم دکتر احمدی ممکن است در قالب تعاریف رشته مدیریت نگنجد؛ ولی ایشان در سازمان سمت و دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس در دوران مدیریت خود مانند یک معلم اخلاق حرفه ای عمل کردند. هر آنچه به کارکنان توصیه می کردند، خودشان اولین عامل گفتارشان بودند. بارها این کلام امیر مؤمنان خطاب به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان را تکرار می کردند: «وَإِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»

مرحوم دکتر احمدی به رغم حضور در دروس خارج فقه و اصول اساتید حوزه علمیه قم مانند آیت الله بروجردی و آیت الله محقق داماد به مباحث فقهی کمتر می پرداختند؛ ولی اگر ضرورتی را احساس می کردند با همان توان فلسفی که از حوزه و دانشگاه کسب کرده بودند، وارد کار می شدند و اثر ارزشمندی را عرضه می کردند. در یکی از پژوهش های خود به موضوع حق و حکم پرداختند و به مصاف فقیه نام آور آیت الله خویی رفتند. آیت الله خویی معتقد بودند غالب حقوقی که در فقه مطرح می شود از قبیل حکم است؛ مانند حق شفعه حق حضانت و... دکتر احمدی در مورد حق بر این باور بودند که اگر فردی در اثر تلاش یدی و یا فکری چیزی را تولید کند نسبت به آن حق مالکیت پیدا می کند و می تواند از آن بهره مند شود و آن را به دیگری منتقل کند؛ ولی دیگر حقوقی که در فقه و حقوق مطرح است با حق به این معنا

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد ذبیحی

تسلیم برهان

کنکاشی در مبانی نظری و رفتاری دکتر احمد احمدی از زبان قائم‌مقام او در سازمان سمت

خدمت علم و تحقیق و تربیت جوانان جویای علم بوده است. مسئولیت‌های مهم این عنصر خدوم و پرکار در مسائل دانشگاهی در دوران انقلاب و جمهوری اسلامی فصل درخشانی از زندگی ایشان است. عضویت ده‌ها ساله در شورای عالی انقلاب فرهنگی، ایجاد و اداره‌ی مؤسسه‌ی سمت، مدیریت بخش‌های مهم و حساسی از مجموعه‌ی دانشگاهی کشور، بخش‌های برجسته‌ای از این دوران است^۱»

احمدی شاید تنها روحانی دانشگاهی باشد که به دلیل درازای عمرشان از قبل انقلاب تا این اواخر که عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بودند، دارای ویژگی‌های خاصی از نظر روحیه علمی و تحقیقی هستند. بنده ترجمه‌ها و تألیفات ایشان را در سه محور جمع‌بندی می‌کنم.

محور اول: احمدی به تعبیر افراد شاخص کشورمان دروس حوزوی را فوق‌العاده خوب خوانده بودند؛ برای نمونه ایشان آن‌قدر مورد اعتماد و علاقه علامه طباطبایی قرار گرفته بودند که ایشان پاره‌ای از مجلدات تفسیر المیزان را برای بازبینی نهایی به او داده بود. ایشان خود نقل می‌کردند که وقتی قصد عزیمت از قم را داشتند علامه با بیان حسرت‌آمیزی گفتند: «تو رفتی و من تنها شدم» او گفت: «پس از این تعبیر علامه من به دیوار

” آقای دکتر احمدی به‌طور کلی شش کتاب منتشر کرده‌اند که نیمی از آن‌ها ترجمه و نیمی تألیف هستند. در این شش اثر گستردگی موضوعی جالب توجهی به چشم می‌خورد، به‌طوری‌که از یک طرف ترجمه‌ای از اتین ژیلسون و از سوی دیگر ترجمه‌ای از دکارت و کانت را داریم. در تألیفات ایشان هم می‌بینیم که از یک سو آقای دکتر احمد احمدی بن‌لایه‌های شناخت را می‌نویسند که هسته مرکزی آن نقد معرفت‌شناسی کانت است، از سوی دیگر به نقد سروش پرداخته و در آخر متون بنیادین فلسفه اسلامی را گزینش کرده است. به نظر شما این جمع به‌ظاهر پراکنده آیا وجه مشترکی دارد؟ آقای دکتر احمد احمدی در ترجمه دنبال چه بود و در تألیف چه چیزی را در سر داشت؟

پرداختن به شخصیت دکتر احمدی از این جهت که ایشان در حوزه علوم زحمت بسیاری کشیدند و آثار مهمی به‌جا گذاشته‌اند دارای اهمیت بسیار است. احمدی تمام عمر خود را در راه اعتلای فرهنگ و تمدن کشور سپری کرد و در نهایت نیز با پیام بلند رهبری بدرقه شد؛ ایشان فرمودند: «عمر بابرکت این دانش‌آموخته‌ی فاضل حوزه و دانشگاه یکسره در

۱. پیام تسلیت ۱۳۹۷/۳/۱۹



کرده‌ام و چندان در فلسفه کانت و دکارت تخصصی ندارم و اظهار نظر نمی‌کنم؛ به عقیده من این روحیه تسلیم برهان بودنی که دکتر احمدی داشت همان چیزی است که ما در فلسفه مشاء بسیار به آن تکیه می‌کنیم. بزرگترین فیلسوف جهان اسلام، ابن سینا نیز در پاره‌ای از مباحث می‌گوید: «عقل من نمی‌رسد» و رسماً معتقد است که ما باید به دامن شرع پناه ببریم؛ «لا سبیل الیه الا الشرع.»

بنابراین ایشان از یک سو حوزه تحقیقات دنیای اسلام را دارد - که البته اخیراً کم‌لطفی‌هایی به ایشان شد و عنوان کردند که آقای دکتر احمدی در فلسفه اسلامی کاری نکرده است، غافل از این‌که او کسی بود که نظریه‌اش در کرسی‌های نظریه‌پردازی به رأی گذاشته شد، امتیاز آورد و شناخته شد؛ پس مشخص می‌شود ایشان در حوزه فلسفه اسلامی ید طولایی داشتند - و از سوی دیگر در حوزه فلسفه غرب نیز صاحب تفکر بودند و آثاری برجای نهادند. حال احمدی برای اینکه این دو محور را در یک نقطه کانونی بسنجد، با سنجش عقل و وحی وارد میدان می‌شود و سعی می‌کند برآیند این دو را ببیند. کار مهمی نیز که ایشان برای نخستین

تکیه زدم و با گریه به خود گفتم: «مگر چه ارزشی دارم که فقدان من سبب تهایی بزرگی چون علامه شود؟» و از ذره‌پروری ایشان احساس شرم می‌کردم.» محور دوم: این محور در مورد دروس دانشگاهی است. احمدی همان‌طور که در دروس حوزوی «خریط فن» بود، در دروس دانشگاهی نیز از همان دوران دانشجویی قبل از انقلاب شخص سرآمدی محسوب می‌شد. از اساتید ایشان نقل شده که از همان جلسه اولی که دکتر احمدی را دیدند روحیه پژوهش، کنجکاوی و علاقه‌مندی به عمق مسائل را در وجود ایشان احساس کردند. این روحیه سبب شد که مؤلفه دیگری در زندگی دکتر احمدی شکل گرفته و با تاروپود تحقیق و طول عمرشان عجین شود که من این‌گونه از آن تعبیر می‌کنم: «در پی حقیقت بودن.»

وی هیچ تعصبی بر این امر نداشت که حقیقت بین فیلسوفان غرب یا شرق باشد، روحیه بلند او جایی برای این‌گونه تعصبات کورکورانه باقی نگذاشته بود و به همین سبب ایشان با فراغ بال به تفکر می‌پرداخت؛ چراکه تعصب، مجال تفکر را از انسان باز می‌ستاند.

محور سوم: در کنار این دو موضوع احمدی طلبه مقدسی در حوزه بود و به عبادات روزانه و شبانه‌اش بسیار توجه می‌کرد، بسیار متعبد بود؛ ولی در عین حال من هیچ تعصبی از او ندیدم و همین امر ایشان را به عنصری تبدیل کرده بود که من از او به شخصیت «در پی حقیقت» تعبیر می‌کنم. برای یافتن این حقیقت است که اساساً محور سوم هم در ایشان پدید می‌آید که در واقع پیوند دهنده دو محور پیشین است.

دکتر احمدی که در پی یافتن حقیقت است، این مسیر را این‌طور تعریف کرده بود که عقل و وحی بیگانه نیستند؛ بلکه مکمل یکدیگرند، عقل نمی‌تواند همه معضلات کشف حقیقت را به ما نشان دهد. من خود شخصاً در حوزه فلسفه ابن سینا و مکتب مشاء کار

وی هیچ تعصبی بر این امر نداشت که حقیقت بین فیلسوفان غرب یا شرق باشد، روحیه بلند او جایی برای این گونه تعصبات کورکورانه باقی نگذاشته بود و به همین سبب ایشان با فراغ بال به تفکر می پرداخت؛ چراکه تعصب، مجال تفکر را از انسان باز می ستاند.

بار در این راستا انجام داد این بود که فلسفه تطبیقی را در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تربیت مدرس قم راه اندازی کرد در صورتی که ما پیش از آن در هیچ دانشگاهی رشته فلسفه تطبیقی نداشتیم. سرفصل های این برنامه نوشته شد اما کار اصلی و جدی که باید به صحنه عمل می آمد را دکتر احمدی انجام دادند. ایشان بعد از راه اندازی این رشته پیوسته در قم درس های مربوط به فلسفه غرب را تدریس داشتند. در این تطبیق و تطابق، جسارت های بسیاری پیدا کرد که نقطه برجسته زندگی او است. او تلاش کرد، فلسفه در جهان اسلام و جهان غرب را خوب بخواند و تصمیم داشت بر نقاط قوت و ضعف آن ها حاشیه بنویسد. همین روحیه جرأت و شهامتی که او داشت باعث شد نکات بسیار بدیعی در این حوزه به چشمش بیاید.

اما به طور خاص آقای احمدی در حوزه معرفت شناسی دیدگاه ویژه ای داشت و معتقد بود که اولین شناخت های ما شناخت حضوری است. اینکه علوم حصولی ما به حضوری برمی گردد و این ایده که شناخت های اولیه ما حضوری است شهامتی می خواست که تنها در ایشان وجود داشت.

نمونه دیگر این است که در حوزه بحث اصالت وجود و اصالت ماهیت - که یک بحث دامنه دار است - انجمن حکمت و فلسفه در راستای تجلیل از دکتر

احمدی کتابی به نام فیلسوف علم و عمل چاپ کرد که در آن مقالاتی است در راستای این موضوع که آیا نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت نزاع لفظی است یا غیرلفظی؟ آیت الله بروجردی، سبحانی و... گفته اند: این بحث، بحثی لفظی است نه معنوی. دکتر احمدی نیز از جمله کسانی است که به این حوزه وارد شد، سخن گفت و مقاله نوشت. او جرئت و جسارتی داشت که به این مباحث بپردازد. خلاصه امر این که او طالب حقیقت بود و سعی کرد فلسفه در جهان غرب و جهان اسلام را تطبیق کند و نکاتی که به آن می رسد را با جرئت بیان کند.

در تکمیل این بحث باید بگویم که مهم ترین وجهی که ایشان هم خود را به آن مصروف داشت توجه به علوم انسانی بود. سازمان بزرگی که ما اکنون تحت عنوان سازمان سمت داریم، برخاسته از این نگرش جدی دکتر احمدی است. در همین راستا باید گفت دکتر احمدی به حدی به علوم انسانی اهمیت می داد که باور داشت این «علوم انسانی» است که هویت جامعه، ملت دولت و کشور را می سازد. علوم انسانی موتور محرک جامعه و کشور است. مشائیان از عقل دهم به ارباب حرکت جهان مادی تعبیر می کنند. من این را در حوزه علوم انسانی این گونه ترجمه می کنم: «اگر علوم انسانی نباشد، یا ضعیف انگاشته شود، ارباب حرکت از کار خواهد افتاد.» امروزه در کشور ما چنین وضعی حاکم است.

در کشور ما علوم انسانی از دو جهت آسیب می بیند که یک جهت آن از سوی خود متولیان علوم انسانی است. ما به علوم انسانی رنگ و لعاب می زنیم، هنگامی نیز که چنین کنیم، علوم انسانی دیگر نمی تواند آن رسالتی را که دارد انجام دهد. علوم انسانی را مانند هر موجود مشخص و متعین دیگری، باید همان طور که هست پذیرفت؛ تنها در این صورت است که می توان آن را

در حوزه معرفت‌شناسی دیدگاه ویژه‌ای داشت و معتقد بود که اولین شناخت‌های ما شناخت حضوری است. این که علوم حصولی ما به حضوری برمی‌گردد و این ایده که شناخت‌های اولیه ما حضوری است شهامتی می‌خواست که تنها در ایشان وجود داشت.

ولی ناخودآگاه گرفتار این غفلت شدند و آن این که نمی‌دانند صنعت و ثروت مدیریت نمی‌آورد، بلکه یک امری باید این دورا مدیریت کند و آن علوم انسانی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. این‌ها باید جامعه را مدیریت کنند؛ چراکه مدیریت یکسره امری («ژنتیکی») نیست که بگویم آدم‌ها مدیر به دنیا می‌آیند، درست است که بخشی از مدیریت جبلّی است؛ اما اگر انسان دارای ظرفیت، لیاقت و استعداد، خوب نیاموزد مدیر خوبی نمی‌شود. مدیریت نیز مانند هر فن دیگری، باید هم‌زمان با تحولات دنیا حرکت کند. روزی یکی از مدیران سابق دانشگاهی نوشته‌ای به من داد و گفت: ما بر این اساس باید سراغ علوم فناوری، عمران، مهندسی و... برویم، گفتیم: باز چه خوابی دیده‌اید؟ اینجا قم، مهد علوم انسانی و مرکز فرهنگ است. پاسخ داد: نوشته را بخوان. دیدم مقاله‌ای است راجع به خواص زیره، پرسیدم: «چه ارتباطی دارد؟»، گفت: «زیره این همه خاصیت دارد که در علم پزشکی به آن رسیده‌اند، ما هم باید با نگاه عالمانه و منصفانه به سمت چیزهایی برویم که در دنیا خریدار دارد.» گفتیم: آقای فلانی کار مهم این علوم اثبات زیره و فن به‌کارگیری آن است، اما ما کار مهم‌تری داریم؛ ما خدای زیره را اثبات می‌کنیم، ما نمی‌توانیم علوم انسانی را نادیده بگیریم به «خواص زیره» بچسبیم. درست است که دانش و فناوری برای زندگی لازم است. من

کارآمدتر کرد. احمدی به این مسئله به خوبی واقف بود. او اندیشه دو کار را در سر می‌پروراند، نخست اینکه به متون پردازد و دیگر اینکه بستر مناسبی برای استادان فراهم آورد. علت توجه توأمان به این دو امر نیز این است که متن خوب بدون استاد خوب به سخن نمی‌آید؛ استاد خوب نیز بدون متن خوب شاید موفق باشد؛ اما ماندگار و فراگیر نخواهد شد.

دسته دیگری نیز که از سوی دیگر به علوم انسانی آسیب می‌زنند کسانی هستند که همه‌چیز را در فناوری، فن‌سالاری، پزشکی، مهندسی و مهندسی پزشکی خلاصه می‌کنند؛ درست مانند پوزیتیویست‌ها که می‌گفتند گزاره‌های دینی بی‌معنا است و عملکردهای ما در جامعه انسانی را بی‌کارکرد می‌پنداشتند؛ بنابراین چنین می‌توان گفت که اگر دسته نخست به جنگ الفاظ آمده‌اند، این دسته دوم با معنا بر سر ستیزند.

آوردگاه دوم دقیقاً همان دوگانه شومی است که از ابتدا در مدرسه ما را بر سر آن قرار دادند: «علم بهتر است یا ثروت؟» بشر امروز با انتخاب شق دوم؛ یعنی ثروت، دیگر معتقد است، تنها آنچه تولید ثروت می‌کند علم است و آنچه به درد خلق ثروت نخورد فعالیت بی‌بهره به شمار می‌آید در نتیجه امروز بنگرید و ببینید که دانشجویان فلسفه چه شرایطی را - چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ شأن و جایگاه - از سر می‌گذرانند.

این غلبه تا بدان جا است که روز نخست شهریور به مناسبت زادروز پورسینا به نام روز پزشک شناخته می‌شود، درحالی‌که او مؤلف یکی از نفیس‌ترین مجموعه‌های فلسفی جهان اسلام؛ یعنی دایرة‌المعارف شفا در معارف علوم عقلی است.

هم آن کسانی که همه چیز را در فن‌سالاری، پزشکی، مهندسی، حوزه صنعت و فناوری می‌بینند و هم آنان که همه چیز را در حوزه ثروت می‌بینند، از یک نقطه غفلت کرده‌اند، شاید هم بگویند ما غفلت نداریم؛

قریب به ۴۰، ۵۰ میلیون نسخه کتاب در خانه‌های مردم داریم، به موازات کتاب مفاتیح‌الجنان! "ممکن است کمی بیشتر درباره دیدگاه دکتر احمدی درباره علوم انسانی توضیح بفرمایید؟" آقای دکتر احمدی نظر روشنی داشت، می‌گفت ما هیچ کمبودی در حوزه علوم انسانی نداریم که خواسته باشیم با عنوان آن را جبران کنیم. نظر ایشان راجع به شورای تحول نیز همین بود، البته شتابی که در دوران بعد از ایشان پیدا شد اقتضانات جدیدی بود که ما به سمت آن رفتیم، گرچه آن هم قدر دانسته نشد و کم‌لطفی شد.

باور دکتر احمدی این بود که ما باید کمبودی داشته باشیم تا سراغ آن برویم. بر همین اساس سمت در راستای این کمبود به وجود آمد. به عقیده بنیان‌گذاران سمت ما به لحاظ محتوایی همه چیز داشتیم منتها به صورتی نامنظم و لابه‌لای کتاب‌های متفرق و اذهان دانشمندان و متفکرانمان؛ در نتیجه سمت چیز تازه‌ای اختراع نکرد؛ بلکه داشته‌های پیشین را مدون کرد. این کار، کار خوبی بود و باید ادامه داشته باشد.

به نظر من مرزبندی و حد زدن زمانی مفید است که نظریه‌ای متضاد با هویت کشور، مردم و دانش وجود داشته باشد، در چنین جایی باید مرزبندی کنیم و این طبیعی است و این درست همان کاری بود که دکتر احمدی به انجام آن همت گمارد و تا آخرین روز هم بر همین ایده باقی بود اگر با هر عنوانی ادبیات و هنر را از جامعه بگیرند، روح انسانی آن جامعه زنده نخواهد ماند.

اگر روابط متقابل سالم اجتماعی را که در سایه دانش جامعه‌شناسی می‌توان سروشکل درستی به آن داد از جامعه‌ای دریغ کنند چه بر سر آن جامعه خواهد آمد؟ یکی از ملاحظه مستشرقین می‌گفت: اگر به پیامبری رسول‌الله (ص) نیز اعتقاد نداشته باشیم،

همان اهمیتی که به علوم انسانی می‌دهم به نوعی دیگر برای فناوری قائم؛ اما معتقدم که علوم انسانی نباید به قربانگاه فناوری برود، حال آنکه امروز چنین شده و دنیا به شدت گرفتار این مشکل است. آسیب‌هایی که امروز به‌طور عام گریبان‌گیر دنیا است، به خاطر همین فقدان اهمیت کافی، بلکه لازم به علوم انسانی است. دکتر احمدی به این مسئله بسیار توجه داشت و این دعوای و حواشی را بر سر «علوم مظلوم انسانی» درست نکرد. دکتر احمدی آرام در سازمان سمت نشست، از کتاب اول شروع به ویرایش و اصلاح کرد تا بدان جا که امروز ما ۲۵۰۰ کتاب تحقیقی در سازمان داریم.

در حال حاضر جمعی مدعی هستند که «ما نیز کتاب تولید می‌کنیم»، در صورتی که تولید کتاب به تنهایی مهم نیست، مهم استقبال از کتاب است. در سازمان سمت یک بخشنامه نمی‌توانید پیدا کنید که محتوای آن دعوت از دانشگاه‌ها برای برگزیدن کتاب‌های سمت باشد. بلکه هرچه بوده از سوی خود ایشان بوده و استادها خود استقبال کردند. شما شاید بتوانید با پول تزریقی هزاران کتاب تولید کنید؛ اما مهم این است که دانشجو استقبال کند؛ در نتیجه هرگاه آثار ضعیفی به سازمان سمت پیشنهاد می‌شد، من به شوخی این حکایت را نقل می‌کردم که روزی یک روحانی درباری در زمان ناصرالدین‌شاه به او گفت: «چرا نمی‌گذارید من منبر بروم؟ منبر مسجد شاه را برایم جور کنید!» ناصرالدین‌شاه هم پاسخ داد: «من حرفی ندارم، اما تنها می‌توانم تو را تا پای منبر ببرم، روی منبر که دیگر نمی‌توانم به جای حرف بزوم، تو باید خود حرف بزنی!» کتاب نیز به همین صورت است. شاید کتابی حکومتی نوشته و چاپ شود؛ اما باید مشتری داشته باشد. هنر دکتر احمدی این بود و سازمان سمت نیز به تبعیت از ایشان این مسیر را ادامه داد. به نحوی که ما امروزه

او اندیشه دو کار را در سر می‌پروراند، نخست اینکه به متون بپردازد و دیگر اینکه بستر مناسبی برای استادان فراهم آورد. علت توجه توأمان به این دو امر نیز این است که متن خوب بدون استاد خوب به سخن نمی‌آید؛ استاد خوب نیز بدون متن خوب نشاید موفق باشد، اما ماندگار و فراگیر نخواهد شد.

علت را که جویا شدم دریافتم که آنجا دانشگاه است و دانشجویان مشغول آزمایش و مطالعه هستند و فهمیدم که دنیا با تحقیقات و علم جلو می‌رود.

شهید مطهری نیز چنین دیدگاهی داشت و معتقد بود که مارکسیست‌ها هم باید دانشگاه تأسیس کنند و حرف‌هایشان را بزنند و ما نیز در کنارشان حرف‌هایمان را بزنیم. خود مرحوم آقای احمدی صاحبان افکاری را به دانشگاه وارد کرد که امروز حتی نمی‌توان اسم ایشان را به زبان آورد. شبهه را نباید خفه کرد باید پاسخ داد. این را رهبر انقلاب که به قم آمدند هم گفتند. فرمودند: دانشمندان علم کلام ما پیش از آمدن شبهه‌ها، شبهه‌ها را پاسخ می‌دادند.

باید معتقد باشیم که ایشان از والاترین اشخاص بشر است؛ چراکه به چنین نکته‌ای توجه جدی داشته و دستور داده که پیروانش از گمان بد پرهیز کنند، «اجتنبوا کثیرا من الظن.» چراکه بدگمانی بی‌اعتمادی می‌آورد و حال آنکه ستون فقرات هر ملتی - از لحظه شکل‌گیری تا تعالی و تکامل آن - اعتماد متقابل است. حال آنکه ما دچار این بی‌اعتمادی‌ها، سیاه‌نمایی‌ها، جنگ‌های رسانه‌ای و سیاسی کاری‌ها شده‌ایم که به مسیر پیشرفت‌مان آسیب‌های جدی وارد می‌کند. به «هر کسی» می‌توان و باید انتقاد جدی کرد و از او اشکال محتوایی و مدیریتی گرفت؛ اما چرا باید دست به سیاسی کاری برد و اتمسفری ایجاد کرد که در آن به‌سادگی بتوان به هر کسی نسبت ناروا داد؟

علم سیاست می‌گوید که در کشورها باید دو مقام مصونیت ویژه داشته باشند؛ یکی قاضی و دیگری عضو هیئت‌علمی. عضو هیئت‌علمی به لحاظ تفکر و اندیشه باید آزاد باشد و به او قوت داد تا نقایص را ببیند و برای از میان برداشتن آن‌ها ایده‌پردازی کند. قاضی نیز از آن جهت که باید داوری کند نیازمند است که قوت و قدرت نفوذ رأی داشته باشد تا هر کسی از هر جایی نتواند خود را معیار قرار دهد و از دیگران بخواهد که طبق سلیقه او عمل کنند؛ تنها در این صورت است که از یک‌سو جامعه به خاطر حاکمیت قانون، ثبات و امنیت پیدا می‌کند و از سوی دیگر به دلیل ایده‌پردازی و خلاقیت علمی رو به جلو حرکت می‌کند.

” آیا اگر ما چنین رویکرد معقولی داشته باشیم، شاهد این مقدار تغییر و تحول در اعضای هیئت علمی دانشگاه خواهیم بود؟“

آقای دکتر حداد عادل نقل می‌کردند: شبی به اتفاق یکی از بزرگان در یکی از ایالات آمریکا مشغول بازدید بودیم و به ساختمان بسیار بلندی برخوردیم که در شب جشن ملی آمریکا تمام چراغ‌هایش روشن بود

جایگاه دکارت در تفکر فلسفی

فیلسوف روش

آشنایی با وجه اهمیت دکارت در نظر مرحوم دکتر احمد احمدی

شهین اعوانی

فلاسفه منتقدان جدی نظریات ارسطو، مخالفان حکمای مدرسی و نقادان دیدگاه ارسطوئیان قرون وسطی راجع به نظام عالم شده‌اند. دانشمندانی مانند نیکلای کوزائی و برناردینو تلزیو (۱۵۰۹-۱۵۸۸) به ایراد و نقایص تصویر ارسطو از عالم پی بردند. آن‌ها «در اصلاح خطای پیشینیان و نزدیک شدن به راه صواب و حقیقت و حصول نظریاتی که در پرتو آن‌ها سرانجام نظریه‌های کپرنیک، کپلر، تیکو براهه و گالیله‌ای اساس علم هیئت جدید گردید»، پیش قدم شدند. در این دوره است که عقیده جدید درباره طبیعت و جهان مطرح می‌شود. از آنجا که نظام عالم را نمی‌توان از انسان جدا دانست، به تبع تغییراتی که در نظریه‌های راجع به جهان به وجود می‌آید، نگرش راجع به انسان هم عوض می‌شود.

به‌علاوه، در دوره قرون وسطی همه علوم بر نظر مبتنی بودند و نظر بر عمل تقدم داشت؛ ولی در دوره تجدد اعتقاد در خصوص ارتباط نظر و عمل، بر این محور شکل گرفت که عمل هم بر نظر تقدم دارد چنان‌که صنعت و فن هم مقدم بر علم است. گرچه ممکن است بعداً به لحاظ نظری علم و فن جدید حاصل شود، ولی در دوره تجدد عمل بر نظر تقدم می‌یابد.

یکی از شگفتی‌های کار و شخصیت دکتر احمد احمدی علاقه او به دکارت و ترجمه یکی از مهم‌ترین آثار او «گفتار در روش» است. دکتر شهین اعوانی به‌عنوان یکی از شاگردان دیرپای احمد احمدی و کسی که سالیان سال از مصاحبت ایشان بهره برده، در راستای تبیین این کوشش و علاقه دکتر احمدی در راستای معرفی دکارت، یادداشتی پیرامون «جایگاه دکارت در تفکر فلسفی» را در اختیار تحریریه نوشتار قرار داده است.

رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶)، عالم و فیلسوف فرانسوی، یکی از بنیان‌گذاران جبر، هندسه تحلیلی و کاشف قوانین بنیادی نورشناسی است. هرچند نخستین علائق او علمی بود و در همه حیطه‌های علمی زمانه خود دستی داشت، در زمینه فلسفه هم مؤسس مکتب عقل‌گرایی و بزرگترین نماینده آن، از چهره‌های برجسته فلسفه سده هفدهم میلادی و از پیشتازان اندیشه جدید است که بر دوران جدید اروپا تا به امروز تأثیرگذار بوده است. او را «پدر فلسفه جدید» نامیده‌اند. هگل، دکارت را قهرمان واقعی در تحول تفکر دوران می‌داند.

مادر گذر از فلسفه قرون وسطی به فلسفه جدید متقدم، یعنی از دکارت به بعد، شاهد آنیم که



خود را مصروف کشف قانون و شناخت طبیعت کردند، هدف اصلی شناخت طبیعت از راه خود طبیعت یعنی از طریق مشاهده، ادراک حسی و تجربه بود. آن‌ها در نظر داشتند طبیعت را از طریق تحلیل، بعد ترکیب و در نهایت به وسیله کاربرد روش استقرایی و کشف قانونمندی‌های ذاتی طبیعت بشناسند. چنین رویکردی نیازمند یک رنسانس و پژوهش نوین بود که منطق ارسطویی و درون‌اندیشی‌های سنتی مدرسیون نمی‌توانست پاسخگوی آن باشد.

توجه به عقل و میزان

سعی فلاسفه عقل‌گرای قرن هفدهم این است که بنیان قواعد اندیشه و عمل بر مطلق نهاده شود. کاربرد واژه‌های عقلا و میزان و معیار به‌کارگیری عقل، خیلی شفاف نیست و می‌توان گفت به نحوی گمراه‌کننده است. عقل در بعضی فلاسفه عقل‌گرا در پرتو خدا شکل می‌گیرد؛ مثلاً عقل دکارتی در جست‌وجوی «طبیاع حقیقی» است که خدا ضامن تغییرناپذیری آن‌هاست.

ذکر این نکته نیز لازم است که تقدم صنعت و فن بر علم سبب شد از سده شانزدهم پیشرفت تکنیکی اهمیت یابد و پیشرفت علمی را هم به همراه داشته باشد. از این سده است که ما با مفهوم متد روبرو هستیم و می‌بینیم که همه این تحولات و بروز تغییرات، به‌واقع روشمند بوده‌اند.

جنبه‌های بارز تفکر رنسانس

عصر دکارت، عصر شکاکیت بوده است. از نظر دکارت «شک» روشی است برای نیل به هدف؛ پس شک فقط وسیله است نه هدف؛ از این رو او در «روش شک» خود که به «شک دستوری» یا «شک نظام‌مند» معروف است می‌کوشد تا تصمیمی قاطع بگیرد و خود را از کلیه پیش‌داوری‌ها و قیودی که تا آن زمان پذیرفته بوده، وارهاند؛ و در مرحله بعد، شالوده مابعدالطبیعی استوار و پایداری را برای علم جدید خود بیابد. در تأمل اول درباره روش تحقق چنین ایده‌ای به‌صراحت می‌گوید: «... با تلاش تمام و آزادی به‌ویران ساختن تمام آراء دیرینه خود می‌پردازم... از قبول امور «بدیهی البطلان» احتراز کنم... و همه آنچه را که در آن‌ها اندک زمینه‌ای برای شک می‌یابم، کنار بگذارم... من نخست به مبادی و اصولی که تمام آراء دیرینه‌ام بر آن‌ها مبتنی است، حمله می‌برم.»

روش طبیعت‌گرایی

در سده‌های شانزدهم و هفدهم در پهنه دانش‌های فیزیکی و ریاضی، اکثر دانشمندان طبیعی و ریاضی، به منظور خرافه‌زدایی از دین، رد جهان‌بینی کلیسایی و نیز فراهم آوردن زمینه برای بینشی علمی و عقلانی از جهان، تمام هم

تعریف دکارت از عقل

دکارت در اولین عبارت بخش اول گفتار در روش، می‌گوید:

میان مردم عقل از هر چیز دیگری در جهان بهتر تقسیم شده است. چه هر کس بهره خود را از آن، چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آنچه دارند، آرزو نمی‌کنند و گمان نمی‌رود همه در این راه کج رفته باشند؛ بلکه باید آن را دلیل دانست بر این‌که قوه درست حکم کردن و تمییز خطا از صواب یعنی خرد یا عقل (سلیم)، طبعاً در همه یکسان است.

مونتینی گفت: در میان همه مواهبی که طبیعت به انسان داده، قوه قضاوت و حکم (حس تشخیص و درک عادلانه‌تر از هر چیزی قسمت شده است؛ زیرا هیچ‌کس از بهره خویش ناخشنود نیست)؛ به عبارت دیگر کسی نمی‌گوید «درک و تشخیص» من در این مورد یا مواردی خاص، ضعیف است و نباید حکم کنم. مقصود ما از عقل‌گرایی در قاره اروپا همان عقل‌گرایی قاره‌ای - در مقابل تجربه‌گرایی انگلیسی است که از دکارت (بنیان‌گذار واقعی مکتب فلسفی عقل‌گرایی) شروع می‌شود و تا اسپینوزا، لایبنیتز و پیرو او کریستیان ولف و بعد از او تا قرن هیجدهم ادامه می‌یابد. همه این فلاسفه «عقل‌گرا» به عقل محض و رای حواس قائل‌اند و بر ناقص بودن تجربه حسی، به بنیاد شناسایی، تأکید می‌کنند.

روش عقل‌گرایان در علم

در عقل‌گرایان، علم یکسره در قلمرو حقایق عقلی جای گرفت و روش و شیوه برهانی اهمیت

یافت. کمال مطلوب آنان یک نظام برهانی و استنتاجی حقایق شبیه به یک نظام ریاضی بود که در عین حال می‌توانست بر معلومات واقعی و یقینی ما بیفزاید. اغلب دکارت را عالمی مابعدالطبیعی در فلسفه طبیعی قلمداد کرده‌اند که حقایق طبیعی را از اصول اولیه مابعدالطبیعی استنتاج می‌کند. بر اساس این دیدگاه «روش» مورد تأیید دکارت، روش پیشینی استنتاج از اصول اولیه است که در این روش، این اصول اولیه، حقایق عقلی‌اند. چنین نگرشی راجع به دکارت مبتنی بر دو خاستگاه است. یکی دکارت به‌عنوان بنیان‌گذار مکتب «عقل‌گرایی» و دیگری شارح روش کشف خویش یعنی مدافع روش کشف استنتاجی پیشینی.

آنچه به‌طور خلاصه راجع به روش فیلسوفان این دوره می‌توان گفت این است که روش دکارت در قواعد هدایت ذهن ریاضی و در بخش‌های اول و دوم اصول فلسفه هندسی است؛ روش هندسی اسپینوزا که در اخلاق به‌کار رفته؛ زبان به‌عنوان نمادی کلی؛ و روش منطقی لایبنیتز از طریق علم حساب بوده است.

درباره چیستی و چگونگی روش هندسی و روش ریاضی و پیامدهای آن دو، در مقاله جداگانه‌ای که نگارنده در دست تألیف دارد، بحث خواهد شد. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌شود که وقتی مردم به امور ریاضی می‌پردازند، یقین دارند که واضح‌ترین و یقینی‌ترین روش را پیش رو دارند و مطمئن‌اند که نتیجه این روش هم یقینی خواهد شد. گرچه دکارت امور ریاضی را روشن و تردیدناپذیر می‌دانسته، در عین حال معتقد بوده است که تنها در پرتو حقایق مربوط به خدا و روح است که می‌توان قطعیت ریاضی را به درستی دریافت، در رساله گفتار در

تلاش می‌کند جای ارسطو را بگیرد. از این روست که وی را در نقد روش مدرسی، رد شیوه تفکر ارسطویی و انتقال از شکاکیت مونتینی به شیوه نوینی از «شک دستوری» و تفکر فلسفی و تأسیس روشمند فلسفه جدید مؤثر دانسته‌اند. معنای روش و روش قاعده‌مند چیست؟ ما در مطلبی که ارائه می‌شود درصدد تبیین «روش» هستیم. آیا معادل فارسی روش برای method صحیح است. در مرحله بعد روش از منظر دکارت بررسی می‌شود. وقتی دکارت از «شیوه»، «راه» یا «روش» سخن می‌گوید، چه منظوری دارد؟ او method را مجموعه‌ای از قواعد می‌داند که کل این قواعد عبارت است از نظم بخشیدن به همه موضوعاتی که اگر بخواهیم به کشف حقیقت بپردازیم، باید ذهن خود را بر آن‌ها متمرکز کنیم. روش برای به‌کار بردن درست قوای طبیعی، هدایت درست عقل به منظور جست‌وجوی حقیقت در علوم است. او تأکید می‌کند که قصدش نه تعلیم «روش»، بلکه فقط بحث از آن است. دکارت در ابتدا از روش هندسه‌دانان الگو می‌گیرد که با اصول متعارفه شروع می‌کنند و به نتیجه می‌رسند؛ ولی سرانجام در مقایسه با روش فلسفی شود، بر روش آنان ایراد می‌گیرد.

- دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶)

در سده هفده ما با دو نظام فلسفی مطرح مواجهیم که هر دو در رأس مکتب‌اند: یکی هابز «تجربه‌گرا» در انگلستان است که احساس را آغازگر هرگونه معرفتی می‌دانست. مکتب او در دوره زندگی خودش در قاره اروپا، به جز در انگلستان که مذهب اصالت تجربه خصوصیت ممیز فلسفه انگلستان است، گسترش داشته است. دیگری نظام فلسفی دکارت که مبتنی بر

روش، به وضوح تأکید بر ریاضی است؛ اما در همین رساله نشان داده می‌شود که حقایق مابعدالطبیعی از آن هم روشن تر است.

عقل‌گرایان و خدا

دکارت در بحث جوهر «ثنوی‌گرا» / و نیز تثلیث‌گرا است. او بحث خدا را در اصول فلسفه از اصل ۱۴ شروع می‌کند. در اینجا او «ضرورت وجود خدا را در مفهوم کلی اندیشه خود از خدا» می‌یابد. تصور وجودی علیم، قدیر، کامل مطلق است که با تکیه بر ادراک خویش از این تصور به‌آسانی تصدیق می‌کند که خدا وجود دارد و او «وجود کامل» است. در اصل ۱۵ به یگانگی خدا می‌پردازد. خدا بدون خلق کامل نیست. او بالضرورة خلق می‌کند. تمامی مخلوقات یعنی ماسوای او همه «ممکن‌الوجود» اند. هرچه کمال بیشتر باشد، علت آن هم کامل تر است. باید در نظر داشت که فهم ما متناهی و قدرت خدا نامتناهی است (اصل ۲۶). این مطلب درباره خدا در (بخش ۱، اصل ۵۳) ادامه می‌یابد. از نظر وی ما به‌آسانی می‌توانیم از مفهوم دو جوهر تصور واضح و متمایز داشته باشیم. هر جوهری یک صفت اصلی دارد یکی جوهر جسم است که امتداد و بعد res extensa دارد و دیگری جوهر نفس است که می‌اندیشد res cogitans. او مفهوم خدا را (در اصل ۵۴) به‌عنوان جوهر مطرح می‌کند: «مفهوم واضح و متمایز جوهر اندیشنده مستقل و غیر مخلوق، یعنی مفهوم خدا» هم مطرح است.

نقد دکارت بر فلسفه مدرسی

وقتی فلسفه مدرسی کم‌اعتبار می‌شود، دکارت

عقل است؛ البته آن‌ها نقطه مشترکی هم دارند: هر دو تحت تأثیر آرمان روش ریاضی به‌عنوان نمونه استدلال‌اند و در مقیاس وسیعی نظام‌ساز هم هستند. دکارت وظیفه خود دانست که بر اساس اصول ساده و غیرقابل‌شک، نظامی را بنیان گذارد که برخلاف فلسفه ارسطویی موافق با علم جدید و درعین‌حال - برخلاف فلسفه دموکریتوس - مخالف با ماتریالیسم الحادی باشد. او در نظر داشت فیزیک جدید را توجیه و درعین‌حال محدود کند و چنین استدلال کرد که محدودیت‌های فیزیک جدید خدا و نفس آدمی‌اند؛ زیرا خدا و نفس بخشی از طبیعت مادی نیستند و ممکن نیست به ماده متحرک تحویل شوند. پس فیزیک، متافیزیک نیست و واقعیت از مرز واقعیت مادی فراتر می‌رود. چنان‌که می‌بینیم طرز تلقی فلسفی هابز تجربه‌گرا و رویکرد فلسفی دکارت عقل‌گرا از جهت معرفت‌شناسی و هم وجودشناسی و نیز دیدگاه مابعدالطبیعی بسیار متفاوت است.

دکارت معتقد بود به دنبال شعار بنیادی که هیچ چیز یقینی نیست و در همه چیز باید شک کرد، با استفاده از همین روش شک به یک فلسفه اساساً کامل و استوار دست یافته است. همین روش دکارت سبب شده است که گاهی به شکاک بودن متهم شود؛ ولی او در تأملات به‌صراحت، بین روش خود و شیوه فیلسوفان شکاک تمایز قائل شده است. او می‌گوید یقیناً این شک او به اذن خدا است. لذا او هنگامی که تمام عقاید خود را کنار گذاشته، مراقب بوده است که تمام امور مربوط به ایمان و اخلاق را به‌طور کلی استثنا کند. از این روست که فلاسفه بعدی هم با تعبیر یا برداشت «شکاک» از نظام فکری دکارت مخالف‌اند و گفته‌اند اهمیت

دکارت بیشتر به سبب پرسش‌هایی است که او در آثارش مطرح کرده و نه به سبب پاسخ‌هایی که داده است.

مکتب فلسفی‌ای که به نام کارتزیانیسم در اروپا شکل گرفت، برخلاف شخصیت رفتاری اشراف مسلک دکارت که از روحیه‌ای آرام و آزاد سرچشمه می‌گرفت، شاخه‌ها و شکل‌های گوناگون داشت و هواداران قوی و دشمنان سرسخت یافت. از سویی پایه‌گذار مابعدالطبیعه یا متافیزیک نوین است و از سوی دیگر فیزیک نوینی را مطرح کرد. به‌علاوه عالم هندسه و ریاضیدانی برجسته است که هنوز هم دستاوردهای او در این دو زمینه و به خصوص کشف او پیرامون «هندسه تحلیلی» معتبرند. او نیز مانند فیلسوف و دانشمند معاصرش فرانسیس بیکن انگلیسی، در صد نوآوری در علم و فلسفه و افکندن طرحی نو در روش اندیشیدن یا ساختن روش نوینی که کاربرد آن بتواند ما را در فعالیت اندیشه و پژوهش‌های عقلی به نتایج درست و عملی برساند. از نظر بیکن نخستین شرط جست‌وجوی این راه نو، رویگردانی از راه‌های پیشین است. اکثر فیلسوفان مطرح بعد از او، مجبور شده‌اند که موضع خود را در مقابل روش و نظام فلسفی‌اش مشخص کنند.

آرا و اندیشه‌های دکتر احمد احمدی در آینه آثارش

روشنگری لایه‌های بنیادین شناخت با دید انتقادی

مروری بر تألیفات و ترجمه‌های استاد



که نه زیر سایه تقلید، بلکه ساحت اندیشه بود. او بنا بر سفارش خود کانت: دلیر بود و نقد. مرحوم احمد احمدی بارها بخش‌های عمده‌ای از سنجش خرد ناب را تدریس کرده

بود، کتاب **تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق** را ترجمه کرده و چندین پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری در باب کتاب **نقد عقل عملی** و بخش‌هایی از کتاب **نقد عقل محض** را راهنمایی کرد و شاید در همین نقطه بود که سعی کرد با نگاه به دو مفهوم کلیت و ضرورت، ایراداتی به محتوا و روش فلسفی او وارد کند.

«فلسوف به‌عنوان فیلسوف و نه تنها از آن حیث که فیلسوف است و وظیفه‌اش در بحث شناخت پاسخ دادن به [یک‌سری] پرسش‌ها است و این پرسش‌ها هم همواره برای انسان مطرح بوده است و

خواهد بود و بنابراین تا انسان باقی است، فلسفه باقی خواهد بود.»

شاید این اعتقاد همیشگی مرحوم دکتر احمد احمدی بود و شاید بر همین اساس جرأت اندیشیدن داشت و بعید نیست اگر بگوییم این مهم را از ایمانوئل کانت - بزرگترین و تأثیرگذارترین فیلسوف در دو قرن اخیر - فراگرفته بود. فراگیری



رشته فلسفه در مقطع کارشناسی به‌عنوان منبع اصلی درس «متون فلسفی به زبان عربی ۱ و ۲» به ارزش ۸ واحد تدوین شده است.

اثر دیگر مرحوم دکتر احمد احمدی پاسخی است به نظریاتی که به نفی خاتمیت فتوا می‌دهد و باب وحی و امکان ظهور ادیان تازه را بعد از پیامبر اسلام را می‌گشاید. بی‌پرده و صریح می‌توان ادعا کرد که کتاب مرحوم احمدی یعنی پادزهر در دفع انکار نزول وحی، پاسخی فشرده به کتاب بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش و این ادعای اوست که عارفانی مثل مولوی، غزالی، شبستری، سید حیدر آملی و دیگران، تجربه‌های نبوی پیامبر اسلام را هریک به نحوی منحصر به خود تکرار کرده و بسط داده‌اند و به این ترتیب «بر غنای تجربه‌های دینی ما می‌افزایند و تجربه هریک از آنان نوعی است منحصر در فرد خویش و لذا به نوبه خود، خواستنی و دیدنی و ستودنی» است، (عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، صراط، ص ۲۵)



مرحوم احمدی در مقدمه کتاب مدعی شده است که نوشته مختصرش بسیاری از مشکلات مورد ابتلای شماری از مکتب‌های فلسفی را حل کرده است. کتاب بن لایه‌های شناخت در یک مقدمه، دو بخش و یک خاتمه تدوین شده تا به ادعای نویسنده با عینکی انتقادی از کانت لایه‌های بنیادین شناخت را روشن‌تر کند. انتقادات مرحوم احمدی از مسئله نهادن منطق یا همان ابزار اندیشه (آلت) به جای خود اندیشه (ذوالآله) و نادیده گرفتن علم حضوری به عالم خارج شروع می‌شود و به مبهم بودن و رها کردن بحث علیت و دشواری و پیچیدگی‌های بیان و محتوای سنجش خرد ناب ختم می‌شود.

گلچین‌هایی از متون فلسفه اسلامی کتابی است نوشته یا نتیجه تدوین دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی و مرحوم دکتر احمد احمدی. کتابی به زبان عربی که حتی نامش «مختارات من نصوص الفلسفة الإسلامية» است. حاصل زحمت دکتر دینانی و احمدی را می‌توان حاوی جدی‌ترین و عمیق‌ترین نقل‌قول‌های فیلسوفان مسلمان دانست. نقل‌قول‌هایی در باب علم حصولی و حضوری، وجوب و امکان و امتناع، تشکیک در وجود، علت و ماهیت، واحد و کثیر، حرکت جوهری، حادث و قدیم، ذات و صفت، معانی عقل و نفس و قواهای آن. شاید تنها ارزش افزوده‌اش این نقل‌قول‌های انسجام محتوایی موضوع باشد، مثلاً تدوینگران همه نقل‌قول‌های فیلسوفان درباره علم حصولی را در یک فصل جمع کرده‌اند. همه نقل‌قول‌ها هم به زبان عربی و از ابن‌سینا، صدرالمتألهین ملاحظه‌دار، فخر رازی، شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی، ابوالحسن بهمنیار و چند متکلم شیعه مثل ملاعلی قوشجی، ملاعبدالرزاق علی بن حسین لاهیجی و... است. این اثر این روزها برای دانشجویان



فیلسوف مترجم

برای نقد و بررسی مفصل اندیشه دکارت کافی و در دسترس فارسی‌زبانان است.»

از دیگر آثار ترجمه شده ماندگار مرحوم دکتر احمد احمدی، کتاب پایه‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق نوشته ایمانوئل کانت است. مرحوم احمدی برای این کتاب چند ترجمه انگلیسی، یک ترجمه فرانسه و یک ترجمه عربی را پیش روی داشته و هم‌زمان همه را در کنار در نظر گرفته است؛ اما بنا به دلایلی برای ترجمه این کتاب کمر همت می‌بندد که زبان آلمانی بیاموزد. این کتاب توسط انتشارات سمت و با ویراستاری دکتر سید محمدرضا حسینی بهشتی، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران منتشر شده است. این کتاب حدود یک دهه بعد از انتشار توسط مترجم‌های دیگری به فارسی برگردانده شد.

یکی دیگر آثاری که مرحوم احمدی به جهان فلسفه فارسی هدیه کرد، کتاب وحدت تجربه فلسفی بود که در بالا به آن اشاره‌ای شد. مرحوم احمدی این کتاب را تحت عنوان «نقد تفکر فلسفی غرب» ترجمه کرده است. شاید برای هر خواننده‌ای این پرسش پیش بیاید که چرا مرحوم احمدی نام کتاب ژیلسون را تغییر داد؟ پاسخ

آثار ترجمه شده مرحوم دکتر احمد احمدی اگر از تألیفاتش بهتر و عمیق‌تر نباشد، بدتر نیست. شاید مهم‌ترین اثر ترجمه شده او، تأملات در فلسفه اولی نوشته رنه دکارت باشد که دست‌کم راهنمای هر فلسفه‌خوانی در سال‌های اخیر بوده است. مرحوم علی احمدی در مقدمه‌ای که به کتاب افزوده، می‌گوید که این کتاب را ابتدا از روی نسخه فرانسوی ترجمه کرده؛ چراکه نسخه فرانسوی بسیار گویاتر از سایر نسخ بوده؛ اما همواره این نگرانی را داشته که مترجم به زبان فرانسه مسلط نیست؛ بنابراین یک بار دیگر ترجمه را با ترجمه انگلیسی مطابقت می‌دهد و چیزهای زیادی به آن اضافه می‌کند. مرحوم احمد احمدی در پایان مقدمه مترجم به نکته‌ای اشاره می‌کند که شاید از خلال آن به اختصار و اخلاص این اندیشمند پی برد. او در توضیح این مطلب که چرا مقدمه‌ای طولانی در بررسی و نقد دکارت در ابتدای کتاب نوشت می‌نویسد: «فشرده‌ای از فلسفه دکارت آماده کرده بودم؛ اما دیدم جلد اول کتاب سیر حکمت در اروپا و فصل پنجم تا هشتم کتاب نقد تفکر فلسفه غرب نوشته ژیل استون - ترجمه مرحوم احمدی -

نشان می‌دهد که این جریان‌ات چگونه به بی‌اعتبار شدن و از کار افتادن فلسفه قرون وسطی منتهی گردید. فصل چهارم تا هشتم بحث مشبعی است درباره فلسفه دکارت، میزان بهره‌گیری و اثرپذیری وی از اسکولاستیک و نیز تأثیر وی در فلاسفه آینده. البته در فصل هفتم و هشتم چگونگی پیدایش فلسفه «مالبرانیش»، «بارکلی» و «لاک» از فلسفه دکارت و پیدایش فلسفه هیوم از فلسفه این‌ها نیز بازنموده شده است. فصل دهم با عنوان «اصالت جامعه‌شناسی آگوست کنت» به نقد و تحلیل افکار آگوست کنت و فلسفه تحصیلی یا علمی اختصاص دارد و در آن نتایج زبان‌بار این فلسفه آشکار شده است. فصل یازدهم «دوران انحطاط فلسفه جدید» بررسی اجمالی است از علل انحطاط و سیر نزولی فلسفه جدید و عواقب آن تا اوایل قرن بیستم. آخرین فصل نیز بیان اجمالی از کلیات مسائل «وجود» است که اساس و موضوع تمام فلسفه‌ها ورشته‌ورشته وحدتی است که همه آن‌ها را به هم می‌پیوندد. کتاب با فهرست اعلام و مأخذ به پایان می‌رسد.

احتمالی در سخنرانی دکتر غلامعلی حداد عادل است به روایت خیرگزاری کتاب ایران است. «من به دعوت ایشان به قم رفتم و پس از اتمام ترجمه کتاب درباره نام‌گذاری عنوان آن از من مشورت خواست و من به او گفتم که نام این کتاب را «نقد تفکر فلسفی غرب» بگذارم و ایشان هم قبول کرد. چراکه یکی از مسائل امروز جامعه ایران این است که ما از یک سو با فلسفه جدید غرب و از سوی دیگر با فلسفه اسلامی که میراث ابن‌سینا، فارابی و... است سروکار داریم. این دو سنت هم‌پایه هم در ایران زنده هستند و به همین دلیل است که فلسفه تطبیقی امروز یکی از مسائل مهم ماست. به هر حال ژیلسون در این کتاب تلاش می‌کند تا از جایگاه فلسفه سن توماس دفاع کند و جالب است که در کتاب مجموعه الهیات خود ۴۰۰ بار از ابن‌سینا نام می‌برد! هدف مرحوم احمدی از ترجمه این کتاب این بود که نشان دهد، فردی مانند ژیلسون توانسته در اروپا در برابر فلسفه جدید از فلسفه قدیم دفاع کند و همین موضوع می‌توانست انگیزه خوبی برای حوزویان و دانشگاهیان ما باشد، بنابراین او این کتاب را با وجود زبان دشوارش ترجمه کرد.»

کتاب ژیلسون از چهار بخش و دوازده فصل تشکیل شده است و در فصل اول با عنوان «نفوذ اصالت منطق در فلسفه»، فصل دوم که «تأثیر اصالت علم کلام در فلسفه» نام گرفته، از مداخله نابجای اهل کلام در مسائل فلسفی و سعی ایشان در بی‌اعتبار نشان دادن آن‌ها بحث شده و عواقب سوء این مداخله خاطر نشان شده است. فصل سوم با عنوان «راه شک» بحثی است درباره تأثیر اصحاب تسمیه، به‌ویژه «اکام» در مسائل فلسفی و این‌که چگونه این مذهب راه را برای شکایت هموار ساخت. نگارنده در فصل چهارم «فلسفه قرون وسطی»